



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب نوزدهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: در دانشگاه‌ها (اساتید) به شدت در باره "امر به معروف و نهی از منکر" که انگیزه قیام سیدالشهداء شمرده می‌شود، کار می‌کنند و هر کس تعریفی را بیان می‌دارد و حتی گفته می‌شود که "مردم به حکومت است، نه مردم به مردم" ...، لطفاً توضیح دهید؟ ۴
- سوال ۲: نوحه‌ای شنیدم که در آن از لفظ «آل الله» استفاده شد. معنی آل الله چیست؟ آیا حقا شرک به خدا نیست؟ فرض کنید من یک فرد مسیحی و در حال تحقیق در اسلام ...، (ادامه در متن)..... ۷
- سوال ۳: شبهه را در چه جاهایی می‌توان و در چه جاهایی نمی‌توان مطرح کرد؟ آیا این که در روایات آمده است از شبهه فرار کنید شامل سایت شما نمی‌شود؟ چرا که خیلی‌ها به دیدن شبهه علاقه‌مندتر هستند تا جواب آن را بخوانند (ادامه در متن) ۱۰
- سوال ۴: آیا با گریه کردن برای حضرت ابا عبدالله حق الناس بخشیده می‌شود؟ یا این که بتوان در آخرت این گریه‌ها را با حق الناس معامله کرد؟ ۱۳
- سوال ۵: شبهات زیادی در رابطه با صحت (سندیت) زیارت ناحیه مقدسه وجود دارد. آیا علمای بزرگ صحت اعتبار این زیارت را تایید کرده‌اند؟ چرا در مفاہیح نیست؟ ۱۵
- سوال ۶: آزادی حق مسلم هر انسانی و به هرنحوی که بخواد باید ازش استفاده کنه. خدا به انسان اراده و میل داده و انسان باید به امیال خودش احترام بگذاره و احترام در گرو آزادی کامل تحقق پیدا میکنه. آزادی که در چارچوب قانون محدود نشه، آزادی بدون محدودیت، آزادی بدون اما و اگر، آزادی مطلق مطلق. لطفا به این شبهه پاسخ قانع کننده بدهید. ۱۷
- سوال ۷: من نمی‌دونم این سایت مربوط به کجاست؟ ولی چرا به عنوان مثال واسه پخش فوتبال روزها وقت وهزینه همیشه، اما سایت پر بار و کامل و مهمی مثل شما اینقدر ناشناخته است؟ البته من و تمام دوستانم نمی‌شناختیم ... ؛ ۲۰
- سوال ۸: با توجه به افزایش روز افزون نقش زنان در تبلیغات و برنامه‌های تلویزیونی، آیا وظیفه بازاریابی با مدیر جدید سازمان و مسئولین ذیربط است، یا دستگاه‌های نظارتی از جمله مجلس در این زمینه باید اقدام نمایند؟ ۲۲
- سوال ۹: چنانچه نقطه مقابل "حق"، (باطل) است نه (تکلیف)؛ - آنچنان که برخی اندیشمندان نظیر سروش قائل‌اند به این که حق و تکلیف متضاد یکدیگراند - پس متضاد تکلیف چیست؟ در صورت امکان تعریفی از تکلیف ارائه نمایید. ۲۴
- سوال ۱۰: یکی از اساتید دانشگاه اخیراً گفته: دینداری کار عقلانی نیست، بلکه دلی است (به این مضمون)؛ آگه دلی نبود، چرا امام حسین مثلا با ۷۲ نفر و اونم با خانواده بیاد بجنگه. لطفا جوابی به سخنان این شکلی بدهید. ۲۷
- سوال ۱۱: دلیل معصوم نبودن حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت زینب (س) چیست؟ ۳۰
- سوال ۱۲: چرا ما باید برای امامانی که از دنیا رفته‌اند، به این شدت عزاداری کنیم، درحالی که پیامبر و حضرت علی (ع) این سنت را نداشتند. ۳۳

سوال ۱۳: با معلم دینی که سبب گمراهی دانش آموزان می شود و حرف های باطل می زند، مثلا می گوید: معاویه [امام حسن] را گول زد که که صلح کرد! چگونه برخورد شود و یا چگونه باید دانش آموزان را متذکر شد؟..... ۳۵

سوال ۱۴: توضیح دهید که وقتی در برخی مراسمات از حصار می خواهند صلواتی به امام زمان (عج) هدیه کنند و یا به دیگر معصومین این صلوات فرستادن امثال من سراپا تقصیر، چه سودی به حال این بزرگواران دارد؟..... ۳۶

سوال ۱۵: می گویند در شعرهای فردوسی پر است از خیانت های زنان به شوهرانشان؟ یعنی دید پارسیان به زنان منفی است که شعرا و نویسندگانش چنین تصویری از زنان می دهند؛ تا جایی که فردوسی در مورد زنان بدترین تعبیر را دارد که می گوید: زنان را ستایی سگان را ستای که يك سگ به از صد زن پارسای. لطفا توضیح دهید..... ۳۹

سوال ۱۶: برخی جوانای هم سن و سال ما، از زندگی در جامعه دچار سرخوردگی و ناامیدی شدن، آینده مملکت برایشون مهم نیست... و خلاصه نسبت به وقت، آینده، معنویت، خودشون، جامعه شون و ... بی تفاوتند. هدفی از زندگی کردن ندارند. (ادامه در متن)..... ۴۱

سوال ۱۷: خانمی بسیار دانا که از حوزه علمیه آمده بود، فرمود: «بیاپید حلقه های ۲۲ نفره تشکیل دهیم تا هر کدام روزهای جمعه ۵۰۰ صلوات برای سلامتی آقا و نابودی حکومت داعش بفرستیم، اسامی را نیز به من دهید تا به استادم دهم ... دیگر هم او را ندیدیم..... ۴۴

سوال ۱۸: می گویند چرا کسانی که این همه ظلم می کنند و شرارت می آفرینند و مفسدین فی الارض هستند عذاب نمی شوند و اصطلاحاً سنگ نمی شوند؟..... ۴۶

سوال ۱۹: اخیرا باب شده که در فضای مجازی، به کاربران ارزشی و بسیجی و مدافع نظام و احکام اسلام، بگویند "تندرو"، و رفتارهای آنها را به داعش تشبیه می کنند چونکه به احکام اسلام پایبند هستند ... لطفا پاسخی محکم که ما را در راه دفاع از ارزش ها بیشتر پایبند کند بدهید..... ۴۸

سوال ۲۰: در مقاله ای منسوب به ژیزک، درباره مسأله جنسیت، این ایده مطرح می شود که "اسلام از تصور حضور دو نامحرم در خلوت، بدون انجام عمل منجر به لذت جنسی، ناتوان است..."..... ۵۰

سوال ۲۱: اگر قرار است مکتب امام حسین (ع) احیا بشه، بهتر نیست به جای روضه و گریه فقط سخنرانی و بحث بشه؟ ذکر مصیبت چه کارایی داره؟..... ۵۲

سوال ۲۲: در مورد به کاربردن یا نبردن واژه "امام" برای حضرت آقا (امام خامنه ای) گفتم: "لفظ امام به معنای پیشوا و رهبر است و چطور به پیش نماز مسجد می گوئیم امام جماعت، پس چرا به رهبری جامعه مسلمین نباید بگوئیم امام؟" ایشان پاسخ داد: "آیا می توان به کسی که پیامی را جا به جا می کند گفت پیامبر یا پیغمبر. شاید در معنای لغوی ایرادی نداشته باشد، اما عرف و مفهوم این اجازه را به ما نمی دهد..... ۵۴

سوال ۲۳: چرا اختیار انصراف دادن از این زندگی رو نداریم؟! چرا باید تا تهش بمونیم و بسازیم؟!..... ۵۶

سوال ۲۴: برخی می گویند در سالروز شهادت امام حسن عکسری (ع) - نهایت در آخر روز - باید لباس نو بپوشید، عطر زد و به امام زمان بابت تاجگذاری و آغاز امامت تبریک گفت. نظر شما چیست؟ آیا باید چنین کرد؟..... ۵۹

سوال ۲۵: چرا می گویند جشن امامت امام زمان نگیریم؟ شیعه مذهب حزن نیست. به وقتش عزا و به وقتش جشن و شادی دارد و ۶۰

سوال ۲۶: می‌خواستم بدونم این دعاهایی که از ائمه اطهار برای باز شدن بخت، چه در سایت یا حضوری به مردم می‌دهند، اصلا صحت دارند یا نه؟ سبب گمان بد به خداوند نمی‌شود و باعث گناه نمی‌گردد و ازدواج از طریق سایت همسریابی وب گناه دارد یا حلاله در صورتی منجر به ازدواج بشود؟..... ۶۲

سوال ۲۷: آیا این درست است که انسان بعد از وقایعی مانند اشتغال و ازدواج از لحاظ معنوی و روحی و ... دچار مشکلاتی می‌شود؟ مثلا تا حدی قسی‌القلب می‌شود، و یا حال عبادت از او گرفته می‌شود، و یا دچار محافظه کاری و عدم ریسک پذیری و چابکی وعدم انجام امر به معروف و نهی از منکر و می‌شود؟ آیا می‌توان گفت برخی شأن طبیعی است؟ راه حل چیست؟..... ۶۵

سوال ۲۸: چرا دیگر از "خودارضایی" و روش‌های ترک آن نمی‌نویسید؟ می‌دانید بسیاری مبتلا به این عارضه هستند؟..... ۶۸

سوال ۲۹: وقتی در تسلی به مصیبت‌زده، با ذکر واقعه عاشورا می‌گوییم: مگر از ایشان بیشتر مصیبت دیده‌ای؟ می‌گوید: "او امام حسین بود، من کجا، او کجا"! حال با توجه به ضرورت الگوپذیری ما از امامان در تمامی شئون زندگی، جواب مناسبی ارائه کنید که هم امثال ایشان به این شکل تسلی پیداکنند هم جهان بینی‌شان در این زمین تصحیح شود. ۷۱

سوال ۳۰: چگونه می‌شود بغض به دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیدا کرد و این بغض را زیاد کرد؟ گاهی من احساس می‌کنم که دچار دلسوزی برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌شوم که چرا اینقدر به انجراف کشیده شدند و حتی گاهی دلم چندان نمی‌آید که لعن و نفرین‌شان کنم در حالی که این برخلاف روایات و زیارت عاشوراست. ۷۴

www.x-shobhe.com

سوال ۱: در دانشگاه‌ها (اساتید) به شدت در باره "امر به معروف و نهی از منکر" که انگیزه قیام سیدالشهداء شمرده می‌شود، کار می‌کنند و هر کس تعریفی را بیان می‌دارد و حتی گفته می‌شود که "مردم به حکومت است، نه مردم به مردم" ...، لطفاً توضیح دهید؟ (۱۸ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از مهم‌ترین دلایل انحرافات اعتقادی، فکری و اندیشه‌ای که منجر به انحرافات رفتاری و تغییر مواضع می‌گردد، همین تفسیر به رأی‌ها و تحریف در معانی، مفاهیم و مصادیق می‌باشد.

تحریف الزاماً این نیست که ساختار صوری جملات را تغییر دهند، گاهی مفاهیم را تغییر می‌دهند، گاهی مصادیق را تغییر می‌دهند، چنانچه خداوند متعال فرمود:

«أَفْتَطَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۷۵)

ترجمه: آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

تحریف:

گاهی که سخن از تحریف به میان می‌آید، عده‌ای که خودشان معتقد به تحریف شدن همین صورت ظاهر قرآن کریم هستند، شیعه را متهم می‌کنند که اعتقاد به تحریف دارد! در حالی که تشیع اعتقادی به تحریف صورت و ظاهر قرآن ندارد، اما تردیدی نیست که تحریف در مفاهیم، معانی، تفاسیر و مصادیق صورت می‌پذیرد. مثل این که معاویه را مصداق خلیفه‌الله و یزید را مصداق امیرالمؤمنین بخوانند. اغلب "موضع و مواضع" کلمه را تحریف می‌کنند:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائده، ۴۱)

ترجمه: ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود، و [چه] از یهودیان: [انان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند]، و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند، خبرچینی [جاسوسی] می‌کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند: «اگر این [حکم] به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید.» و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی برنمی‌آید. اینانند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک گرداند. در

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران، ۱۰۴)

و باید از شما گروهی باشند که (مردم را) به سوی کار خیر دعوت نمایند و به کار نیک امر کنند و از کار زشت بازدارند، و آنهايند که رستگارند

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (التوبه، ۷۱)

و مردان و زنان باهمان دوست و یاور و سرپرست یکدیگرند، به هر کار نیک (از نظر عقل و شرع) فرمان می‌دهند و از هر کار زشت (از دیدگاه عقل و شرع) باز می‌دارند و نماز را برپا می‌کنند و زکات را می‌دهند و از خدا و فرستاده او فرمان می‌برند آنهايند که خداوند به زودی مورد رحمت‌شان قرار می‌دهد، که همانا خداوند غالب مقتدر و با حکمت (در مرحله تکوین و تشریح و جزا) است

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران، ۱۱۰)

شما (مسلمانان) بهترین گروهی هستید که (از جانب خدا) بر مردم (جهان) پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده امر می‌کنید و از کار زشت باز می‌دارید و به خدا (در آنچه نازل کرده) ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب نیز ایمان می‌آوردند البته برایشان بهتر بود برخی از آنها مؤمن‌اند و بیشترشان نافرمانند

وظیفه حکومت، دولت و هر که امکاناتی دارد

الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (الحج، ۴۱)

همان‌ها که اگر آنان را در روی زمین تسلط و توان دهیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و (مردم را) به هر کار پسندیده (عقلی و شرعی) و امر می‌دارند و از هر عمل ناپسند و زشت باز می‌دارند، و عاقبت همه کارها از آن خداست

قال رسول الله صلوات الله عليه و آله:

إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.

(امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۸)

هرگاه (مردم) امر به معروف و نهی از منکر نکنند، و از نیکان خاندان من پیروی نمایند، خداوند بدانشان را بر آنان مسلط گرداند و نیکانشان دعا کنند، اما دعایشان مستجاب نشود.

www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

امر به معروف و نهی از منکر:

امر به معروف و نهی از منکر، نه زمان معاویه باب شد و نه زمان امام حسین (علیه السلام)، بلکه یک اصل عقلی در اصلاح و کمال فرد و جامعه می باشد و حتی اختصاصی به اسلام عزیز نیز ندارد، بلکه "سنت الله" است و لازمه و ضرورت اجتناب ناپذیر نیل به هر کمالی می باشد؛ و البته اسلام در آیات کریمه و نیز آموزه های معصومین (علیهم السلام)، بسیار بر آن تأکید نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر [که در تمامی جوامع بشری نیز رواج داشته و دارد]، به هیچ وجهی قید "دولت بر مردم" یا "مردم بر دولت" یا "مردم به مردم" ندارد؛ بلکه یک اصل تربیتی همگانی است. همین که پدر و مادری به فرزند خود، معلمی به متعلم خود و ... «امر و نهی» می کند، این اصل را اجرا می نماید، منتهی دعوا بر سر "معروف" ها و "منکر" ها و تعیین و تعریف کننده آنهاست. آیا فراعنه، طواغیت، ثروتمندان، قدرتمندان، مستکبرین، کفار و ملحدین و ... تعیین و تعریف کنند، یا خداوند متعال.

معروف و منکر و نهضت امام حسین (علیه السلام):

وقتی امام حسین (علیه السلام) در نامه‌ی به دستخط خود و مهور شده به برادرش محمد حنفیه، اهداف سلبی و ایجابی خروجش را مرقوم نمودند و نوشتند: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)» - قصد کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر کنم، به سیره‌ی (روش) جدم و پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام)، هنوز مردم کوفه از ایشان دعوت نکرده بودند، بلکه وقتی متوجه این خروج شدند، نامه نوشتند که پس تشریف بیاورید به کوفه.

اما «معروف و منکر» مدّ نظر حضرتش چه بود؟ آیا بیان شده است یا رها شده تا هر کس هر طوری که می خواهد و مطابق میل، نفس و منافعش می باشد، تفسیر نماید؟

وقتی می فرماید به سیره‌ی جدم و پدرم، هم هدف بیان می شود و هم تکلیف روشن می شود، چرا که "معروف و منکر" نزد آنان، منطبق با وحی و قرآن است و اختصاص به یک معنا و یا یک قشر خاص (دولت یا ملت) نیز ندارد.

آغاز تحریف نوین:

تحریف اهداف قیام و نهضت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، ریشه‌ی دیرینه‌ای دارد، چرا که اصلش قابل تکذیب، انکار و یا پرده پوشی نمی باشد، اما با تحریف اهداف و مقاصد، ایجاد انحراف ممکن است.

اما در هر دوره‌ای، این تحریف شکل جدیدی به خود می گیرد. در این برهه، آقای روحانی در زنجان گفتند که: بالاترین معروف "توسعه" و بدترین منکر "فقر" است! حال آیا واقعاً امام حسین (علیه السلام) برای توسعه طلبی و فقرزدایی خروج نمودند و به سمت کوفه عازم شدند؟! یا مصداق آن در امروز ما، "توسعه و فقرزدایی" و نگاهی مادی به این معناست.

اینجا کلید تحریف نوین زده شد. دیگر با انتقادات نیز کاری ندارند و طبق یک برنامه‌ی تعیین شده، در دانشگاه‌ها (توسط برخی از اساتید) و مجامع دیگر، این تحریف به اشکال متفاوت صورت می پذیرد.

حقیقت معروف و منکر نهضت امام حسین (علیه السلام):

همه‌ی معروف‌های الهی باید محقق و جاری شود و همه‌ی منکرهای الهی نیز باید رخت ببرند، اما وقتی قیامی برای تحقق این مهم صورت می پذیرد، آن هم توسط یک امام معصوم^(ع)، هیچگاه اصل و ریشه را رها نمی کنند و به تفرعات نمی پردازند.

در زیارت ناحیه مقدسه، به وضوح تصریح دارد:

«... ثُمَّ افْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ،

پس از آن علم و دانشت اقتضای انکار آشکار نمود،

و لَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ،

و بر تو لازم گشت با بدکاران رویارویی و جهاد کنی،

فَسِيرَتْ فِي أَوْلَادِكَ وَ أَهَالِيكَ، وَ شِيَعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ

بنابر این در میان فرزندان و خانواده‌ات، و پیروان و دوستان روانه شدی،

وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَيِّنَةِ،

و حق و برهان را آشکار نمودی،

وَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،

و با حکمت و پند و اندرز نیکو (مردم را) به سوی خدا فراخواندی،

وَ أَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ،

و به برپاداری حدود الهی، و طاعت معبود امر نمودی،

وَ تَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَ الطُّغْيَانِ،

و از پلیدی‌ها و سرکشی نهی فرمودی»

پس بالاترین امر به معروف، اطاعت معبود و اقامه‌ی حدود الهی است و بدترین منکر نیز مقابله با خباثت‌ها و رذایل و نیز طغیان‌ها و گردنکشی‌ها می‌باشد، نه توسعه و فقر یا

وظیفه‌ای همگانی:

چنانچه بیان شد، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای همگانی است و رشد فرد و جامعه نیز مرهون عمل به این اصل می‌باشد، منتهی اقشار و صنوف متفاوت، هر کدام وظایف و حدودی دارند. نه دولت می‌تواند مثل دولت معاویه بگوید: "بهشت و جهنم شما به دولت ربطی ندارد، من فقط آمده‌ام که بر شما حکومت کنم"، نه مردم می‌توانند بگویند: "دولت حاکم مطلق است و هر چه کرد، کرد"، نه کسی می‌تواند بگوید که "مردم حق ندارند به یکدیگر امر به معروف و نهی از منکر کنند"، اینها همه تحریف است. آیات قرآنی تصریح دارد که "امر به معروف و نهی از منکر"، امری همگانی و تمام‌شمول است، امت‌ها (مردم) به آن قیام می‌کنند و از برجسته‌ترین صفات مؤمنین است.

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (التوبة، ۱۱۲)

ترجمه: [آن مؤمنان،] همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.

مرتبط:

امروز، با تحریف‌هایی ریشه‌ای‌تر و خطرناک‌تر از گذشته، در تبیین نهضت امام حسین (ع) مواجه هستیم

سوال ۲: نوحه‌ای شنیدم که در آن از لفظ «آل الله» استفاده شد. معنی آل الله چیست؟ آیا حقا شرک به خدا نیست؟ فرض کنید من یک فرد مسیحی و در حال تحقیق در اسلام ...

(ادامه در متن) (مهندس برق/تهران) (۱۹ آبان ۱۳۹۳)

ادامه‌ی سؤال: حتی اگر بگوییم مقصود ارادت و دوست داشتن خداوند و دوستدارانشان بوده، چرا این ارادت را درست بیان نکنیم که باعث هزاران برداشت نادرست شود؟!

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدَ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (الفتح، ۱۰)

در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار ماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

رنگ خدایی، ایمان است

فَإِن أَمْنُوا مِمَّنْ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (البقره، ۱۳۷ و ۱۳۸)

پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند، ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سرستیز [و جدایی] دارند و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او شنوای داناست * (بگوئید: آری ایمان دل‌های ما) رنگ‌آمیزی خدایی است و کیست که رنگ‌آمیزش بهتر از خدا باشد؟ و ما پرستندگان اویم

مخلوقات، همه "عیال الله" هستند

رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ» (مستدرک الوسائل، ج، ۱۲، ح ۱۳۸۳)

تمامی مخلوقات، عیال الله هستند و محبوب‌ترین مخلوقات نزد او (خدا)، نافع‌ترین آنها برای عیالش می‌باشد.

عیال جمع «عیل» در لغت به معنای تحت سرپرستی، تحت تکفل، نیازمند و فقیر آمده است، پس همه مخلوقات «عیال الله» هستند.

آغاز زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه رجب

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ ...

سلام بر شما ای خاندان خدا (اهل الله و اهل توحید)، سلام بر شما ای برگزیدگان خدا، سلام بر شما ای انتخاب‌گشته‌های خدا از میان خلق، سلام بر شما ای آقایان آقاها (سرور سروران).

پس، سخنرانان و مداحان مجالس عزاداری ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، از خود چیزی نگفتند - منتهی فعلاً ضد تبلیغ همه جانبه متوجه آنان است.

www.x-shobhe.com

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا توجه داشته باشیم، در بیان معارف اسلامی، اصلاً این که یک خارجی، یک مسیحی، یک یهودی یا یک کافر چگونه نگاه می‌کند و یا چه معنایی را برداشت می‌کند، ملاک نمی‌باشد.

این که القا می‌کنند، نگاه و نظر و فرهنگ آنان را در نظر بگیرید، روشی در جنگ نرم برای تغییر فرهنگ و مواضع است؛ مثل این که مشاور وزیر خارجه‌ی کشورمان (علی خرم)، در نزدیکی ۱۳ آبان گفته بود: «غرور ملی مردم آمریکا خدشه‌دار شده» و افزوده بود: «من فکر می‌کنم مراسم ۱۳ آبان با نگاهی به داخل برگزار می‌شود اما به نظر من در برگزاری این مراسم باید نگاه به خارج را نیز مدنظر قرار دهیم.» (۱)

پس همیشه سؤال یا شبهه‌ی خود را مطرح کنیم و با جدیت پاسخ را جویا گردیم، اما هیچ‌گاه دنبال آن نباشیم که یک مسیحی یا یهودی چه می‌فهمد یا چگونه برداشت می‌کند؟ او نیز اگر مایل است، باید ببیند این کلام، این واژه، این آیه، این حدیث و ... در فرهنگ اسلام چگونه معنا شده است.

معنای آل:

ما گاهی یک معنای مصطلح و رایجی از یک کلمه را می‌دانیم و گمان می‌کنیم که تنها معنایش همین است، هر چند که ممکن است همان معنای رایج، از یک معنای اصلی‌تری اخذ شده باشد. از این رو، گمان می‌کنیم که "آل"، یعنی زن و فرزند و به ویژه نسل نسبی. در حالی که اصلاً چنین انحصاری در معنای "آل" وجود ندارد.

آل در لغت، به معنی اهل است. در مفردات راغب آمده است: آل مقلوب از "اهل" است و مصغّر آن نیز "اهیل" می‌باشد و فقط در آشرف و بزرگان به کار می‌رود، مثل آل الله. و در اشخاص ناشناس و زمان و مکان به کار نمی‌رود.

معنای اهل:

اهل نیز فقط به خاندان و خویشاوندان نسبی و سببی، مانند همسر و فرزندان و نسل گفته نمی‌شود، بلکه اصل معنای آن از "اهلیت" داشتن گرفته شده است. مثل این که ما نیز در زبان فارسی می‌گوییم:

اهل تهران - اهل کار - اهل ساز و آواز - اهل فساد - اهل عبادت و

نمونه های قرآنی از این دو واژه:

آل - وقتی در قرآن کریم می فرماید "آل فرعون" یا "آل لوط"، مقصود فرزندان وی نمی باشد، بلکه کسانی است که تابع او بودند، چرا که معنای "آل" همان اهلیت و تابعیت است:

«وَإِذْ قَرَفْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ» (البقره، ۵۰)

ترجمه: و (به یاد آرید) هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان (آل فرعون) را غرق کردیم در حالی که می نگرستید.

اهل - وقتی طوفان نوح واقع می شود و فرزند حضرت نوح (علیه السلام) نیز غرق می شود، برای وی سؤال ایجاد می گردد که خدایا! تو گفتی که اهل تو را نجات می دهی و وعده ی تو حق است، اما حالا این پسر که "اهل" من است غرق شد، حکمت چیست؟ پاسخ می دهد: او از "اهل" تو نبود، چون عمل صالحی نداشت:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلَنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود، ۴۶)

ترجمه: فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان (اهل) تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی».

و همچنین ده ها آیه ای که در خصوص "اهل کتاب" آمده است، نشان می دهد که نه تنها معنایش الزاماً خانواده یا اولاد نمی باشد، بلکه معنای خانواده نیز از همان "اهلیت" اخذ شده است.

نمونه های روایی از این دو واژه:

آل - قبل از اهل بیت (علیهم السلام)، عرب به مؤمنین قوم قریش، "آل الله" می گفتند. یعنی اهل توحید. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّمَا سَمَّوْا آلَ اللَّهِ، لِأَنَّهُمْ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ - آن ها را آل الله گفتند، برای این که در (جوار) بیت الله الحرام بودند.» (صدوق، الامالی، ص ۲۸۶)

بدین معنا، امام حسین (علیه السلام) خود و خاندانشان را "آل الله" خواندند و فرمودند: «نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ - ما آل الله و وارث رسول او هستیم.» (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۱)

اهل - وقتی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) می فرماید: «السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ معنایش این نیست که سلمان از خانواده یا نسل ایشان می باشد، بلکه همان معنای اهلیت را دارد. یا وقتی در نزول آیه ی تطهیر که در آن به «اهل بیت» تصریح شده، خطاب به یکی از همسران می گوید: منظور و مقصود این آیه، شما نیستید، بلکه اینانند؛ این نیست که وی همسر ایشان نمی باشد.

منکرین و منافقان مشرک شدند:

از همان صدر اسلام، آنان که از سوئی مجبور بودند به رنگ اسلام درآیند (منافق) و از سوئی دیگر نمی خواستند زیر بار ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بروند، هر گاه با چنین واژگانی در کلام نورانی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) و سپس امامان (علیهم السلام) مواجه می شدند، می گفتند: "این شرک است!"

بعد از آنها سؤال شد که پس وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، یا می فرماید: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»، یا می فرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، یا حتی فرمود: «صِبْغَةَ اللَّهِ = رنگ خدا» و ...، یعنی چه؟ گفتند: خدا شکل انسان است، منتهی خیلی بزرگ است و او مانند انسان چشم، گوش، دست، پا و رنگ دارد! (ابن تیمیه و وهابیت نیز بر همین اعتقادند).

اینانند که از کفر، عناد و لجاج با اهل بیت (علیهم السلام)، دچار شرک علنی و آشکار شدند.

نتیجه:

*- پس «آل الله» و «اهل الله» و حتی «عیال الله»، در آیات قرآن کریم و یا در احادیث و روایات متعبر نیز آمده است و منظور فرزندان، خانواده و عیال به معنای همسر نمی‌باشد.

*- نه تنها هیچ ضرورتی ندارد، بلکه اصلاً صحیح نیست که ما معارف و فرهنگ خود را تغییر دهیم و با حذف و اضافه، چیزی بگوییم که مسیحیان، یهودیان و غیرمسلمانان فهم کنند یا خوششان بیاید و یا دست کم اعتراض نکنند؛ بلکه همان گونه که ما از آنها سؤال می‌کنیم منظورشان از «پدر، پسر و روح‌القدس» چیست؟ یا منظور از «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ - و یهود و نصاری گفتند ما فرزندان خداییم» چیست؟ ... و توضیح می‌دهند، آنها نیز باید سؤال کنند که "آل الله"، "اهل الله" یا "عین الله" یا "یدالله" در زبان و فرهنگ شما و ادبیات قرآنی یعنی چه؟ تا ما توضیح دهیم که چقدر فرق است بین معانی «آل، اهل، عیال»، با «ابن و ابنا و اب»، حتی در فرهنگ و ادبیات خودتان.

WWW.X-SHOBBHE.COM



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:
طالِبُ الْعِلْمِ، مَخُوفٌ بِعَيْنَايَةِ اللَّهِ؛
جوینده ی دانش، در پناه عنایت خداوند است.
(عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۹۲)

طالِبُ الْعِلْمِ طالِبُ الرَّحْمَةِ، طالِبُ الْعِلْمِ
رُكْنَ الْإِسْلَامِ، وَيُعْطَى أَجْرَهُ مَعَ النَّبِيِّينَ.
جوینده دانش، جوینده رحمت است. جوینده دانش
رکن اسلام است و پاداشش با پیامبران داده می شود.
کنز العمال : 28729 منتخب میزان الحکمة : 398

مقام معظم رهبری:

یکی دیگر از قلم های واضح اساسی، رقیق کردن
اعتقادات اسلامی و احساسات اسلامی و رسوخ
دادن تفکرات الحادی و شبه الحادی از طرق مختلف
است؛ این جزو سیاست های اینهاست. دستگاه های
گوناگون تبلیغاتی را با مبالغ کلان، با پیگیری های
همه جانبه و گسترده، در خدمت تغییر فکر جوانان
ما به کار می گیرند.

دائماً شبهه القاء می کنند؛ باید به طور دائم و به
روز پاسخ شبهه ها را داد. (۱۳۹۰/۷/۲۷)

امروز شبهه هائی مطرح می شود که آماج آن شبهه ها
نظام است. شبهات دینی، شبهات سیاسی، شبهات
اعتقادی و معرفتی در متن جامعه تزریق می شود- به
خصوص در میان جوانان - هدفش فقط این است که
یکی را از یک فکری منتقل کند به یک فکر دیگری؛
هدفش این است که پشتوانه های انسانی نظام را از
بین ببرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهنها مخدوش
کند؛ دشمنی با نظام است. (۱۳۸۹/۷/۲۹)

یکی هم مسئله ی دین و بیئات اسلامی و انقلاب
اسلامی است. از توحید و نبوت و امامت و ولایت
و از اینها بگیرد تا احکام و حجاب و حدود شرعیه
و بقیه ی چیزها؛ دائم دارد شبهه پراکنی می شود.
باید حواسمان باشد که اینها روش دشمن است. باید
در مقابل اینها تدبیر داشت، باید کار کرد. البته در
اینجا و در این شبهه هائی که به طرق مختلف
مطرح می شود، همه وظیفه دارند که در برابر این
هنجارشکنی های دینی که در این سایت ها و در این
اظهارات مشاهده می شود و این فرقه سازی هایی که
وجود دارد، و این هنجارشکنی های اخلاقی و جنسی
که انسان مشاهده می کند و از این قبیل چیزها،
بایستند. (۱۳۸۹/۶/۲۵)

www.x-shobhe.com
www.shobhe.tv

سوال ۲: شبهه را در چه جاهایی می توان و در چه جاهایی نمی توان مطرح کرد؟ آیا این که در روایات آمده است از شبهه فرار کنید شامل سایت شما نمی شود؟ چرا که خیلی ها به دیدن شبهه علاقه مندتر هستند تا جواب آن را بخوانند ... (ادامه در متن) (طلبه) (۲۱ آبان ۱۳۹۳)

در ادامه ی سؤال آمده است: با تشکر از زحمات شما باید گفت که از سایت شما هم می توان استفاده صحیح کرد و هم می توان بهانه آوری کرد و ترویج داد ... لطفاً با واسطه یا بی واسطه این گونه شبهات را جمع آوری کنید و جواب های سلیس و کوبنده ای بدهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دقت فرمایید که در آیات و روایات، به دوری گزیدن و عدم تبعیت از «شبهات» در ذهن، قلب و عمل امر و توصیه مؤکد شده است، نه از "پاسخگویی به سؤالات و شبهات". اتفاقاً به این مهم بسیار هم تأکید شده است.

الف - البته که نه تنها "شبهه"، بلکه مطرح نمودن هر بحثی، باید مبتنی بر ضرورت و نیز با توجه به شرایط زمانی، مکانی و مخاطبین باشد، وگرنه حرف حق را نیز بی مورد و بی جا مطرح کردن، وجاهتی ندارد، چه رسد به شبهه.

ب - از همان ابتدا که این پایگاه (سایت) آغاز به فعالیت نمود، به رغم آن که چندین پایگاه خوب، غنی و مشهور دیگری نیز وجود داشت و دارد، برخی انتقاد کردند که چرا این پایگاه را تأسیس و فعال کردید؟ و برای توجیه انتقادشان نیز می گفتند: "شبهه طرح و پخش" می شود و این اشکال دارد! البته واضح بود که این انتقاد از ناحیه ی چند دسته بود:

اول: کسانی که از پاسخ به شبهاتی که رایج می کنند، ناراحت بودند.
دوم: کسانی که اهمیت و ضرورت را نمی دانستند و واقعاً چنین خیال می کردند.

سوم: حسودانی که به استقبال بی نظیر یا کم نظیر شما کاربران گرامی، از پایگاهی که "الحمدلله" به هیچ جناح، دسته، گروه، سازمان یا نهادی وابستگی ندارد، حسادت ورزیدند.

ج - یک موقع است که ما "طرح شبهه" می کنیم؛ خب بدیهی است که این کار در سطح عمومی ضرورتی ندارد، جایش حوزه و دانشگاه و محافل علمی و پژوهشی می باشد. اما یک موقع است که "شبهات" در سطح گسترده در سایت ها و وبلاگ ها منتشر شده، حتی در دانشگاه های خودمان توسط اساتید و در دبیرستان ها توسط دبیران مطرح می شود و با امکانات ارتباطی گسترده، مانند فیس بوک، وایبر، پیامک و ...، ترویج می گردد و اذهان مردم را مشتبه می کند؛ آن وقت چه؟ نباید فضایی ایجاد نمود تا اذهان عمومی و به ویژه نوجوانان و جوانان بتوانند، شبهات خود را مطرح کنند؟ آیا نباید این شبهه ای که شایع شده را طرح نمود و پاسخ داد؟

د - جداول آماری نشان می‌دهد که تا کنون بیش از ۵۰۰۰ هزار شبهه در این پایگاه طرح و به آن پاسخ داده شده است؛ و این فقط شبهات و پاسخ‌هایی است که [به خاطر رواج و عمومیت بیشتر] در سایت درج گردیده است؛ ده برابر این رقم، پاسخ‌هایی است که مستقیم برای کاربر محترم ارسال گردیده است.

این تعداد سؤال و شبهه را کاربران ارسال نموده‌اند، یعنی منتشر شده بود که با آن مواجه شده و ارسال نموده‌اند.

سوء استفاده:

از تک تک آیات قرآن کریم نیز می‌توان سوء استفاده نمود، از احادیث و عباداتی چون نماز و روزه نیز همین‌طور، حال آیا باید به خاطر آن که برخی دلشان می‌خواهد فقط شبهه را بخوانند، نه پاسخ آن را، و یا برخی دلشان می‌خواهد سوء استفاده کنند، قرآن و حدیث و عبادت را کنار گذاشت و یا به شبهات پاسخ نداد تا گوی و میدان برای شبهه‌افکنان خالی بماند؟!

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: در این قرآنی که نازل کردم، آیاتی محکم است و آیاتی متشابه و کسانی قلب مریضی دارند، از متشابهاتش تبعیت می‌کنند تا ایجاد فتنه کنند؛ در حالی که باید متشابه را به محکم ارجاع دهند تا بفهمند و باید به اهل علم رجوع کنند تا بدانند. (آل عمران، ۷)

اهداف شبهه:

دقت شود که سؤال با شبهه فرق دارد. یک جمله می‌تواند به صورت سؤال مطرح گردد و نیز می‌تواند به صورت شبهه مطرح گردد. شبهه، بیانی است که حق و باطل را شبیه به هم می‌سازد تا ایجاد فتنه و اغوجاج نماید.

معمولاً در ادبیات ما، سؤال با "آیا" شروع می‌شود. مثل این که بپرسند: آیا خدایی هست؟ آیا خدایی نیست و ...، اما شبهه غالباً با "اگر" شروع شده و با "پس"، نتیجه‌گیری غلط می‌شود. مثل این که بگویند: "اگر خدا عادل است، پس چرا بچه‌ی فلانی کور به دنیا آمد؟!"

این پایگاه:

این پایگاه به قصد پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات [به حد توان و مقدور]، تأسیس شده است. شرایطی فراهم آورده که کاربران گرامی فارسی زبان در سرتاسر جهان بتوانند هم "سؤال" خود را مطرح کنند و هم اگر با "شبهه" ای مواجه شدند [چه در ذهن خودشان پدید آمده باشد و چه از بیرون برای آنها طرح شده باشد]، طرح کنند و پاسخ را جویا شوند.

تردیدی نیست که مباحثه‌ی علمی، طرح و پاسخ به سؤالات و شبهات، نه تنها بسیار ضرورت دارد، بلکه از والاترین توفیقات الهی و عبادات برای سؤال‌کننده و پاسخ‌دهنده و نقل‌کننده می‌باشد. لذا در روایات برای همه‌ی طرف‌ها (سؤال‌کننده و پاسخ‌دهنده، شنونده، علاقمند به دانش)، مقام و اجر والایی ذکر شده است.

به این احادیث زیبا و گوهر بار دقت شود:

*- پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

«الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَجِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِّرُ أَرْبَعَةً: السَّائِلُ، وَالْمُتَكَلِّمُ، وَالْمُسْتَمِعُ، وَالْمُجِيبُ لَهُمْ» (تحف العقول: ۴۱ منتخب میزان الحکمة: ۲۶۰)

ترجمه: دانش، گنجینه‌هایی است و کلیدهای آن پرسش است؛ پس خدایتان رحمت کند، برسید، که با این کار چهار نفر اجر می‌یابند: پرسشگر، پاسخ‌گو، شنونده و دوستدار آنان.

*- پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

«إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ تَبَسُّطُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أُجِنِحَتَهَا وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ» (کنز العمال: ۲۸۷۴۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸)

ترجمه: فرشتگان، بالهای خود را برای جویندهی دانش می‌گسترانند و برایش آمرزش می‌طلبند.

*- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند:

«أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ» (کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸۷۳۱)

ترجمه: داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را به دانش خود بیفزاید.

مقام معظم رهبری:

عزم ملی، اعتماد به نفس ملی، عزت ملی، شبهه افکنی

«در تخریب فرهنگی، کاری که تخریب‌کنندگان فرهنگ انجام می‌دهند این است که به جای عزم راسخ ملی، تردید را در مردم ترویج می‌کنند. یک ملت تا عزم راسخ نداشته باشد؛ نمی‌تواند به هیچ جا برسد؛ سعی می‌کنند عزم راسخ ملت را در مسائل مهم مربوط به سرنوشت کشور به هم بزنند، در آنها تردید ایجاد کنند؛ جای احساس عزت و اعتماد به نفس ملی، احساس حقارت ملی را به آنها تزریق می‌کنند؛ **جای ایمان راسخ، شبهه افکنی و بی‌اعتقادی؛** جای کار و تلاش و همت بلند، لذت‌جویی و شهوت‌رانی و از این قبیل؛ این کارها کارهایی است که انجام می‌گیرد.» (۱۳۹۳/۱/۱)

www.x-shobhe.com



امام خمینی رحمه الله علیه:

وقتی یک ملت در ماه محرم، سرتاسر یک مملکت، یک مطلب را می‌گویند، شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش - فی نفسه - کاری از آن می‌آید، لکن این مجلس‌ها مردم را همچو مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و خصوصاً دهه عاشورا، یک وجهه، طرف یک راه می‌روند. اینها را در این ماه محرم، خطبا و علما در سرتاسر کشور می‌توانند بسیج کنند برای یک مسئله. این جنبه سیاسی این مجالس بالاتر از همه جنبه‌های دیگری که هست، بی‌خود بعضی از ائمه ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی‌خود نمی‌گویند ائمه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش بگیرد [اجرش فلان فلان است. مسئله، مسئله گریه نیست. مسئله، مسئله تباکی نیست. مسئله، مسئله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند از راه‌های مختلف. اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند.

مقام معظم رهبری:

... این طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی علیه السلام، به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیرجوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو برد که «ما به این مجلس آمدم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی بپردازید که جوابگوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصل حادثه عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. (۱۳۷۳/۳/۱۷)

www.x-shobhe.com

سوال ۴: آیا با گریه کردن برای حضرت ابا عبدالله حق الناس بخشیده می‌شود؟ یا این که بتوان در آخرت این گریه‌ها را با حق الناس معامله کرد؟ (کامپیوتر/تهران) (۲۳ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حق الناس با هیچ چیزی به جز «ادای دین» و یا جلب رضایت صاحب حق، بخشوده نمی‌شود. نه نماز اول وقت و با خشوع و نه حتی با نماز شب و نه با گریه بر مصائب سیدالشهداء (علیه السلام).

الف - ثواب گریه کردن در مصائب امام حسین (علیه السلام)، بیشتر از ثواب حضور در سپاه ایشان، مجاهدت و شهادت در رکاب ایشان نمی‌باشد؛ اما می‌بینیم که حضرتش به هنگام توقف در کربلا، ضمن آن که راه بازگشت را بر همه باز گذاشت، فرمود: هر کس حق الناسی به گردن دارد، برود. یکی از اصحاب گفت: من بدهکار هستم، اما نمی‌خواهم به خاطر مقداری بدهی به دیگران، شما را در این عرصه و شرایط تنها بگذارم! اما امام (علیه السلام)، به ایشان نفرمود: «بارک الله»، بلکه فرمود: «به شرطی که ضامن بیاوری»، او نیز یکی از نزدیکانش را که قصد بازگشت داشت آورد و ضامن بدهی او شد و امام به او اجازه‌ی همراهی دادند.

ب - صرف گریه کردن، نه تنها رافع حق الناس نمی‌باشد، بلکه به خودی خود نیز اثر خاصی ندارد. اهل بیت (علیهم السلام) که محتاج گریه کردن ما نیستند. گریه ممکن است فیزیکی، روانی یا عصبی باشد. بالاخره وقتی مصیبتی را نقل می‌کنند و انسان آن را در ذهن خود تصور می‌کند، متأثر می‌شود و چه بسا گریه هم بکند؛ به ویژه اگر به شخص مصیبت دیده، علاقه‌ای هم داشته باشد.

پس هر اشکی نه پاک‌کننده است و نه زنده‌کننده و نه حرکت‌دهنده. البته در این بارگاه، یک قطره هم بی‌اثر نیست، مثل یک لحظه "توجه" است که آثار خودش را دارد، اما آن اشکی که فرمود: «**انا القاتل العبرات**»، بسیار والاتر و پرمعناتر از این حرف‌هاست.

فقط گریه‌ی بر امام حسین (علیه السلام) پاک‌کننده نیست، بلکه یک قطره اشک از خوف و شوق خداوند رحمان و رحیم نیز پاک‌کننده است، دو رکعت نماز مقبول نیز پاک‌کننده است، اما اگر از روی صدق باشد، و اگر بعداً خراب نشود؛ ولی آن نیز حق الناس را جبران نمی‌کند، حتی اگر شخصی عارف شده و از گریه جزو بُکایین قلمداد گردد.

نکته:

پس از قتل عام سیدالشهداء، امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش و به اسارت کشیده خاندانش، بسیاری گریه کردند. مردم کوفه گریه کردند، سپس مردم شام گریه کردند، و در طول تاریخ نیز این قبیل افراد زیاد بودند که گریه کردند، آیا گناه همه‌ی آنها بخشوده شده و برای چند قطره اشکی که ناشی از تحریک سطحی

احساساتشان بود، راهی بهشت شدند؟!

مگر نه این است که حضرت زینب(علیهاالسلام)، وقتی گریهی اهل کوفه را دید، فرمود:

*- «ای مردم کوفه، ای مردمان حيله گر و خیانت کار! گریه می کنید؟! اشک چشمانتان خشک نشود و ناله هایتان آرام نگیرد. همانا که کار شما مانند آن زنی است که رشتهی خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می گسست، شما نیز سوگندهای خود را در میان خویش، وسیلهی فریب و تقلب ساخته اید.»
(خطبهی آن حضرت در کوفه)

معامله در قیامت:

مسلمان و به ویژه شیعهی اهل بیت(علیهمالسلام)، باید سعی کند که حق الناس نداشته باشد. اگر دینی دارد، ادا کند - اگر نمی تواند فرصت بگیرد - اگر حقی را ضایع کرده یا جبران کند و یا حلیت و رضایت بگیرد ... و کار را به آخرت واگذار ننماید.

اگر معامله ای هم باشد، این طور نیست که بگویند: چون جناب عالی چند قطره اشکی ریختی، حق الناس تو بخشیده شد و یا حق و حقوق دیگران نادیده گرفته شده و ضایع می گردد. بلکه صاحب حق را می آورند، حتی اگر جهنمی باشد. بعد می گویند: حق او را بده.

بدیهی است که در آنجا چیزی ندارد بدهد، جز آن که ثواب خود را بدهد و یا عذاب او را بخرد و البته به این امر نیز مجبور است و راه انتخاب و گریزی ندارد.

مرتبط:

امام خمینی (رحمة الله علیه) / محرم - عاشورا - عزاداری / ما هر چه داریم از این محرم است



سوال ۵: شبهات زیادی در رابطه با صحت (سندیت) زیارت ناحیه مقدسه وجود دارد. آیا علمای بزرگ صحت اعتبار این زیارت را تأیید کرده‌اند؟ چرا در مفایح نیست؟ (کارشناسی ارشد اقتصاد) (۲۷ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سؤال با شبهه متفاوت است. اگر سؤال است، هر کسی که هر متنی را می‌خواند، محق است که بپرسد از کیست و سندش کدام است؟ به ویژه اگر نقل یا مکتوبی به معصوم (علیه‌السلام) منتسب شده باشد.

اما شبهه فرق دارد و هدف از «شبهه»، فقط القای تردید و تشکیک، به منظور ایجاد انحراف و اعوجاج، به ویژه در معارف و آموزه‌های دینی می‌باشد.

از این رو، اگر کسی سؤال کرد، حتماً باید پاسخ او داده شود تا مطلع گردد، اما اگر کسی ایجاد شبهه کرد، بپرسید: شما اصلاً تا به حال زیارت ناحیه مقدسه (یا ...) را خوانده‌اید و اصلاً برای شما فرقی دارد که سند آن کدام است؟ کدام فرازش یا مضمونش به نظر شما اشکال دارد؟

به آنها بفرمایید: شما هر زیارتی را که مستند می‌دانید، همان را بخوانید، یا به جای مسجد جمکران که در آن شبهه می‌کنید، به هر مسجدی که دوست دارید بروید و امام زمان (علیه‌السلام) را بخوانید و پس از دعای برای تعجیل در ظهورش، برای اصلاح، ایمان، رشد و بصیرت ما و خودتان دعا کنید. ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) را گردن نهید و از دشمنانشان «الی یوم القیامة» برائت بجوید (تولا و تبرا)، و زیارت ناحیه مقدسه و جمکران را برای ما واگذارید.

زیارت ناحیه مقدسه:

این زیارت که در سلام‌هایش، نقل حوادث تاریخی‌اش، بیان عواطفش و نیز تبیین کامل اهداف قیام در شرحش، معرفت، محبت، عشق و بصیرت را تبیین می‌کند؛ و در تصویر جنایات و نیز برائت‌ها و لعنت‌هایش (مانند زیارت عاشورا) نیز دشمن‌شناسی را تعلیم می‌دهد و در دعاهایش اوج کرامت انسانی را آموزش می‌دهد؛ از امام صادق (علیه‌السلام) می‌باشد.

الف - خواندن این زیارت در روز عاشورا و غیر آن، در میان شیعیان رواج داشت، اما اولین عالم و فقیهی که آن را در کتابی ثبت کرد، مرحوم شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق.) می‌باشد. وی در کتاب «مزار»، این زیارت را بخشی از اعمال روز عاشورا آورده است.

ب - این کتاب اکنون در دسترس نیست، مانند بسیاری از کتب تاریخی که دیگر اثری از آنها باقی نیست، اما در علم کتاب‌شناسی، با استناد به اقوالی که در کتب معتبر موجود از آنها یاد شده، معلوم می‌شود که فلان کتاب بوده و چه مطالبی در آن نوشته شده است.

علامه مجلسی در «محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ۳۱۷»، تأیید و تصریح دارد که مرحوم شیخ مفید^(۵)، این زیارت را در اعمال روز عاشورا نقل کرده است.

ج - پس از مفید، شاگردش سیدمرتضی علم‌الهدی (م. ۴۳۶ ق.)، از آن در کتاب "المصباح" یاد کرده است. مرحوم سید بن طاووس نیز تقریر این زیارت را در "مصباح الزائر" تأیید کرده است. (ابن طاووس، مصباح الزائر، ۲۲۱)

د - محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۳۵ / شیخ ابراهیم بن محسن کاشانی، الصحیفة المهدیه، ص ۲۰۳ / محدث قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۳ و ترجمه‌ی کمره‌ای، ص ۱۰۴ / میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۶، ص ۱۱۵ / گروه نویسندگان (زیر نظر آیت الله بروجردی)، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۰۵ ... و بسیاری دیگر از علما، فقها، محدثین و پژوهشگران در علم حدیث نیز این دعا را مستند درج کرده‌اند.

ه - برخی گفته‌اند که این زیارت بخشی از زیارت مطلقه است و علت «ناحیهی مقدسه» نامیدن آن، به خاطر صدور از ناحیهی امام زمان (علیه السلام) توسط یکی از ناب خاص می‌باشد.

و - معدودی از علما نیز به سندیت برخی از فرازهای آن اشکال کرده‌اند، اما آنچه مسلم است، صدور اصل این زیارت از ناحیهی معصوم (علیه السلام) می‌باشد.

چرا در کتاب مفاتیح الجنان درج نگردیده است:

کتاب مفاتیح الجنان (مرحوم شیخ عباس قمی (رحمة الله علیه))، کتابی حاوی منتخبی از ادعیهی مأثوره می‌باشد، نه همه‌ی آنها. چنانچه از کل دعاهای امام سجاد (علیه السلام) که در صحیفه‌ی سجادیه (ع) درج شده، فقط یک دعا در مفاتیح الجنان نیز درج گردیده است؛ مانند کتاب وزین نهج البلاغه (مرحوم سید رضی (رحمة الله علیه)) که منتخبی از خطب، نامه‌ها و کلام امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) را درج کرده است، نه آن که هر چه ایشان فرموده یا نوشته باشند را درج کرده باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۶: آزادی حق مسلم هر انسانی و به هرنحوی که بخواد باید ازش استفاده کنه. خدا به انسان اراده و میل داده و انسان باید به امیال خودش احترام بگذاره و احترام در گرو آزادی کامل تحقق پیدا میکنه. آزادی که در چارچوب قانون محدود نشه، آزادی بدون محدودیت، آزادی بدون اما و اگر، آزادی مطلق مطلق. لطفاً به این شبهه پاسخ قانع کننده بدهید. (۲۹ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه نیست، بلکه یک وهم و خیالی است که البته بیشتر به کشورهای جهان سوم و از جمله اذهان عمومی ملل مسلمان القا می‌شود. آیا "آزادی یعنی فقط احترام به امیال خود؟" و احترام یعنی "هر کاری که دلش خواست بکند؟!"

چنین تعریفی از «آزادی»، حتی در وهم و خیال هم نمی‌گنجد، چه رسد به این که واقعیتی داشته باشد و یا قابلیت تحقق - حتی در یک فرد یا یک جامعه‌ی کوچک - داشته باشد. از این رو در هیچ کجای عالم و توسط هیچ فردی، چنین تعریفی از آزادی بیان نشده است.

الف - آزادی یا حریت مطلق را کسی می‌تواند داشته باشد که اولاً خود کمال محض باشد و بالتبع حدّ و حدودی بر او عارض نگردد؛ ثانیاً چون کمال محض است، غنی و قادر محض باشد و نیاز به هیچ چیزی نداشته باشد و ثالثاً مالک المُلک باشد. او بر همه چیز سلطه داشته باشد و هیچ چیزی بر او چیره نگردد (عزیز باشد)، که او فقط خداست.

ب - اگر فقط به ساختمان بدن طبیعی نوع بشر دقت کنیم، می‌بینیم که حتی چگونگی خلقتش، او را محدود ساخته است. نمی‌تواند هر چه می‌خواهد را ببیند، بشنود، بخورد و اگر انسان را کاملاً رها کنند نیز نمی‌تواند هر چه دلش می‌خواهد را انجام دهد، چون کمال محض نیست، محدود، ضعیف و نیز محتاج به غیر است.

ج - در روابط انسان با عالم بیرون از خود نیز چنین است. انسان نه تنها مالکیت و سلطه‌ای به کائنات و حتی عالم طبیعت ندارد، بلکه حتی مالک بدن خودش نیز نمی‌باشد و به آن سلطه‌ای ندارد، چه رسد به دیگران.

اگر انسان به صورت مطلق آزاد بود، ابتدا کاری می‌کرد که پیری و فرسودگی به او راه نیابد و نمیرد.



«... قُلْ فَادْرُؤُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو، اگر راست می‌گویید، مرگ را از خود باز دارید. / (الاعمران، ۱۶۸)»

پس آزادی مطلق نیست و نمی‌تواند باشد. همین جبری که در تکوین (خلقت) بر او کل نظام هستی حاکم است، او را محدود به قیود و محتاج به قانون (شرع) می‌نماید.

نظم محدودیت‌آور است:

خلقت، علیمانه و حکیمانانه است، پس نظام‌مند است و نظم و نظام، یعنی حد و حدود. نظم زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، به خاطر حد و حدود وضع شده در آنهاست. چنانچه اگر رودخانه‌ای از حد و حدود خود خارج شود، می‌گوییم "طغیان" کرد.

انسان نیز در تمامی ابعاد وجودیش، منظم آفریده شده است. همین که می‌فرماید انسان را در بهترین اندازه‌ها خلق کردم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ / (التین، ۴)»، یعنی اولاً کمال و هستی محض نیز و

ذاتاً فقیر و محتاج است، پس آزادی مطلق برایش متصور نیست و ثانیاً اندازه دارد؛ و اندازه نیز یعنی حد و حدود معین، یعنی محدودیت. و اگر انسانی حد و حدود خود را نشناسد و گمان نماید که دیگر غنی شده و هیچ نیازی ندارد، طغیان می‌کند. یعنی از حد و حدود خود خارج می‌شود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى» (العلق، ۶ و ۷)

ترجمه: چنین نیست [که می‌پندارند]، بی‌شک آدمی طغیان می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز ببند.

حق و حقوق:

همین که می‌گوییم: «انسان حق دارد آزاد باشد»، یعنی برای انسان حق و حقوقی قایل هستیم که یکی از آنها «حق آزادی» می‌باشد، حالا چه مقید به حدود و چه مطلق خیالی.

در هر حال، هر موجودی که در این نظام به هم پیوسته‌ی خلقت و کارگاه هستی به وجود می‌آید (خلق می‌شود)، تعریف و جایگاه و نقش و آثار مستقیم و غیرمستقیمی دارد، و بدین واسطه از «حق و حقوقی» برخوردار می‌گردد. این حق و حقوق، در نظام تکوین، اجباراً رعایت می‌شود، اما در خصوص انسانی که در برخی از امور «اختیار» دارد چه؟ پس در اینجا باید حق و حقوق هر کسی و هر چیزی و هر جامعه‌ای، تعریف شود و بر اساس آن قوانینی وضع گردد (شریعت)، و البته قانون نیز باید ضمانت اجرا داشته باشد (کیفر و پاداش).

پس باز هم آزاد مطلق نخواهد بود و محدود به قوانین تشریحی می‌گردد، چنانچه محدود به قوانین تکوینی می‌باشد.

روابط اجتماعی:

همین محدودیت‌ها و قیود از یک سو و ضرورت زندگی اجتماعی انسان از سوی دیگر، او را مجبور می‌سازد که به حدود تن در دهد، حدودی که گاه در تعامل با طبیعت است و گاهی در تعاملات اجتماعی با هم‌نوعان خود.

بدیهی است که اگر به فرض خیالی خود گمان کند که حق دارد آزادی مطلق داشته باشد، دست کم به این اندازه که هر کاری که دلش می‌خواهد بکند، مستلزم ضایع شدن حقوق دیگران، از جماداتی چون آب و هوا گرفته تا حیوانات و حتی انسان‌ها می‌گردد.

یکی دلش می‌خواهد که یک درختی را قطع کند و یا وسط جنگل یا خیابان یا حتی ملک شخصی‌اش به آتش بکشد - یکی دلش می‌خواهد سگ هاری را میان مردم رها کند و تماشا کند که چه می‌شود - دیگری دلش می‌خواهد خانه‌ی زیبای دیگری و یا ثروت او را تصاحب کند - آن یکی دلش می‌خواهد وسط شهر فریاد بکشد و یا لخت شود - آن یکی دلش می‌خواهد راه آب را ببندد و فقط خودش استفاده کند - یکی دلش می‌خواهد یک سلاح خودکار به دست بگیرد، وارد مدرسه شود و همه را به رگبار ببندد - آن یکی از زن یا دختری خوشش آمده و دلش می‌خواهد به او تجاوز کند و ...

مثال:

مثل آن پدر انگلیسی که دختر خود را از سنین کودکی (۱۳ یا ۱۴) به مدت بیش از یک دهه در زیر زمین خانه خود حبس کرده بود و هر شب به او تجاوز می‌کرد! به خاطر ناچاری از سقط مجدد و خونریزی این جنایت کشف شد. دختر نه سواد داشت و نه می‌توانست درست تکلم کند و نه سالم بود. پدر در دادگاه گفت: اولاً چون فرزند من است، مال من است، پس چرا دیگران از او لذت جنسی ببرند؟ ثانیاً من آزادم و آزادی دارم!

یا مثل ابرقدرت‌ها که چون خود را غنی دیده‌اند، طغیان کرده‌اند و خود را مالک جهان دانسته و برای هر جنایتی آزاد می‌بینند.

قانون (شریعت) محدودکننده است:

در این جاست که نه تنها آزادی مطلق [که البته وجود خارجی ندارد، چرا که همگان مخلوق، محدود و مقهور هستند]، بلکه همان آزادی‌های نسبی نیز محدود به قوانین (شریعت) می‌گردند، چرا که اگر چنین نباشد، آزادی‌های هر کسی، مبتنی بر امیالش، مزاحم آزادی‌های دیگران می‌شود. حتی آنارشیسم و فاشیسم نیز قوانین و محدوده‌های مربوط به خود را دارند.

از این روست که فرد یا جامعه‌ای رشد و پیشرفت می‌کنند و به اصطلاح متمدن شناخته می‌شوند، که قوانین درست و کامل بیشتری داشته باشند و افراد آن جامعه، خود را به رعایت آن قوانین ملزم و محدود نمایند.

دعوا بر سر قانون‌گذار است، نه آزادی:

پس دعوا بر سر آزادی، حرّیت و یا دموکراسی نیست، بلکه دعوا بر سر این است که چه کسی می‌تواند و حق دارد که حدود و محدودیت‌های فردی و اجتماعی را تعیین و وضع کند.

قدرت‌ها (دیکتاتوری)، مدعی است که ما محقّ به تعیین حدود و قوانین برای دیگران و تعریف دموکراسی و محدودیت‌های آن برای انسان و جوامع بشری هستیم!

موحد، مؤمن و مسلمان می‌گوید: انسان‌ها نه تنها حق چنین سلطه‌ای بر یک‌دیگر ندارند، بلکه اساساً علم، حکمت، قدرت و مالکیتی ندارند که بتوانند با اشراف به نهان و پنهان عالم هستی، قوانین کاملی وضع کنند.

پس وضع قوانین و تعریف آزادی، دموکراسی یا حرّیت، از طرف انسان و نیز اعمال آن بر فرد یا جامعه، می‌شود «دیکتاتوری»، هر چند تحت نام دموکراسی یا لیبرال دموکراسی واقع شود و وضع و اعمال قانون (محدودیت‌ها، بایدها و نبایدها) و ضمانت اجرایی آن در دنیا و آخرت، از سوی خالق بشر، مالک و پروردگار غنی و ستوده‌ی عالم هستی، می‌شود آزادی بشر از قیود و بندگی هوای نفس خود یا دیگران.

پس دعوا بر سر "خدای واحد یا خدایان متکثر" و "بندگی خدا و یا خدایان" است.

مرتبط:

*- [مرحوم علامه محمد تقی جعفری^{\(ه\)}: آزادی وسیله‌ای است برای به دست آوردن کمال \(رهایی، آزادی، اختیار\)](#)

*- [حجت الاسلام میرباقری: تعریف آزادی فردی، مدنی و سازمانی](#)

*- [می‌گویند: در آمریکا و انگلیس زندانی سیاسی بومی وجود ندارد و اگر باشند خارجی هستند، چون به مردم خودشان آزادی مطلق داده‌اند! آیا این درست است؟](#)

*- [جان کری: «در آمریکا شما این حق را دارید که احمق باشید» - اما ما در ایران از این سطح دموکراسی برخوردار نیستیم.](#)



بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها صاحبان خرد متذکر (این معنا) می‌شوند



مقام معظم رهبری: دائماً شبهه‌های قائم می‌کنند؛ باید به طور دائم و به‌روز پاسخ شبهه‌ها را داد. (۱۳۸۹/۷/۲۷)



دائم دارد شبهه‌پراکنی می‌شود. باید حواسمان باشد که اینها روش دشمن است.

باید در مقابل اینها تدبیر داشت، باید کار کرد. البته در اینجا و در این شبهه‌هایی که به طرق مختلف مطرح می‌شود، همه وظیفه دارند که در برابر این هنجارشکنی‌های دینی که در این سایت‌ها و در این اظهارات مشاهده می‌شود و این فرقه‌سازی‌هایی که وجود دارد، و این هنجارشکنی‌های اخلاقی و جنسی که انسان مشاهده می‌کند و از این قبیل چیزها، بایستند.

(۱۳۸۹/۶/۲۵)

www.x-shobhe.com

سوال ۷: من نمی‌دونم این سایت مربوط به کجاست؟ ولی چرا به عنوان مثال واسه پخش فوتبال روزها وقت وهزینه میشه، اما سایت پر بار و کامل و مهمی مثل شما اینقدر ناشناخته است؟ البته من و تمام دوستانم نمی‌شناختیم ... ؛ (دانشجوی کارشناسی الکترونیک/خرم‌آباد) (۲ آذر ۱۳۹۳)

ادامه‌ی سؤال: تا الان شاید سرشناس باشید ولی واقعا واسه معرفی سایتتون کما! خدا خیرتون بده در هر صورت چون من امشب در چند مورد روشن و قانع شدم؛ و هر کی پشت این قضیست خدا پشت و پناهِش باشه!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا لازم است از ابراز لطف و محبت و هم‌چنین حسن ظنّ جنابعالی، دوستان و تمامی کاربران گرامی تشکر و تقدیر بنماییم.

الف - مکرر به اطلاع تمامی کاربران گرامی رسید و باز با صراحت تمام اذعان می‌نماییم که الحمدلله این پایگاه به هیچ وزارت‌خانه، نهاد، سازمان، و حتی هیچ حزب، گروه، دسته و جریان‌ی وابستگی (و حتی ارتباط تشکیلاتی) ندارد و انشاءالله هیچ‌گاه وابسته به جایی نگردد.

ب - البته این که «الحمدلله یا انشاءالله» می‌گوییم، مقصود این نیست که کار و فعالیت سازمانی پایگاه‌های مشابه را لازم و مفید ندانیم؛ خیر. بلکه بر این باوریم که همه‌ی دستگاه‌های ذیربط مسئول هستند و باید با تمامی قوا و امکانات در خدمت اذهان عمومی مردم و به ویژه نوجوانان و جوانان باشند و در ارتقاع دانش و بینش آنان بیافزایند. به ویژه در این برهه که دست دشمنان از هدف گرفتن جان و مال مسلمانان در ایران کوتاه شده، اما تفکر، تعقل، اندیشه و ایمان آنها را نشانه رفته‌اند و تعداد کشته‌ها و مجروحین این جنگ نرم به مراتب بیشتر است.

ج - این عدم وابستگی، محاسن بسیاری دارد. و البته مشکلاتی را که از جمله‌ی آنها عدم برخورداری از حمایت‌های وزارتی، سازمانی و نهادی می‌باشد، را نیز مترتب می‌کند. بی‌تردید هر سازمان، نهاد یا ارگان رسمی و دولتی که بخواهد حمایت کند، قبل از هر چیز اسم و رسم و آرم خود را می‌خواهد و سپس دخالت‌ها، جابجایی‌ها، اعمال نظرها و سلیقه‌ها، خرده‌فرمایشات و ... شروع شده و صدمات خود را تا حتی تعطیلی کامل، یا تغییر جهت به دنبال خواهد داشت (متأسفانه).

متأسفانه باید اذعان داشت که به «فرهنگ» در این کشور و نظام فرهنگی، آنقدر اهمیت داده نمی‌شود که فعالیت بخش خصوصی در این عرصه را مورد حمایت قرار دهند.

د - این پایگاه، جایگاه و اهمیت خود را با فوتبال و ... مقایسه نمی‌کند. چرا که قیاس باید هم سنخ باشد. حتی به سایر ورزش‌های مفید، لازم و مدال‌آور نیز مثل این فوتبال بیچاره و مأیوس‌کننده‌ی ما توجه نمی‌شود. اما این پایگاه، خود را با سایر پایگاه‌های مشابه یا فعالیت‌های فرهنگی و دینی مقایسه می‌کند و بالتبع انتظار حمایت نیز دارد، که نمی‌شود! نه تنها هزینه‌ی یک فیلم یا سریال غیرمفید و گاه مضر، از هزینه‌ی یک

سال چنین پایگاهی بیشتر است، بلکه شاهد حمایت‌های جدی و تبلیغات گسترده در بسیاری از عرصه‌ها و فعالیت‌های ضد فرهنگی نیز هستیم!

و - روحانی بزرگوار و فعالی می‌گفت: «ما خواستیم کاری مشابه کار شما بکنیم، دیدیم به غیر از مکان، تجهیزات، ارتباطات، منابع مطالعاتی، هزینه‌های جاری و ...، این کار دست کم ۲۲ پرسنل (کارشناس، محقق، اپراتور، طراح، بخش اداری و ...) می‌خواهد، پس شما چگونه این کار را انجام می‌دهید؟! عرض شد: **بحول و قوهی الهی**. شاید باور نمودند و گمان کردند که از پاسخ طفره می‌رویم.

ز - در اهداف و برنامه‌ای این پایگاه، به همین مقدار بسنده نشده بود، بلکه کارها و فعالیت‌های بسیاری مدّ نظر بود که هنوز توفیق حاصل نشده است و امکانات اجازه نمی‌دهد. البته برخی از کاربران گرامی، مرتب ایمیل می‌زنند و درخواست ارائه‌ی شماره‌ی حساب برای کمک می‌کنند که به دلایل بسیاری، از آن نیز پرهیز کرده‌ایم.

نکته:

در عین حال شاهدهیم که بحول و قوهی الهی، مردم استقبال بی‌نظیری نموده‌اند. کاربران گرامی اعتماد کرده‌اند و در هر سطحی و هر اندیشه و نظری، سؤالات و شبهات خود را از سرتاسر کشور و حتی سایر کشورها ارسال می‌کنند. و البته همین خود برای ما و دیگران درس و تجربه‌ای بزرگ است که:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به یقین آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم، و بی‌تردید خدا با نیکوکاران است.

البته مدعی این مقام نیستیم، اما دعا می‌کنیم که ان‌شاءالله خداوند مَنان به همه‌ی ما توفیق جهاد در راه خودش (در هر سنگری که هستیم) را عنایت نماید.

اما درس دیگر این است که به حق تعالی ایمان داشته باشیم و به وعده‌هایش باور و اعتماد کنیم. مگر نفرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را (پیامبر و دین و کتاب او را) یاری نمایید خدا هم شما را (در رسیدن به اهدافتان) یاری می‌کند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد. / (محمد (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، آیه ۷)؟ این همه انگیزه، سرمایه و اتکای ماست. نباید وقتی انسان هدف، برنامه و امکانی دارد، منتظر حمایت و یاری دیگران بماند، بلکه باید با توکل، توسل، دعا، هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و انگیزه‌ی تمام، وارد میدان شده و با همت لازم تلاش نماید.

در هر حال به دعای خیر شما بزرگواران محتاجیم و البته اهتمام شما کاربران گرامی به معرفی این پایگاه به سایرین، بزرگ‌ترین حمایت عملی می‌باشد و تا کنون نیز این گونه در ایران و خارج از کشور مطرح شده است.

*- باید از انبیا و اولیای الهی درس بگیریم و سیره‌ی آنان را الگوی خویش قرار دهیم، مثل حضرت شعیب (علیه‌السلام) که به قومش فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، ۸۸)

ترجمه: گفت: «ای قوم من، ببینید، اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم، و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد [آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟] من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم]. من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم، و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم.»

یادداشت سردبیر:

عقل جمعی و گفتمان روشنفکری - تیغ جراحی و اصلاح یا جلادی و افساد؟



الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (الأحزاب، ۳۹)
همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.

پیام‌های مستتر (پنهان)

تأثیر مثبت یا منفی تبلیغ غیر مستقیم، همیشه بیشتر و عمیق‌تر از تبلیغ مستقیم می‌باشد؛ و تبلیغ غیر مستقیم، در پیام‌های مستتر (پوشیده و پنهان) به اذهان عمومی القا می‌گردد.
هنگامی که از یک زن برای آگهی بازرگانی سوء استفاده می‌شود، پیام‌ها (تبلیغاتی) او، که آرایش، لباس، لحن و اطوار القا می‌کند، به مراتب بیشتر و مؤثرتر است از محصول یا کالایی است که معرفی یا تبلیغ‌اش می‌کند. به عنوان مثال:

زن از سر کار به خانه می‌آید،
مرد پیش‌بند آشپزی بسته و
مشغول شستن ظروف یا تهیه
خوراکی مطبوع می‌باشد!
اما چون از فلان مایع ظرفشویی یا فلان روغن
استفاده می‌کند، خانه‌داریش از همسرش هم بهتر
می‌شود، چنان‌چه کار بیرون زن بهتر از اوست!

با مردان موفق در اجتماع (وزیر، وکیل، پزشک، مهندس، کارآفرین، استاد، کارگر و ...) مصاحبه می‌کنند و از سؤالات حتمی این است که «آیا در خانه به همسرت کمک می‌کنی؟» گویا نقش زن در خانه فقط کارهایی چون ظرفشویی، رختشویی و پخت و پز است و کمک مرد به همسرش نیز فقط همین امور است. متقابلاً وقتی می‌خواهند با یک زن موفق گفتگو کنند، هیچ‌گاه با همسر یا مادری موفق گفتگو نمی‌کنند، بلکه زن وزیر، وکیل، پزشک، کارفرما و ...

البته اغلب تبلیغات‌چی‌های ما، بسیار ضعیف و گاه بسیار بیمار و مغرض هستند.
به عنوان مثال: آنقدر حواسش به نمایش زنان رفته که متخصص یک پودر رخشویی سبز را در دست گرفته و زن پودر آبی را معرفی می‌کند!
گاه می‌بینید برای تبلیغ یک شیر یا بستنی یا ... گاو و گوساله و دیگر حیوانات را نشان می‌دهند که مادر را رها کرده به دنبال خودروی پخش آن می‌دوند.
از نام مفاخر این کشور نیز سوء استفاده می‌کنند. بوعلی سینا برای شامپو و جلوگیری از ریزش مو، برای جذابیت در خواستگاری - واقعاً ننگ آور است!

www.x-shobhe.com

سوال ۸: با توجه به افزایش روز افزون نقش زنان در تبلیغات و برنامه‌های تلویزیونی، آیا وظیفه بازاریابی با مدیر جدید سازمان و مسئولین ذیربط است، یا دستگاه‌های نظارتی از جمله مجلس در این زمینه باید اقدام نمایند؟ (ارشد برقی) (۲ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با توجه به جایگاه، اهمیت، نقش و اثر تبلیغات در هر موضوع و موردی [مادی یا معنوی]، لازم است ابتدا به چند نکته مهم توجه شود:

واژه تبلیغ: کلمه‌ی «تبلیغ» از ریشه‌ی «بَلَّغَ» به معنای ابلاغ کردن را از قرآن گرفته‌اند. و البته ابلاغ الزاماً کلامی یا تصویری یا پیامی نیست، بلکه به معنای «رسیدن و رساندن» نیز به کار می‌رود، از این رو در «رسیدن به رشد» و حتی کمال سنّ و بلوغ نیز از همین واژه استفاده شده است.

خداوند متعال درباره‌ی مسئولیت و تکلیف رسولانش فرمود: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» - بر پیامبر [خدا، وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست، و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می‌دارید می‌داند. / (المائده، ۹۹)، و رسولان نیز دائم به مخاطبین خود متذکر شده‌اند که «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» - و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست.»

آگهی - در فارسی [به ویژه تبلیغات تجاری را] به «آگهی» ترجمه کرده‌اند. شاید آن جامعیت معنای «تبلیغ» را نداشته باشد، اما در حال نشان می‌دهد که هدف و مقصود اصلی از هر گونه تبلیغ یا آگهی، مطلع کردن و آگاه نمودن مخاطبین از موضوع می‌باشد.

جذب - بدیهی است که چه در امور معنوی و چه در امور مادی و بازرگانی، این تبلیغ یا آگهی (اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی)، باید به همراه «جاذبه» باشد تا در مخاطب میل و رغبت به روی آوردن و گرویدن ایجاد نماید؛ و اگر دافعه ایجاد کند، به آن می‌گویند: «ضد تبلیغ»؛ همین کاری که در اسلام‌هراسی و تبلیغات دروغ، علیه اسلام یا جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان جهان می‌کنند.

اصل مجاورت - در تبلیغ (آگهی)، اصول و چارچوب‌هایی وجود دارد که اگر رعایت شود، بازدهی را افزایش می‌دهد و اگر نشود، چه بسا حتی تبلیغ را به ضد تبلیغ مبدل نماید. مثل معرفی صحیح - بیان و ابلاغ محکم و قاطع، اما دلنشین - مخاطب‌شناسی ... و از جمله رعایت «اصل مجاورت».

اصل مجاورت، یعنی چیزی که معرفی و به سوی آن دعوت می‌شود، در کنار چیزی که از قبل معروف و محبوب است قرار گیرد، تا به واسطه‌ی معروفیت و محبوبیت و جاذبه‌ی او، این هم معروف و محبوب گردد. به عنوان مثال، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» - منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار. / (طه، ۱۴)». ببینید، خود را معرفی کرد که «الله» است و متذکر شد که هیچ‌کس به‌جز خداوندی که

محبوب انسان گردد و انسان واله و حیران او شود وجود ندارد و سپس دعوت به اقامه‌ی نماز را در مجاورت این عشق و محبت فطری و همگانی قرار داد، تا به واسطه‌ی محبت به خدا، محبت به نماز نیز ایجاد گردد.

زن در آگهی‌های بازرگانی:

زیبایی و جاذبه‌ی زن، به ویژه برای مردان (که محور اقتصاد در تولید، توزیع و مصرف هستند) نیازی به معرفی و تبلیغ ندارد. و البته این زیبایی نیز فقط در شکل صورت و اندام او نیست. بلکه صدا، نگاه، رفتار، ادا، عشو و ... همه جاذبه دارد.

حالا صاحب کالا یا محصول، برای فروش و درآمد بیشتر، این جاذبه‌ی خداداد و طبیعی را در کنار محصولش قرار می‌دهد تا برای آن نیز جاذبه ایجاد کند. مثل این که برای معرفی یک چای یا قهوه، کسی را نشان دهند که در یک فضای سبز طبیعی (جنگل، کنار دریا یا ...) نشسته و از چای می‌نوشد. حالا اگر زنی جوان و زیبا و دلنشین باشد و این فیجان را برای مردی (مثلاً همسرش) بیاورد، این جاذبه به مراتب شدیدتر می‌شود.

استفاده‌ی ابزاری از زنان و کودکان در آگهی‌های بازرگانی:

یک عده نیز از زن، تحت عناوینی چون آزادی زنان، نقش اجتماعی زنان، نقش اقتصادی زنان و سایر شعارهای فمینیسمی که فقط برای فریب دادن زنان و استفاده‌ی ابزاری از خلقت و بدن (زیبایی‌ها و جاذبه‌های جنسی) آنهاست، از زنان، برای آگهی، تبلیغات و بازاریابی استفاده می‌کنند، تا با این «مجاورات» و جاذبه، کالا یا محصول آنها نیز محبوب و مجذوب واقع گردد. البته ناگفته نماند که این کار، نوعی غش در معامله نیز هست، چون وقتی چای، روغن، برنج، لباس، خودرو یا ... را می‌خرید، آن زنی را اول او را تبلیغ کردند و به واسطه‌ی جاذبه‌ی او کالای خود را تبلیغ کرده‌اند، به همراه نمی‌دهند.

این «بردگی مدرن زنان»، محصول غرب است که متأسفانه در کشور ما نیز در حال ترویج می‌باشد. فقط آگهی بازرگانی در شبکه‌های سیما نیست، امروز همگان تماس‌های تلفنی دختران و زنان، و عشوهای آن چنانی (سلام، چطوری، عزیزم یک دقیقه برام وقت میداری به حرفم گوش کنی ... ما یک کتاب و یک لوح داریم که در آن ...) یکی از آنها به من (نویسنده) حتی التماس می‌کرد: «بین عزیزم، آخه من روزیم تو همینه، اگر تو اینو از من نخری، من کارمو از دست می‌دم، تو رو خدا، بخر».

و بدتر آن که به رغم ممنوعیت سوء استفاده کاری از کودکان، از آنان نیز برای این مجاورت بهره‌کشی می‌شود.

مسئولیت با کیست؟

در واقع این زنان و کودکان، همان کنیزان و بردگانی هستند که باید آزاد شوند. از اینها خواسته می‌شود که جاذبه‌های جنسی خود را برای درآمد عرضه کنند. به عنوان مثال در آگهی‌های داخلی که عریانی «سکس» در آن ممنوع می‌باشد، مثلاًزن با تمام آرایش، نگاهی که به شوهرش می‌کند و فلان برنج یا روغن را تبلیغ می‌کند؛ اما این نگاه جاذب و با عشو و لحن دل‌انگیز، فقط به شوهر نمایشی‌اش نیست، بلکه به تمامی مخاطبین است!

منتهی چه کسی مسئول است؟

احساس مسئولیت و اقدام جدی، اختصاصی به رییس قبلی یا رییس جدید صدا و سیما ندارد، بلکه همه مسئولند و متصدیان امر مسئولیت مستقیم‌تری دارند.

مجلس قانون‌گذار و ناظر باید نقش‌آفرینی کند - رییس صدا و سیما باید قاطعانه مدیریت کند - بخش بازرگانی صدا و سیما نه تنها نباید چنین آگهی‌هایی را تولید کند، بلکه قبل از پخش بازبینی کرده و از سفارش‌دهنده نپذیرد - قوه‌ی قضاییه باید به صورت جدی وارد عرصه شود، اگر قوانینی موجود است، بر اساس آن پیگیری کند و اگر نقص قانون وجود دارد، لایحه به مجلس بدهد - علما، فقها و مراجع محترم، باید متذکر شده و هشدار بدهند - دانشمندان، فرهیختگان و اهل تحلیل و نقد و بررسی، باید ابعاد این فاجعه را بیان کنند و بالاخره مردم هستند که باید با انتقادهای شدید، ناخوشایندی خود را متذکر شده و حتی تحمیل نمایند و حقوق خود را از متصدیان امر مطالبه کنند.

سوال ۹: چنانچه نقطه مقابل "حق"، (باطل) است نه (تکلیف)؛ - آنچنان که برخی اندیشمندان نظیر سروش قائل اند به این که حق و تکلیف متضاد یکدیگراند - پس متضاد تکلیف چیست؟ در صورت امکان تعریفی از تکلیف ارائه نمایید. (کارشناسی حقوق/ایلام) (۴ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

گاهی یک کلمه، مشترک لفظی می‌شود، اما معانی متفاوتی بر آن مترتب است، لذا ممکن است که در هر حوزه‌ای، معنای دیگری از آن قصد گردد. از جمله این کلمات، «حق» می‌باشد که در حوزه‌ی حکمت و فلسفه، یک معنا دارد و در حوزه‌ی قضا (که بررسی حق و حقوق، موضوع بحث آن است) معنای دیگری از آن قصد می‌گردد.

حق در حکمت و فلسفه:

الف - معنا و مقصود از «حق» در مباحث حکمی و فلسفی، «وجود = هستی» می‌باشد. هستی محض که همان کمال محض است و بالتبع هستی را از غیر نگرفته، بلکه عین ذاتش می‌باشد، لذا «واجب‌الوجود» است را «حق» گویند. چنانچه ابوعلی سینا در مقاله‌ی هشتم شفا می‌فرماید: «وَكُلُّ وَاجِبِ الْوُجُودِ فَهُوَ حَقٌّ». پس به تعبیر برخی از حکما، وجود مستقل، دائم و فناناپذیر حق است.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، ۱۱۶)
ترجمه: پس خدا والاست (برتری دارد)، آن فرمانروایی که حق است، هیچ خدایی جز او نیست، و او پروردگار [و صاحب] عرش کریم است

از این رو به هر چه که به خداوند متعال نسبت یابد، مثل فعل خدا، قول خدا، اراده‌ی خدا، رسول خدا، عرش خدا، کتاب خدا، حکم خدا و ... نیز «حق» اطلاق شده است:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (البقره، ۱۴۷)

ترجمه: حق، همه از ناحیه‌ی پروردگار تو است زنهار که از دودلان (شک و تردید کنندگان) مباشی.

در این حوزه، در مقابل حق به معنای هستی، «باطل» به معنای نیستی قرار می‌گیرد. پس حق، وجود ثابت و بسیطی است که هیچ گونه عدم (باطل) به آن راه نمی‌یابد.

ب - از همین معنا، «حق» را به معنای «وجود واقع» نیز گرفته‌اند. چنانچه ملاحظاتی سبزواری بر این نظر است که «یکی از معانی حق، خبر و قضیه‌ی مطابق با واقع است»؛ و سهروردی نیز بر این نظر است که «قول و اعتقادی که با واقعیت عینی مطابقت داشته باشد، «حق» می‌نامند». و البته واقعیت عینی، همان «حق» به معنای هستی محض و تجلی او در نظام آفرینش او می‌باشد.

حق و حقوق اشیا (مخلوقات) عالم:

خداوند متعال که «هستی محض و کمال محض» هست و منزّه (سبحان) از هر گونه نقص و نیستی می‌باشد و باطلی به او راه ندارد، «حق» است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (الحج، ۶)

این [قدرت‌هایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (التور، ۲۵)

آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است

تجلی حق (خدا)، در فعلش (خلق) و در کلامش (وحی)، حق است، چون تجلی حق، حق است.

علم و حکمت او حق، و بالتبع حکم و احکامش نیز حق است، پس «عبادت» و «اطاعت» او حق است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (محمد ص، ۳)

این (از بین رفتن و تباه شدن عمل کفار و بخشوده شدن مؤمنین) بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آورده‌اند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این گونه خدا برای [گاهی و بیداری] مردم مثال‌هایشان را می‌زند

آیت‌الله جوادی آملی:

«حقوق عبارت است از مجموعه قوانین و مقررات اجتماعی که از سوی خدای انسان و جهان، برای برقراری نظم و قسط و عدل در جامعه بشری تدوین می‌شود تا سعادت جامعه را تأمین سازد». (فلسفه حقوق بشر، ۱۳۷۷، ص ۷۷)

«... و اما اگر حق در برابر حکم به کار رود، مراد امر اختیاری است که به انسان بر می‌گردد. لذا در فرق حکم و حق گفته‌اند: که حق آن است که بشر اختیار دارد که آن را استیفا کند یا نکند و موظف به انجام این کار نیست بر خلاف حکم که بشر باید آن را رعایت کند. (همان، ص ۷۶-۷۵)»

www.x-shobhe.com

بحث «حق و حقوق» در این حوزه نیز دو محور دارد؛ یکی حکمی یا فلسفی و دیگری حقوقی و اعتباری.

الف - فلسفی: عالم هستی، همه آفرینش "حق تعالی" می باشد. یعنی همه تجلی علم، حکمت، اراده و مشیت اوست - یعنی همه فعل اوست - و از "حق"، به جز "حق" صادر نمی شود، یا به تعبیر صحیح تر "حق" جز به "حق" خلق نمی کند، پس آفرینش همه "حق" است.

نقطه ی مقابل این "حق"، پوچ و عبث است که چون پوچ است، به آن "باطل" نیز گفته می شود:

«أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: آیا پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، ۲۷)

ترجمه: و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو هست را "باطل" (لغو و بیهوده) نیافریدیم، آن گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای به حال کسانی که کافر شدند، از آتش.

ملاحظه:

در این حوزه، بحث از «خلق» است و «غایت» آفرینش او، که پوچ، عبث و باطل نیست، پس "حق" است. پس در این مقوله، «چیزی که يك شئیء، شایستگی وصول به آن را دارا می باشد، حق است (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۱۸۲)»، یا به تعبیری دیگر «منتهی گشتن به غایتی که مقصود می باشد؛ یعنی «حق» به اعتبار غایات اشیاء در مقابل عبث و پوچ. این معنای از حق، که مستفاد از آیات قرآن است، بدین معناست که اشیا به اعتبار غایات خودشان «حق» هستند. در موجودات بالقوه، باید به فعلیت برسند، اگر يك کمال ثانوی در انتظار شئیء باشد، که کمال اولش همان حرکت اوست، آن شئیء حق است، و اگر کمال ثانوی در انتظارش نباشد، پوچ است (شهید، آیت الله مطهری، مجموعه آثار، ج ۸، ص ۲۵۰-۲۵۱)».

ب - حق (حقوقی و اعتباری): همین که مخلوق به "حق" و حکیمانه خلق شده و در این کارگاه هستی، در جایگاه رتبه ای (مرتبه ی وجودی) و یا زمانی و مکانی خاصی قرار گرفته که باید در آن نقش آفرینی کند، کلیه ی استعدادهای بالفعل و بالقوه ی او که باید محقق شود تا به "غایت کمال خود" برسد، می شود "حق و حقوق" او.

پس "حق" بدین معنا که در حوزه های حقوقی (فقهی)، اخلاق و سیاست (به معنای عام آن) مطرح می شود، بیشتر به معنای "امتیاز، سلطه، مالکیت و اختصاص" است، یعنی جواز انسان به نوعی تصرف یا مالکیت و ... و همچنین نقطه ی مقابل آن، "باطل" نیز به معنای عدم این امتیاز یا اختصاص می باشد. مثل این که گفته شود: آزادی حق انسان است - نفقه حق زن است - اجرت حق کارگر است و ...

تکلیف:

اگر چه "حق و تکلیف" رابطه ی تنگاتنگی با هم دارند، اما تکلیف به اموری گفته می شود که انسان سالم و عاقل، در موضع "ایجابی" باید انجام دهد و در موضع "سلبی" نباید انجام دهد. و البته این "بایدها و نبایدها" که در عرصه ی حقوق، فقه، قوانین (شریعت) مطرح می گردد، باید متکی و مبتنی به "حق" باشد، هر چند اعتباری باشند.

تکلیف، وظایفی است که شخص در آن اختیار انجام دادن یا ندادن (عمل یا ترک عمل) دارد. پس اگر اختیاری نداشته باشد، یا به هر شکلی اختیار از او سلب شده باشد، تکلیف نیز ساقط می گردد. مثل این که گفته شود: تکلیف هر انسان عاقلی این است که برای حفظ سلامتی و رعایت ضوابط آن و تحقق آثار آن در نظام هستی، دست هایش را قبل از خوردن بشوید. حالا اگر یکی دست نداشته باشد، یا آب نداشته باشد، یا رساندن آب به پوستش مضر باشد، آن تکلیف ساقط می گردد. یا در تکالیف شرعی گفته شود: روزه ی ماه رمضان یا پرداخت خمس، یک تکلیف است؛ بدیهی است که روزه از کسی که بیمار یا مسافر است، و پرداخت خمس از کسی که اندوخته ی اضافه بر مصرف ندارد، ساقط می شود. از این رو فرمود: خداوند متعال به هیچ کسی بیش از آنچه به او داده، تکلیفی نکرده است.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند. / (الطلاق، ۷)»

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. / (البقره، ۲۸۶)»

حقوق (قوانین) اعتباری و نظریه‌ی دکتر سروش:

بی‌تردید هر قانونی، باید منطبق و مبتنی بر "حق" باشد تا بتوان آن را به حق تکلیف‌آور قلمداد نمود. بدیهی است که اگر حقوق (قوانین) منطبق و مبتنی بر حق نباشد، مبتنی بر باطل بوده و از منشأ قدرت نشأت می‌گیرد که همان دیکتاتوری خواهد بود.

شاید بتوان گفت که تمامی این دسته نظریات دکتر سروش و سپس هم‌فکران او، از این نقطه آغاز شد که مدعی شد «جهان‌بینی منفک از ایدئولوژی» می‌باشد و یا به تعبیری دیگر «بایدها و نبایدها، از هست‌ها بیرون نمی‌آید - ایدئولوژی زاییده‌ی جهان‌بینی نیست و ...».

البته این همان تفکر دیرینه در اندیشه‌ی غرب است که سرانجامش انکار هر گونه "حق" و "اعتباری" و "نسبی" دانستن هر چیزی و هر ارزشی می‌باشد که دکتر سروش آن را در قالب ادبیات دینی و فارسی، به اصطلاح بومی‌سازی کرده است.

این نظریه (مانند اغلب نظریه‌های غربی)، به جای "حق" (هستی و واقعیت‌های منطبق بر آن)، فقط بر "مثال" استوار می‌باشد. به عنوان مثال می‌گویند: «خدا هست، دلیلی نیست که من باید نماز بخوانم یا نباید نماز بخوانم».

ظاهر مثال در ابتدا موجه به نظر می‌آید، اما واقعیت (حق) این است که اگر نگوئیم مثال غلط است، دست کم باید بگوئیم ناقص است.

ما می‌توانیم رابطه‌ی «هستی = حق» و «قانون = تکلیف» را به نوع کامل‌تری مطرح کنیم. به عنوان مثال، ابتدا یک هستی را کامل‌تر شرح می‌دهیم، مثلاً می‌گوئیم: تخم مرغ هست - تخم مرغ حاوی این خواص هست - این خواص برای بیمار کلیوی یا مبتلا به چاقی یا فشار خون مضر هست - این آقا یا خانم نیز بیمار مبتلا هست، در ضمن عاقل و عالم نیز هست - حال آیا باید این تخم مرغ را بخورد یا نباید بخورد؟ اگر علم نداشت، عقلش سلامتی را حکم می‌کند، اما باید یک پزشک متخصص به او بگوید مضر هست یا خیر؟ و او باید تجویز پزشک را عمل کند یا خیر؟

خدا هست، خداوند متعال علیم و حکیم هست، نظام خلقت حکیمانه و برخوردار از غایت است، خداوند متعال، هدایت‌کننده است ...؛ از سوی دیگر، انسان مخلوق آن خداست، انسان عاشق کمال است، کمال انسان منوط به هدایت شدن است، انسان نیازمند به هدایت تکوینی و تشریحی است و ...؛ حال آیا باید خداوند متعال قوانین هدایت تشریحی را ابلاغ کند و باید آن قوانین اطاعت شود یا خیر؟



تمامی آحاد بشر دین دارند و هیچ کس بی دین نیست، لذا به پیامبر (ص) فرمود تا به کفار بگوید: "دین شما برای خودتان و دین من برای خودم"

آیا شناخت حقایق عالم هستی، ایمان به مبدأ و معاد، معرفت به حق تعالی و اطاعت او غیر عقلانی است، یا پوچی و تبعیت از هوای نفس و دشمنی با خلق خویش و انکار مقصد و مقصود؟!؟

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ مَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عَمِّي فَهَمٌّ لَا يَعْقِلُونَ (البقره، ۱۷۱)

مثال (دعوت کننده) کافران مثال کسی است که به حیوانی بانگ می زند که جز فریاد و بانگ زدن مبهم را نمی شنود (آنها نیز کلام را می شنوند و گویی معنی را نمی فهمند). کر و گنگ و کورند، از این رو نمی اندیشند

آیا تکیه بر عقل، استدلال به پراهنی عقلی و پیروی عالمانه از وحی، کار غیر عقلانی است، یا تبعیت از فرضیه ها و نظریه های اثبات نشده و پیروی جاهلانه از ظن و گمان و هوای نفس؟!؟

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (یونس، ۳۶)

و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند، با آنکه بی تردید (ظن و) گمان از هیچ حقی بی نیاز نمی سازد، همانا خداوند به آنچه می کنند داناست

آیا سخن گفتن، اظهار نظر و به ویژه "حکم قطعی" دادن، در مورد چیزی که انسان برایش دلیل ندارد و نسبت آن علم هم ندارد، کار عقلانی است؟!؟



و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۰: یکی از اساتید دانشگاه اخیراً گفته: دینداری کار عقلانی نیست، بلکه دلی است (به این مضمون)؛ آگه دلی نبود، چرا امام حسین مثلا با ۷۲ نفر و اونم با خانواده بیاد بجنگه. لطفا جوابی به سخنان این شکلی بدهید. (۱۰ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همه‌ی استدلال عقلانی این جناب استاد برای اثبات نظریه‌اش این بود که چرا امام حسین (علیه السلام) با ۷۲ نفر رفت؟ یعنی اگر با هفتاد و دو هزار نفر می‌رفت، دیگر دینداری عقلانی می‌شد؟!؟

ایراد اصلی به کسانی وارد است که این دسته از افراد را "استاد دانشگاه" کرده و می‌کنند تا در تفکر، تعقل، رشد و باورهای مردم، ایجاد اعوجاج نمایند. این جناب "استاد" هم چند اشکال و ضعف اساسی دارد، از جمله:

یک - اصلاً نمی‌داند که "عقل و عقلانیت" یعنی چه؟ کاربرد عقل چیست و حیات معقول یعنی چه؟ و همین‌طور نمی‌داند که "قلب" چیست و کارش چیست؟ لذا تفاوت کار "دلی" با کار "نفسی" را نیز نمی‌داند. و بدتر از همه آن که نمی‌داند چه می‌گوید؟

دو - ندانستن، عیب نیست - نپرسیدن عیب است، (البته ندانستن برای استاد یا کسی که از روی جهل خود اظهار نظر می‌کند، خیلی عیب است)، منتهی اشکال اصلی او این است که نه تنها نمی‌داند، بلکه از روی تکبر جاهلانه، گمان می‌کند که هر چیزی را که او شناخت، وجود ندارد، و هر چه به عقل و علم کوتاه و محدود او منطبق نشد، عقلانی نیست. او حتی لحظه‌ای فکر نکرده که آیا همین ادعای او عقلانی است، یا "دلی" (به معنای نفسانی)؟!؟

سه - از تاریخ اسلام نیز چیزی نمی‌داند، به ویژه در خصوص نهضت امام حسین (علیه السلام). در کودکی یک چیزهایی از خاله خان‌باجی و اطرافیان شنیده، مبنی بر این که ایشان با ۷۲ نفر قیام کرد و به جنگ رفتند و شهید شدند، و خانواده نیز همراهشان بودند. او در همین حد مانده است و اصلاً حتی زحمت کمی مطالعه را نیز به خود نداده است و گمان می‌کند، واقعیت همین است که او شنیده و می‌داند؟!؟

چهار - و خدا نکند که مشکل چهارمی به عنوان «لجاج و عناد» نیز داشته باشد. این قبیل افراد، خودشان هم می‌دانند که آنچه می‌گویند، غلط و دروغ است، اما از روی دشمنی می‌گویند.

دین:

دین یعنی مجموعه‌ای از جهان‌بینی و ایدئولوژی، یا به تعبیر دیگری: شناخت حقایق عالم هستی و چه باید کردها و چه نباید کردهای منطبق با آن شناخت. چه دین الهی باشد، چه بشری (مکتب) و چه حق باشد یا باطل، و چه گرویده به آن بداند یا نداند.

از این رو، در این عالم هیچ کس «بی‌دین» نیست، حتی کفار هم دین دارند. حتی همین نگاه جناب استاد به دین و مواضعش نیز نوعی دین است، منتهی غلط و بدلی.

عقل:

کار عقل، شناخت است. عقل مفتاح (کلید) و مصباحی (چراغی) برای کسب معرفت و شناخت است. بی‌تردید هر کس که در تعریف عالم هستی، مبدأ و معاد این عالم، انسان به ما هو انسان و ... به شعارهای افراطی و تفریطی بسنده کند، دچار اظهار نظرهای غیرمعقول می‌گردد و از ظن و گمان خود و دیگران پیروی می‌کند، نه از معارف و اصول عقلی و علمی و قلبی.

از این رو در دین مبین اسلام، «اصول دین» تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست. یعنی هر کسی موظف است که به میزان وسعت عقلی و نیز رشد علمی خود، مبدأ و معاد و توابع آن را بشناسد. چه یک عوام باشد، چه فیلسوف قرن.

حال آیا چنین شناخت و دینی عقلانی است، یا مخالفت بدون هیچ دلیلی به جز تبعیت از نظریات غرب یا هوای نفس خویش و دیگران؟

قلب:

کار قلب نیز فهم و باور آن شناخت‌های (معارف) عقلانی و فطری می‌باشد. یعنی «ایمان». پس اگر کسی اباطیل خود را باور کرد، «ایمان به باطل» می‌آورد و اگر کسی حق و شناخت عقلانی و فطری را باور کرد، «ایمان به حق» می‌آورد.

*- پس هم موحدین و مؤمنین دیندار هستند و هم کفار، هم اهل حق ایمان دارند و هم اهل باطل.

نهضت امام حسین (علیه السلام):

سیدالشهداء، امام حسین (علیه السلام) به جنگ نرفت که گفته شود، با چند نفر رفت یا چرا خانواده همراهشان بود و ...؟ بلکه از یک سو ضرورت دید برای اصلاح امت خروج کند و از سوی دیگر اقامت در مدینه منوره یا مکه معظمه برای ایشان غیرممکن شد و باید به سوپی خارج می‌شد.

امام حسین (علیه السلام)، خود، علت خروجشان را مکتوب بیان داشتند، تا دیگران از ناحیه‌ی خود برای ایشان هدف‌سازی نکنند و نتوانند حقیقت این نهضت را تحریف کنند و آثارش را از بین ببرند. ایشان مرقوم فرمودند:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِيرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صلى الله عليه وآله وسلم) أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ»

در این بیان نورانی کوتاه، هم به اهداف «سلبی» تصریح نمودند و هم به اهداف «ایجابی». فرمودند:

سلبی (إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ): من از روی خودخواهی و برای خوش‌گذرانی و یا برای فساد و تباهی و (با) ستمگری قیام نکردم؛

ایجابی (إِنَّمَا خَرَجْتُ): بلکه قیام من برای اصلاح در امت جدم می‌باشد؛

ابزار (أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ): اصلاح در مقابل افساد و تباهی است، اما ابزار می‌خواهد. ایشان فرمودند که این کار را با جنگ یا سرمایه‌گذاری یا مذاکره، یا ... انجام خواهد داد، بلکه فرمودند: «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم»؛

روش (أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبِ): طریقه و روش (سیاست) امر به معروف و نهی از منکر را نیز بیان نمودند که «به روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام)» می‌باشد.

نکته:

این نامه، قبل از دعوت مردم کوفه بود. آنها پس از آن که از خروج امام (علیه السلام) مطلع شدند، اعلام کردند: حال که قیام و خروج کردید، به کوفه بیایید، تا ما با شما بیعت کنیم و حکومتی تشکیل دهیم، تا بشود با

قدرت بیشتر مقابل دستگاه یزیدی ایستادگی کرد. اما نزدیک کوفه که شدند، راه ایشان را بستند و جنگ را به او و خانواده و یارانش تحمیل کردند.

جمعیت ایشان نیز هنگام این خروج، ۷۲ نفر نبود، بلکه بسیار بیشتر بود. منتهی هر چه تهدید دشمن بیشتر و نزدیک تر شد، ریزش‌ها نیز بیشتر شد.

اهانت استاد:

معمولاً کسانی که بر جهل خود اعتماد و تکیه می‌کنند، و نیز به نادانسته‌های خود می‌بالند، در کلامشان فهمیده و نفهمیده اهانت می‌کنند، البته نه فقط به مخاطب و فهم و شعور او، بلکه حتی به خداوند سبحان یا اهل عصمت (علیهم‌السلام) نیز اهانت می‌کنند.

همین که می‌گوید: «دینداری کار عقلانی نیست»، اهانت به خدایی است که دین را برای هدایت و رشد و نجات بشر از ظلمات جهل فرستاده است. آیا خداوند سبحان [العیاذ بالله] به کار غیرعقلانی امر و توصیه کرده است؟ یا آن که گوینده اصلاً خدا را نشناخته و باور نکرده است، لذا شعار غیرعقلانی می‌دهد.

از سوی دیگر قیام امام حسین (علیه‌السلام) را کار "دلی" می‌خواند نه "عقلانی". یعنی چه؟ یعنی [العیاذ بالله] برای هوای نفسش و دل‌خواه قیام کرده و کارش عقلانی نبوده است؟! الحمدلله آثار عقلی و قلبی قیام ایشان، در سرتاسر تاریخ و اعصار، جریان و سریان و اثر دارد.

تکبر و جهالت:

تکبر از جهالت است و به جهالت می‌افزاید؛ جهالت نیز به تکبر می‌افزاید. اکنون حال این استاد را در نظر بگیرید که خود را عقل کل و عالم دهر و علیم به غیب و شهود و حقایق عالم هستی فرض نموده و امر و فعل خدا (دین) و کار امام حسین (علیه‌السلام) (خروج برای امر به معروف و نهی از منکر) را غیرعقلانی و دلی می‌خواند!

حال آیا به نظر شما، پاسخ‌های عقلانی، منطقی، علمی و درست، به درد ایشان می‌خورد؟! اگر امیدی دارید، راهنمایی نمایید ابتدا همین پاسخ و سپس کمی کتاب بخواند، یا وجدان به خرج دهد و کرسی استادی را ترک کند و یا اگر به خاطر شغل و موقعیت اجتماعی و درآمد، نمی‌تواند چنین رشادتی به خرج دهد، از اظهار نظر مبتنی بر نادانی پرهیز کند.

یک حدیث از امام حسین (علیه‌السلام)، برای اهل تعقل، تفکر، دینداری و تقوا:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: مَنْ رَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.» (بحارالانوار، ۲۸۲/۴۴)

ترجمه: ای مردم! پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده است: کسی که زمامداری ستمگر را ببیند که حرام خدا را حلال می‌سازد و عهدش را می‌شکند و با سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز عمل می‌کند، ولی در مقابل او با عمل یا گفتار، اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که او را با همان ظالم در جهنم اندازد.

سوال ۱۱: دلیل معصوم نبودن حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت زینب (س) چیست؟ (۱۳ آذر ۱۳۹۳)



کمال، هستی است هستی فقط ذات اوست. پس هر چه کمال است، تجلی هستی اوست. از این رو هر چه «اسم = نشانه» از کمال متجلی می‌گردد، اسم اوست. نشانه و تجلی اوست. پس «اسماء الحسنی»، همه اسم‌های اوست.

عاصم، از اسم‌های خداوند سبحان است، چنان چه در ادعیه مأثوره می‌خوانیم:

«يَا عَاصِمَ الْيَاسِينِ ... وَ أَنْ تَحْوِينَا فِي أَكْثَابِ عَصَمِكَ بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ» (مناجات چهارم از خمس عشر)
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ ... يَا عَاصِمُ يَا قَائِمُ يَا دَائِمُ يَا وَاحِمُ يَا سَالِمُ يَا حَاكِمُ يَا عَالِمُ ... (جوشن کبیر)



وقتی ابوالفضل (ع) از برادر و امامش حضرت حسین (ع) اجازه میدان خواست. امام (ع) به سختی گریست به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش، تر شد، و فرمود: «يا أخی کُنْتَ الْعَلَمَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجَمِّعَ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ عَدَوْتُ يَوَّلَ جَمْعَنَا إِلَى الشُّبَاتِ، وَ عِمَارَتَنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْخَرَابِ»
 برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می‌شود.



از القاب حضرت زینب علیها السلام
 عالمه غیر معلمه، نایبة الزهراء، عقيلة النساء، الکامله، ولیدة الفصاحة، الصديقة الصغرى، المعصومة الصغرى، صابرة محتسبه، بطلة كربلاء، سلیمة الزهراء، امینة الله، محدثة، ناموس کبریا، قره عین مرتضی، عقيلة بنی هاشم، محبوبه المصطفی، زاهده، عابده، نایغة الزهرا، سر اییها ...

www.x-shobhe.com

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه کسی گفته که آنها معصوم نیستند که ما دلایلش را بیان نماییم؟ نه تنها ایشان، بسیار دیگری نیز معصوم بوده‌اند؛ مگر لقب حضرت معصومه (علیها السلام) را امام رضا (علیه السلام) نداده‌اند؟ منتهی این بزرگواران در حد و جزو چهارده معصوم که تالی تلو و حد اعلاى عصمت می‌باشند نبوده‌اند.

در خصوص عصمت به چند نکته‌ی مهم باید توجه نمود:

یک - عصمت، مرحله‌ی بالایی از کمال انسانی در تمامی شئون و فعلیت تمامی استعدادهای انسان است و مرهون علم، صیانت نفس و اخلاص در بندگی و عمل صالح می‌باشد.

دو - عصمت نیز مانند هر کمال دیگری (علم، حکمت، رأفت، رحمت، بصیرت و ...)، همه از اسمای الهی است و تجلی آن در مخلوقاتش، دارای مراتب متفاوت می‌باشد. چنان‌چه حتی در مورد انبیای الهی نیز فرمود، برخی برتر از برخی دیگر می‌باشند.

سه - عصمت، مرحله بالای معرفت و شناخت، و مرحله بالای ایمان به آن معرفت و شناخت است، که سبب می‌شود آدمی صاحب بصیرت شود، ظاهربین نباشد، باطن هر نیت، کار، عمل و هر چیزی را ببیند و در واقع از ناسوت (عالم ماده) گذشته و با «ملکوت» مرتبط گردد.

یک مثال:

عقل، علم، آگاهی، ایمان و بصیرت، نگهدارنده‌ی (عاصم) انسان از خطا و لغزش و گناه و ضعف‌های دیگر هستند. به عنوان مثال: شاید یک کودک نداند که اگر نزدیک به آتش (ولو بسیار ضعیف، به حد شعله‌ی یک کبریت یا شمع گردد)، خطر او را تهدید می‌کند و به خاطر همین جهلش به آن نزدیک شود، اما کسی که علم یافت و به آن علم نیز ایمان و یقین پیدا کرد، خود را از آن نگه می‌دارد. این بازدارندگی خود، در همین حد نیز مصداقی از عصمت است.

چهار - از همین معنا و مثال معلوم می‌شود که "عصمت" در انسان صرفاً جبری نیست؛ یعنی چنین نیست که خداوند متعال کسی را معصوم قرار داده باشد و در خلقت او، هیچ اختیار و امکانی برای خروج از عصمت نداشته باشد، بلکه بازدارندگی و صیانت نفس خود به اختیار انجام می‌پذیرد.

پنج - عصمت از سوئی ایجاد مصونیت از ارتکاب به گناه است و از سوئی دیگر کمالی است که سبب بازدارندگی از هر گونه خطا، اشتباه، فراموشی و ... نیز می‌گردد.

شش - عصمت از گناه، برای همگان ممکن است، چرا که خداوند

متعال به همگان امر فرمود که خود را از گناه و معصیت نگهدارید و بدیهی است که خداوند حکیم، به چیزی که در امکان و قدرت انسان نیست امر نمی‌کند. پس هر کسی می‌تواند معصوم از گناه باشد (البته به حد خود). [دقت کنیم که خیلی از کارها برای بنده و شما گناه محسوب نمی‌گردد، اما برای اولیاءالله و در رأس آنها پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، گناه محسوب می‌گردد].

هفت - اما عصمت کامل از هر گونه خطا، اشتباه یا فراموشی، برای همگان ممکن نیست.

الف - پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌وآله، انسان کامل هستند، یعنی حد اعلائی ممکن برای رشد و تعالی برای یک انسان، در آنها محقق شده و تجلی یافته است. از این رو آنان به معنای اتم و کامل «معصوم» از هر گونه گناه، خطا، اشتباه و فراموشی می‌باشند؛ لذا (به تعلیم وحی و آموزه‌های خودشان که معدن وحی و مخزن علم لایزال الهی می‌باشند) ایشان را "معصوم" (بدین معنا) نامیده و به غیر از آن چهارده نفر، هیچ کس دیگری را معصوم نمی‌دانیم.

ب - وقتی گفته می‌شود «امکان خطا، اشتباه و فراموشی»، معنایش این نیست که حتماً به این امور مبتلا و دچار می‌شوند، بلکه یعنی «امکانش» قابل نفی نیست، منتهی در انبیای الهی (با شدت و ضعف مرتبه‌ای که نسبت به یکدیگر در علم و عصمت دارند) و همچنین چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، این "امکان" نفی می‌شود.

حضرت زینب کبری (علیها السلام):

* حضرت زینب (علیها السلام)، تنها دختری در این عالم است که هم پدرش معصوم است و هم مادرش؛ مانند حضرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام که تنها فرزندان پسر دو معصوم هستند. حتی حضرات امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهراء و دیگر امامان علیهم‌السلام نیز از این ویژگی برخوردار نبوده‌اند.

* حضرت زینب (علیها السلام)، محرم اسرار و از بزرگ‌ترین یاوران و حامیان شش معصوم (حضرات امیرالمؤمنین، فاطمه‌ی زهراء، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام) بودند؛ آیا شخصی که از علوم، فضایل، ایمان و مراتب بالای کمال انسانی برخوردار نباشد و احیاناً مرتکب گناه (حتی صغیره) شده باشد، می‌تواند به چنین رتبه و توفیقی نایل آید؟

* حضرت زینب کبرا (علیها السلام) از علم لدنی برخوردار بودند، چنان‌چه امام معصوم، حضرت سجاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: «انت بحمدالله عالمة غیر معلمة و فهمة غیر مفهمة»، یعنی: الحمدلله، شما عالم بدون معلم هستید و فهمی هستید که کسی آن معارف و مفاهیم و حقایق عالم هستی را به شما تفهیم نکرده است.

حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام):

* ایشان در مقامی از علم و فضیلت قرار داشتند که به «پدر فضل» ملقب و مشهور گردیدند.

* ایشان در مقامی قرار داشتند که امام سجاد (علیه‌السلام) در حق ایشان فرمودند: «خداوند رحمت کند عمویم عباس بن علی (علیه‌السلام) را، که به تحقیق ایثار و جانبازی کرد و جنگ نمایانی نمود و خود را فدای برادرش ساخت، تا این که دستانش قطع شد و خداوند در مقابل، بسان عمویش جعفر طیار، دو بال به او عنایت کرد تا با آنها با ملائکه در بهشت پرواز نماید. و همانا عباس (علیه‌السلام) نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی دارد که جمیع شهدا در روز قیامت بر او غبطه خورند و تمنای مقامش را نمایند.»

(خصال شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵)

* ایشان در مقامی از بصیرت بودند که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ (ع) نَافِذَ الْبَصِيرَةِ؛ عموی ما عباس (ع) بینشی ژرف داشته است.» (اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰)

* ایشان در مقامی از علم و ایمان و بصیرت بودند که امام صادق (علیه‌السلام)، هنگام زیارت قبر ایشان شهادت دادند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهْنُ وَ لَمْ تَنْكُلْ وَ أَنَّكَ مَصِيَّتٌ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ؛ گواهی می‌دهم که تو لحظه‌ای از خود سستی نشان ندادی و برنگشتی، بلکه مَشِيٌّ تو بر ایمان و بصیرت در دین رقم خورده بود.»

*- ایشان در مقامی از ولایت‌پذیری، معرفت، اطاعت و تبعیت از امام و شهادت قرار گرفتند که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «پس خداوند برترین و بیشترین و وافرترین و کامل‌ترین پاداش کسی را از میان آنان (مجاهدین و شهدای حق) که به پیمانشان وفا نمودند، دعوت او را پذیرفتند و از ولی امر خود طاعت کردند، به تو ارزانی فرماید.» (کامل‌الزیارت ابن قولویه، صفحه ۲۵۷)

*- ایشان که علمدار امام زمانشان بودند، در میان شهدای والامقام کربلا (از خاندان و یاران)، تنها کسی بودند که وقتی به شهادت رسیدند، امام حسین (علیه‌السلام) فرمودند: «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي واصيقتنا بعدك يا اخی» یعنی: اکنون کمرم شکست و چاره‌ام اندک شد، وامصیبتا بعد از تو، ای برادر!

نتیجه:

پس هیچ تردیدی نمی‌ماند که آن دو بزرگوار، در مرتبه‌ی بسیار بالایی از علم، حلم، بصیرت، تعقل، فضل، ایمان، عمل و سایر کمالات انسانی قرار داشتند و بالتبع معصوم از گناه بودند، اما مرتبه‌ی کمالی و عصمت آنها (و هیچ کس دیگری)، در حد چهارده معصوم (علیهم‌السلام) نبوده و نمی‌باشد.

مرتبط با مقوله‌ی عصمت:

دلایل عقلی و نقلی در اثبات عصمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بیان فرمایید. گویا یکی از شبهاتی که آقای هاشم آغاچری در سخنرانی معروف خود در دانشگاه همدان (در زمان دولت اصلاحات ۱۳۸۳) مطرح نموده این بود که "از کجا معلوم حضرت علی معصوم بوده؟"

سوال ۱۲: چرا ما باید برای امامانی که از دنیا رفته‌اند، به این شدت عزاداری کنیم، درحالی که پیامبر و حضرت علی (ع) این سنت را نداشتند. (حسابداری/بزد) (۱۲ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عمرآ بنده و شما و دیگران، هیچ گاه نمی‌توانیم و نخواهیم توانست که شدت عزاداری پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، در شهادت‌عمویشان حمزه‌ی سیدالشهداء (علیه‌السلام) را داشته باشیم، یا شدت حزن و اندوه و عزاداری حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را برای شهادت فاطمه‌ی زهراء (علیها‌السلام) درک کنیم، یا مانند حضرت زهرا (علیها‌السلام) در عزای رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوگواری کنیم، و یا مانند امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام بر رحلت یا شهادت بزرگان و عزیزان سوگوار باشیم. چرا که علم، معرفت، ایمان، عطفوت، محبت و بصیرت آنان را نداریم و درکمان از اوج حقایق و عمق فجایع، بسیار ضعیف است.

الف - پیامبر اکرم، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه‌ی زهراء و امام حسن مجتبی، حتی قبل از شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، بر مظلومیت و شهادت ایشان می‌گریستند و امامان بعدی، همه مجالس تعزیه برپا می‌کردند، پس این چه تهمتی است که می‌گویند: «آنها چنین سنتی نداشتند؟!».

ما برای مظلومیت و شهادت حضرت صدیقه کبرا، سیده‌النساء، فاطمه‌ی زهراء (علیها‌السلام) محزون می‌شویم و عزاداری می‌کنیم، اما هیچ موقع چون امیرالمؤمنین که خود یعسوب‌الدین است، نمی‌فهمیم و بالتبع گریه‌کنان نمی‌گوییم: «بی‌ستون شدم».

ما برای مظلومیت و شهادت حضرت ابوالفضل‌العباس محزون شده، گریه می‌کنیم و چه بسا عزاداری با شکوهی هم بکنیم، اما هیچ موقع مانند امام حسین (علیه‌السلام)، گریه‌کنان نمی‌گوییم: «الآن انکسر ظهري وَ قَلْتُ جِلَّتِي وَ اصْبَعْنَا بَعْدَكَ يَا أُخِي - اکنون کمرم شکست و چاره‌ام اندک شد، و امصیبتا بعد از تو، ای برادر!» چون اصلاً معرفت، شناخت و درک این معانی را نداریم و عظمت ایشان و نقش و اثرشان در احیا و ابقای اسلام و نجات خودمان را نمی‌شناسیم.

ب - ما اندکی از معرفت، محبت و مودت را داریم و پاره‌ای از علوم و اطلاعات نیز به دستمان رسیده است؛ قلبمان با پرده‌های هوای نفس محجوب شده، نفسمان با جهل و نافرمانی معیوب شده و بالتبع عقلمان نیز معیوب شده و هدف انواع ضدتبلیغ و هجمه‌ی دشمنان قرار گرفته‌ایم، این است چگونگی کمی و کیفی عزاداری‌هایمان، برای خودمان و آنچه از دست دادیم و شرایطی که در آن گرفتار آمدیم؛ پس اگر معرفت، ایمان، علم، بصیرت و عواطف کامل‌تری داشتیم چه می‌شد؟

«إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ مَعْصِيَتِي كَثِيرٌ...» (دعای صبح)



کفار و مستکبرین، نه تنها از "وحدت" می‌ترسند، بلکه به آن دعوت هم می‌کنند؛ چرا که می‌دانند "قدرت" در گروی وحدت است. حکومت واحد جهانی، "وحدت" می‌خواهد. منتهی از "محور" وحدتی که خودشان نباشند می‌ترسند، از "جبل‌الله" می‌ترسند و هر وحدتی حول محور "جبل‌الله" را محکوم و حتی سرزنش و مسخره می‌کنند.



تردیدی نیست که "قدرت" مرهون و محصول جمع شدن مردم است. در عبادات نیز به تجمع مردم در نماز یا حج یا حتی دعاها تأکید شده است.

مستکبران و ظالمین، نه تنها از تجمع مردم (جماعت) هیچ ترس و واهمه‌ای ندارند، بلکه خودشان با صرف میلیاردها دلار هزینه و به راه انداختن بوغ‌های مسموم تبلیغاتی خبری، و حتی تهدید و تحمیل اقتصادی و نظامی، سعی در جذب اکثریت دارند. منتهی از "هدف"، "محور"، "پیام" و "پایان" و "اثر" جمعی که منطبق با اهداف و آمال خودشان نباشند، وحشت دارند و تخطئه و سرکوب می‌کنند. اگر یک میلیون نفر، حول محور خودشان جمع شوند، سر و صدایی به راه می‌اندازند، اما اگر ده‌ها میلیون نفر، حول محور مخالفی جمع شوند، حتی حاضرند همه آنها را قتل علم کنند، چنان چه می‌کنند به همین دلیل از تجمع برای عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام می‌ترسند و پدشان می‌آید.



مشرکان و مستکبران عالم، اصلاً نگران شادی یا حزن و عزاداری مردمان نیستند، چنان چه خودشان آنها را به خاک و خون می‌کشند و ایایی هم ندارند. سالانه مراسم‌های عزاداری بسیاری در میان ملل متفاوت جهان برپا می‌شود و هیچ آنها را نگران و ترسان نمی‌کند و آزار نمی‌دهد. تا وقتی گریه و عزا، زنده کننده و محرک نباشد، توجهی به آن ندارند، اما از گریه و عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام، تنفر و وحشت دارند!

www.x-shobhe.com

ترجمه: خدای من! دلم در پرده‌های ظلمت پوشیده شده و جانم دچار کاستی گشته و عقلم مغلوب هوای نفسم شده و هوای نفسم بر من چیره آمده، طاعتم اندک، و نافرمانیم بسیار گردیده

ج - حزن، اندوه و عزاداری، دو بُعد دارد:

۱- یک بُعد آن شخصی است که به عقل و قلب هر کسی بستگی دارد. به بینش و دانش او از یک سو و به قلب، محبت و مودت و عاطفه‌اش از سوی دیگر، بستگی دارد.

۲- بُعد دیگر، آرمانی و انگیزه‌ای است؛ در پی احقاق حق است؛ حفظ و تداوم و پویایی شعائر است، تا از یک سو مانع از فراموشی و مستحیل شدن در جار و جنجال‌های شیطنی دیگران نگردد؛ از سوی دیگر زنده و پویا بماند و راهنما و راهگشا باشد و از سوی دیگر تجلی وحدتی قلبی حول محور «حبل الله المتین» باشد. و این به جمعیت و جماعت بستگی دارد.

دشمنان:

دشمنان اسلام و مسلمین، با هر دو بُعد مخالفند. چرا که اولاً می‌دانند انسان در نهایت به سوی آن کسی یا آن چیزی می‌رود که او را دوست دارد؛ و آنها می‌خواهند قلب‌ها نسبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) بی‌توجه و بالتبع بی‌عاطفه و مودت شود، تا بتوانند محبوب‌های خود را در این حرم دل جایگزین کنند، و از سوی دیگر از ظهور جمعیتی حول محور «حبل الله = معصومین (علیهم‌السلام)»، می‌ترسند و تنفر دارند. چرا که سبب دانش و بینش و بصیرت اذهان عمومی می‌گردد؛ مرزهای حق و باطل را روشن می‌کند؛ تفاوت اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، با انواع و اقسام اسلام‌های جعلی و تقلبی، مانند اسلام معاویه‌ای و یزیدی را در طول زمان واضح می‌کند؛ و در نهایت سبب می‌شود که تجمع مردم، حول محور آنها نباشد؛ و اهداف پلیدشان در سلطه محقق نگردد. سبب می‌گردد که این تجمع بصیرت‌بخش، به خیزش علیه آنان منجر گردد.

تمامی جنجال‌ها و ضدتبلیغ‌هایی که علیه محبت، حزن و عزاداری‌ها می‌شود، ریشه در همین دو دلیل دارد، وگرنه کسی نگران خوشحال یا ناراحت شدن ما نیست.

اگر مسلمانان عالم ۲۴ ساعته بخندند (چنانچه حتی خنده‌های فیزیکی و بی‌روح تجویز می‌شود)، یا ۲۴ ساعته بر مصائب خود و مصیبت‌هایی که آنان تحمیل می‌کنند، گریه کنند و مجالس عزا برپا کنند، هیچ یک از مستکبران را نگران نمی‌کند، اما اگر این شادی و خنده و یا این حزن و گریه و عزاداری، حول محور «حبل الله» باشد، همه نگران شده و به تکاپو می‌افتند. چرا که به «إِنِّي سَلِّمٌ لِّمَنْ سَأَلَكَمُمْ وَحَزْبٌ لِّمَنْ حَارَبَكُمْ وَوَلِيُّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِّمَنْ عَادَاكُمْ» منجر می‌گردد.

پس به هر دو لحاظ معرفتی و عاطفی و نیز انگیزه‌ای و اجتماعی (به تعبیری سیاسی)، جشن و عزا حول محور ولایت و امامت، بسیار ارزشمند و ضروری است. «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

مرتبط:

[فلسفه و حکمت عزاداری برای معصومین \(ع\) چیست؟](#)

[استاد ما می‌گوید: چرا باید این قدر عزاداری کرد؟ امام حسین \(ع\) شخصیت بزرگی بوده و ما باید به ایشان احترام بگذاریم نه این که عزاداری کنیم.](#)



سوال ۱۲: با معلم دینی که سبب گمراهی دانش آموزان می شود و حرف های باطل می زند، مثلاً می گوید: معاویه [امام حسن] را گول زد که صلح کرد! چگونه برخورد شود و یا چگونه باید دانش آموزان را متذکر شد؟ (۱۹ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

امام خمینی رحمه الله علیه:

معلمین آموزش و پرورش، اگر خودشان یک پرورش صحیح نداشته باشند و یک تعلیم صحیح، نمی توانند جوانها را تعلیم کنند و آموزش بدهند و پرورش بدهند.
(کلمات قصار امام خمینی، ص ۲۰۴)

معلم اگر خوب باشد، مملکت خوب می شود؛ معلم اگر منحرف باشد، مملکت خراب می شود.
(صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۳)

جنگ چیز مهمی نیست، حل می شود... اما مسأله دانشگاه یک مسأله فوق العاده است که این افرادی که از دانشگاه درمی آیند یا مخرب یک کشوری هستند یا سازنده آن
(صحیفه امام؛ ج ۱۹، ص ۴۴۳)

www.x-shobhe.com

همانطور که شاهدید و نمونه های مشابهی در همین پایگاه درج گردیده است، متأسفانه برخی از اساتید و دبیران و معلمان، طبق یک برنامه ی هدفمند و سازماندهی شده، شمشیر را علیه اسلام و مسلمین از رو بسته اند. چشم وزارت علوم و آموزش و پرورش روشن. البته اگر عمدی در کار نباشد؛ چرا که ظواهر نشان می دهد، زیاد هم بی اطلاع یا مخالف نیستند.

الف - در هر حال کسی که چنین می گوید، نه "معاویه لعنة الله علیه" موضوع بحث اوست و نه "امام حسن (علیه السلام)"، بلکه اطلاعات، ایمان و باورهای دانشجویان و دانش آموزان را هدف گرفته اند. آنها می دانند که از سویی با توجه به "خواب و غفلت فرهنگی در کشور"، معمولاً یک دانش آموز یا یک دانشجویی که تازه چند ماه است دیپلم گرفته، علم و اطلاعات خاصی ندارد، و از سوی دیگر از ترس نمره و حتی اخراج صدایش در نمی آید؛ لذا نهایت سوء استفاده را می برند. وقتی کسی که اعتقاد و باوری ندارد، استاد یا معلم قرآن، معارف، علوم دینی و ... می شود، هدف و برنامه ریزی روشن است. چون می توانست استاد یا معلم درس دیگری شود، نه چیزی که قبولش ندارد.

ب - بدیهی است که شما نمی توانید در پاسخ این تک جمله ی دروغ و بهتان و افترای او، تاریخ اسلام را بیاورید و شرح دهید که معاویه که بود؟ امام حسن (علیه السلام) که بود؟ چه اتفاقاتی افتاد؟ شرایط فرهنگی و سیاسی جامعه به چه شکلی بود؟ هدف مقطعی و دراز مدت هر کدام چه بود؟ متن صلح نامه چه بود؟ در این صلح نامه، معاویه رودست خورد و برای ابد رسوا و ملعون شد یا العیاذ بالله امام حسن (علیه السلام) فریب خورد؟ و نتایج این سیاست امام، در همان زمان و در طول تاریخ چه شد؟

بلکه، باید همان هدفی که منظور پنهان اوست را آشکار کنید و بگویید: "یعنی شما می گوید که امام حسن (علیه السلام) نه تنها معصوم نبودند، بلکه حتی به اندازه ی معاویه ی ملعون نیز علم سیاست و نیز کیاست و بصیرت نداشتند؟!"

*** -** اگر بگویید: «منظورم این نبود و شما دارید سفسطه می کنید و ...»؛ بگویید مگر نمی گوید: «امام حسن را گول زد؟!» این یعنی ایشان فریب خوردند، که با علم، سیاست، کیاست و بصیرت منافات دارد، چه رسد به عصمت!

*** -** اگر بگویید: «بله، منظورم همین است»؛ بگویید: پس مشکل شما در ترسیم، تشریح، درک و فهم یک برهه یا واقعه ی تاریخی نیست، بلکه اساساً شناختی از توحید، معاد، اسلام، ولایت، امامت و عصمت و ... ندارید، پس چرا معلم دینی شدید؟! خب بروید ورزش، نقاشی یا ... یاد بدهید؛ یا اگر علم و استعداد آن را ندارید، بروید مسافركشی کنید، یا کارهای دیگر. بروید با شرافت کار کنید و نان در بیاورید.

مشکلات اساسی:

مشکل اساسی ما این نیست که این استاد یا آن معلم چه گفت؟ بلکه مشکلات اساسی ابتدا به وزارتخانه ها و سازمان های مسئول برمی گردد که این قبیل افراد بی سواد، معاند و مغرض را به دانشگاه ها و مدارس می فرستند و سپس به دانشجویان و دانش آموزان برمی گردد که با قاطعیت مقابلشان ایستادگی نمی کنند و رسوایشان نمی سازند.

چرا اعتراض نمی کنید؟ چرا به او نمی گوید که ادعایت را اثبات کن؟ چرا این قبیل سخنان را برای وزارتخانه ها، حوزه های علمیه و ... نمی فرستید و نمی گوید: حالا شما بیا باید پاسخ دهید؟ تا هم مطلع شوند که چه خبر است و هم خود را مسئول ببینند.



سوال ۱۴: توضیح دهید که وقتی در برخی مراسمات از حصار میخوانند صلواتی به امام زمان (عج) هدیه کنند و یا به دیگر معصومین این صلوات فرستادن امثال من سراپا تقصیر، چه سودی به حال این بزرگواران دارد؟ (کارشناس نرم افزار/اسلامشهر) (۲۰ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از بزرگترین خطاهای ذهنی ما این است که چون خودمان محتاج، فقیر و نیازمند هستیم و غالباً اگر چیزی بخواهیم، نفعی برای خود را در آن لحاظ کرده‌ایم، گمان می‌کنیم که اگر از ما نماز، روزه، خمس، جهاد یا ... خواستند، لابد به آن نیاز داشتند و منفعتی شامل خدا یا هادیان می‌گردد. در حالی که انسان، با ایمان، تقوا، عبادت، نماز، روزه، تلاوت، صلوات، دعا، توسل و ... خودش رشد می‌کند. اینها ملزومات رشد بشر است، نه نیاز طرف مقابل.

الف - به آیهی ذیل که اختصاص به صلوات دارد دقت کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (الأحزاب، ۵۶)

ترجمه: همانا خدا و فرشتگانش همواره بر پیامبر درود می‌فرستند (خدا بذل رحمت خاص و فرشتگان توصیف و تقدیس می‌کنند) ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام گوید، و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

در این آیه به سه معنا تصریح شده است:

اول آن که خدا و ملائک نیز نبی اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را مشمول "صلوات" خود قرار می‌دهند. پس یقیناً از صلوات دیگران بی‌نیاز است.

دوم آن که به مؤمنین امر می‌کند که شما نیز بر ایشان صلوات بفرستید. پس هر کس صلوات می‌فرستد، امر خدا را تابع شده و به آن عمل کرده است. یعنی یک عبادت بزرگ.

سوم آن که می‌فرماید: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، یعنی روح و حقیقت صلوات، اسلام آوردن و تسلیم او شدن است و «اللهم صل علی محمد و آل محمد» صیغه‌ی لفظی این صلوات است که به زبان آورده می‌شود. مثل روح پرستش که "اخلاص" در بندگی است و صیغه‌ی لفظی آن که «إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ» می‌باشد.

ب - پس دنبال این نباشیم که از صلوات، دعا، زیارت و توسل ما، چه به آنها می‌رسد؟ بلکه دنبال این باشیم که چه چیز به خودمان می‌رسد؟ در سوره‌ی "التَّمَلُّ" به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید که به آنها بگو: من مأمور هستم که اولاً ربِّ را بندگی کنم (اعتقادات)، ثانیاً از مسلمین باشم (شریعت)، ثالثاً قرآن را برایتان تلاوت کنم. و ادامه می‌دهد:

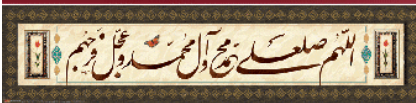
«وَأَنْ أُنَلِّقَ الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ» (التَّمَلُّ، ۹۲)

آیت‌الله علامه طباطبایی رحمه‌الله علیه: ... و در کتاب ثواب الاعمال از ابی المعز از حضرت ابی الحسن (علیه السلام) روایتی نقل شده که در ضمن حدیثی که از آن جناب سوال شد معنای صلوات خدا و صلوات ملائکه و صلوات مومن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چیست؟ فرموده: صلوات خدا، رحمت خدا است، و صلوات ملائکه، تزکیه ایشان وی راست، و صلوات مومن دعایشان برای او است. (المیزان، ذیل آیه)

و در کتاب خصال، از امیر المؤمنین (علیه السلام) در ضمن حدیث معروف به اربع مائه (چهار صد) آمده که فرمود: صلوات را بر محمد و آل او بفرستید که خدای تعالی دعای شما را هنگامی که نام محمد را برید، و حق او را رعایت کنید، مستجاب می‌کند، پس وقتی می‌خوانید (ان الله و ملائکته يصلون علی النبی) چه در نماز آن را بخوانید، و چه در غیر نماز، صلوات را بفرستید... (همان)

و در الدر المنثور است که: عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و ابن مردویه، از کعب بن عجره، روایت کرده که گفت: مردی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: ما سلام کردن به تو را فهمیدیم که چگونه است، بفرماید ببینم صلوات را چگونه بفرستیم؟ فرمود: (بگو اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید).

مؤلف: سیوطی در الدر المنثور غیر از این حدیث هجده حدیث دیگر آورده، که همه دلالت دارند بر اینکه باید (آل) را نیز در صلوات اضافه نمود، یعنی باید گفت: (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و این روایات را صاحبان سنن، و جوامع حدیث، از عده ای از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن جمله ابن عباس، طلحه، ابو سعید خدری، ابو هریره، ابو مسعود، کعب بن عجره، و علی (علیه السلام) نقل کرده‌اند، و اما روایات شیعه از حد شمار بیرون است. (همان)



ترجمه: و این که قرآن را بخوانم. پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو: «من فقط از هشداردهندگانم.»

ج - پس کسی که اقامه‌ی نماز (صلوة) می‌کند، خود را متصل می‌کند - کسی که صلوات می‌فرستد، خود را وصل می‌کند - کسی که توسل می‌جوید، برای رشد خودش وسیله جسته است و ...

صلوات:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ» - صلوات در اصل یک دعاست. "اللَّهُمَّ"، یعنی چیزی را از خدا می‌خواهیم؛ چه برای خود و چه برای دیگران.

از این رو دقت داشته باشیم که "درخواست"، کار فقیر و گداست. و فقیر لابد چیزی خودش ندارد که از دیگری می‌خواهد و لابد آن دیگری دارد.

پس دنبال این نباشیم که مگر ما که هستیم، یا چه داریم، یا از چه رتبه و منزلت و مقامی برخوردار شده‌ایم که سودی به آن بزرگواران برسانیم! خیر، ما [و هیچ کس دیگر]، به سود و زیان خودمان نیز مالکیتی نداریم، چه رسد به دیگران. بلکه از خدایی که "رحمان و نافع" است، "غنی و کریم" است، می‌خواهیم که سود برساند.

پس برای دعا، به ویژه برای غیر، نیازی نیست که ما چیزی باشیم، بلکه نیاز است که بفهمیم "ما هیچیم و دیگران نیز چیزی نیستند".

استجاب:

خدوند متعال، دعای حق را مستجاب می‌کند، و صلوات دعایی است که هر کسی، در هر شرایطی و اوضاعی بفرستد، حتماً مستجاب واقع می‌شود. و البته "صلوات خدا"، "صلوات ملائک" و "صلوات مؤمنین" متفاوت است.

بی‌تردید خیر این صلوات، اول به خود انسان برمی‌گردد. به درگاه خدا رفته، در هر وضعیتی که هست دعایی کرده و دعایش نیز مستجاب واقع شده، از این رو فرمودند (مضمون): قبل و پس از درخواست سایر حاجات خود، صلوات بفرستید، چرا که خدای کریم، دعای وسط را نیز به برکت قبولی و استجاب دو دعای اول و آخر، مستجاب می‌کند.

صلوات خداوند متعال:

نه تنها در آیه‌ی فوق تصریح دارد که خدا و ملائکه بر ایشان صلوات می‌فرستند، بلکه در آیه‌ی دیگری تصریح دارد که خدا و ملائکه بر شما نیز صلوات می‌فرستند:

«هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۵۳)

ترجمه: اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه‌ی او، تا شما را از ظلمت‌ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است.

از این رو لازم است در معنای "صلوات" و تفاوت صلوات خداوند متعال بر پیامبر و بر مؤمنین و سپس تفاوت صلوات ملائکه با صلوات خدا و مؤمنین و سپس صلوات مؤمنین بر ایشان و آل ایشان توجه کنیم.

اگر دقت کنیم، در این آیه می‌فرماید که صلوات خدا و ملائکه بر شما مؤمنین، به خاطر این است که با آن صلوات، شما را هدایت کند تا از "ظلمات" به سوی "نور" خارج شوید. و این روی رحمت خداست.

آیت‌الله علامه طباطبایی (رحمة الله عليه):

«صلوات از خدا به معنای رحمت، و از ملائکه به معنای استغفار، و از مردم دعا است، لیکن این را نیز باید دانست که هر چند صلوات از خدا به معنای رحمت است، اما نه هر رحمت، بلکه رحمت خاصی که ذخیره‌ی

آخرت برای خصوص مؤمنین است، و سعادت آخرتی آنان و فلاح ابدیشان، مترتب بر آن می‌شود، و بدین جهت است که به دنبال جمله‌ی مورد بحث علت صلوات فرستادن خدای تعالی را چنین بیان کرده: **"لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا"** صلوات می‌فرستد، تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، چون او همواره نسبت به مؤمنین رحیم است.» (المیزان، ذیل الأحزاب، ۵۳)

آیت‌الله جوادی آملی:

«امام سجاد(علیه‌السلام) در صحیفه‌ی سجادیه، روش دعا کردن و حاجت خواستن را به ما می‌آموزد؛ در بسیاری از فقرات ادعیه‌ی آن حضرت، صلوات به چشم می‌خورد، هر مطلبی را که از خدا می‌خواهد قبل یا بعدش صلوات است، چون خدا در پرتو صلوات دعای همراه آن را نیز مستجاب می‌کند.

صلواتی را که خدا و فرشتگان بر پیامبر می‌فرستند بر مؤمنان نیز می‌فرستند! مؤمن، به جایی می‌رسد که خدای سبحان و فرشتگان بر او صلوات می‌فرستند! در سوره‌ی احزاب هر دو مسئله بازگو شده است، یعنی هم صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر و هم صلوات خدا و فرشتگان بر مؤمنان.

صلوات خدا، که صفت فعل اوست همان نورانی کردن است، قول خدا همان فعل خداست، وقتی توفیقی نصیب انسان شد که در فضای دلش تاریکی احساس نکرد بلکه نورانیتی دید معلوم می‌شود صلوات الهی و فرشتگان نصیب او شده است.

خدای متعال در تجلیل از پیامبر می‌فرماید: **"إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ..."**، وقتی خدا بخواهد بر پیامبر عظیم‌الشأن صلوات بفرستد همه‌ی فرشتگان را همراه خود ذکر می‌کند مثل این که وقتی مهمان عزیزی وارد شهری می‌شود و شخصیتی بخواهد از او به نحو احسن تجلیل کند با همه‌ی دوستان و آشنایانش به دیدار او می‌روند.

لیکن خدای متعال در تجلیل از مؤمنان و صلوات بر آنان، می‌فرماید: **"هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ"**، یعنی خدا جدا و فرشتگان جدا بر مؤمنان درود می‌فرستند.

تفاوت دیگر در این است که درباره‌ی پیامبر نفرمود که ما بر او صلوات می‌فرستیم تا او را از ظلمت‌ها خارج و به نور برسانیم؛ زیرا او خود نور است و مصداق کامل **"وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ"**؛ ولی درباره‌ی مؤمنان می‌فرماید: خداوند بر شما درود می‌فرستد و فرشتگان نیز، تا شما را از ظلمت‌ها به نور خارج کنند؛ معلوم می‌شود صلوات خدا یعنی نورانی کردن و اگر این فیض قطع شود و خداوند بر کسی درود نفرستد در ظلمت خواهد ماند.» (بایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله جوادی آملی)

استعاره در شعر فارسی بی‌بدیل است

غزلی عارفانه از امام خمینی رحمه الله علیه

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم
چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس انال‌حق بدم
همچو منصور خریدار سر دار شدم
غم دلدار فکنده است به جانم، شرری
که به جان آدم و شهره بازار شدم
در میخانه گشایید به رویم، شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه، بیزار شدم
جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم
خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم
واعظ شهر که از پند خود آزارم داد
از دم رند می آلوده مددکار شدم
بگذارید که از بت‌کنده یادی بکنم
من که با دست بت می‌کده بیدار شدم

غزل مقام معظم رهبری،
در پاسخ به غزل حضرت امام(ره)

تو که خود خال لبی از چه گرفتار شدی
تو طیب همه ای از چه تو بیمار شدی
تو که فارغ شده بودی ز همه کون و مکان
دار منصور بریدی همه تن دار شدی
عشق معشوق و غم دوست بزد بر تو شر
ای که در قول و عمل شهره بازار شدی
مسجد و مدرسه را روح و روان بخشیدی
وه که بر مسجدیان نقطه پرگار شدی
خرقه پیر خراباتی ما سیره توست
امت از گفته در بار تو هشیار شدی
واعظ شهر همه عـمـر بزد لاف منی
دم عیسی مسیح از تو پدیدار شدی

www.x-shobhe.com
www.shobhe.tv

سوال ۱۵: می‌گویند در شعرهای فردوسی پر است از خیانت های زنان به شوهرانشان؟ یعنی دید پارسیان به زنان منفی است که شعرا و نویسندگانش چنین تصویری از زنان می‌دهند؛ تا جایی که فردوسی در مورد زنان بدترین تعبیر را دارد که می‌گوید: زنان را ستایی سگان را ستای که يك سگ به از صد زن پارسای. لطفاً توضیح دهید. (۲۳ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه برخی سه عیب بزرگ را با هم دارند: اول آن که "نه تنها نمی‌دانند، بلکه جاهلند"؛ "دوم آن که اصلاً حال و حوصله‌ی تحقیق در موضوع مورد بحث خود برای کسب دانش ندارد"؛ و سومی که بدتر از همه است، آن که "در خصوص آنچه نمی‌دانند، نه تنها اظهار نظر می‌کنند، بلکه حکم قطعی هم می‌دهند!" و در این راستا دیگر فرقی نمی‌کند که موضوع بحث، دل‌درد، یا جوش‌های ریز و درشت خودشان یا هم صحبتشان باشد، یا شعر فارسی یا سیاست و یا حتی آیات قرآن کریم و احادیث. راجع به هر چیزی نظر می‌دهند، آن هم نظر قطعی. البته لازم به ذکر است که برخی عیب چهارمی هم دارند که آن "غرض و مرض قلبی"، دشمنی، فتنه و ایجاد اعوجاج است؛ که آن را در این بحث منظور نمی‌کنیم.

الف - زبان شعر گوناگون است. گاهی قصه می‌گوید، گاهی استدلال نیز می‌کند، گاه بیان حماسی است، گاه اخلاقی و گاه عرفانی. از این رو نقدکننده، باید اولاً تا حد لازم ادبیات را بداند و ضمن شعرشناسی، شاعرشناس و اثرشناس نیز باشد.

ب - شعر، با استعاره‌ها، زیباتر، گویاتر و جامع‌تر می‌شود. و این استعاره‌ها، در هر بیانی و نزد هر شاعری و در هر غزلی می‌تواند ضمن آن که مشترک لفظی است، معانی متفاوتی داشته باشد. کیست که وقتی سخن از شعر پارسی به میان می‌آید، "شمع و گل و پروانه" را نشنیده باشد، اما آیا منظور مصداق فیزیکی آنهاست و در هر شعری نیز یک معنا و مفهوم و مقصود مشابهی دارد؟

خب، برخی نه تنها شعرشناس نیستند، بلکه ذوق استعاره و فهم آن را هم ندارند، لذا فقط ظاهر الفاظ را می‌بینند. پس اگر شاعر گفت: «من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم»، او فرض می‌کند که لابد مردی زنی را دیده که خال روی لبی داشته و عاشق او شده است!

ج - "زن" و مقامات و جایگاه‌هایش (دخت، مام، همسر، معشوق، ساقی، سوگلی، ناز، و ...) در شعر فارسی نیز همین گونه است. به عنوان مثال در ادبیات و شعر عرفانی، هیچ گاه وقتی سخن از "زن" به میان می‌آید، منظور شکل فیزیکی یا انسان مؤنث نیست.

د - از این رو، چه در شعر فارسی و چه در زبان‌های دیگر، زن مظهر اعلا‌ی زیبایی، عفاف، حیا، لطف، مهربانی، عطوفت، عشق، ایثار و ... می‌باشد و نقطه‌ی مقابله‌ش نیز با همان "زن" توصیف می‌شود. از این رو گاهی که سخن از "خیانت، جفا، آلودگی دامنی، هرزگی و ..." به میان می‌آید نیز، "زن" مطرح می‌شود.

پس چنین نیست که اگر گفت: «مرد»، منظور حتماً انسان مذکر باشد و اگر گفت: «زن» منظور حتماً انسان مؤنث باشد و چنین نیست که بتوان یک صفت را تعمیم به همه‌ی مردان یا زنان داد.

حمیله‌ایست عروس جهان ولی هوش دار که این مخدره در عقد کس نمی‌آید (حافظ)

ه - فردوسی نیز چون اغلب شعرا و داستان‌نویسان، ابیاتی در تعریف مثبت از «زن» دارد و ابیاتی در تعریف منفی از «زن» دارد. در جایی مظهر پارسایی را "زن" نشان می‌دهد و در جایی مظهر "ناپاکی" را نیز "زن" نشان می‌دهد، آن هم در قالب "حکایت":

خاقان در ارسال نامه برای گردیه خواهر بهرام به عنوان خواستگاری و طلب ازدواج خطاب به وی می‌نویسد:

سوی گردیه نامه بود جدا
که ای پاکدامن زن پارسا
همّت راستی و همّت مردمی
سرشتت فزونی و دور از کمی
در ادامه‌ی نامه می‌نویسد:

ز پیوند از پند و نیکو سخن
چه از نو، چه از روزگار کهن
ز پاکی و از پارسایی زن
که هم غمگسار است و هم رایزن (رایزن، مشاور)

به پرسش و پاسخ طوس و گیو و دیگر سواران و دلیران در نخجیرگاه به مادر سیاوش برمی‌خورند دقت کنید:

بدو گفت خسرو نژاد تو چیست
که چهرت بمانند چهر پرست
بگفتا که از مام، خاتونیم
بسوی پدر زآفریدونیم

در داستان مهراب و زال و رودابه، وقتی زال با سهراب ملاقات می‌کند، گویا سراغ دخترش را می‌گیرد و یکی از نامداران چنین می‌گوید:

پس پرده او یکی دختر است
که رویش ز خورشید نیکوتر است
ز سر تا به پایش به کردار عاج
به رخ چون بهشت و به بالا چو عاج
بر آن سنت سیمین دو مشکین کمند
سرش گشته چون حلقه پای بند
دهانش چو گلنار و لب ناروان
زسیمین برش دسته دو ناروان
دو چشمش بسان دو نرگس بیاغ
مژه تیرگی برده از پر زاغ
بهشتی است سرتاسر آراسته
پر آرایش و رامش و خواسته

و - فردوسی همه‌ی شعر و ادب پارسی نیست که اگر دو بیت در آن یافتند، تعمیم داده و حکم دهند که نگاه شعرای پارسی به "زن" چنین یا چنان بوده است. این دیگر همان ابتلا به قسم چهارم، یعنی "غرض و مرض" است.

سوال ۱۶: برخی جوانای هم سن و سال ما، از زندگی در جامعه دچار سرخوردگی و ناامیدی شدن، آینده مملکت برایشون مهم نیست... و خلاصه نسبت به وقت، آینده، معنویت، خودشون، جامعشون و ... بی تفاوتند. هدفی از زندگی کردن ندارند. (ادامه در متن) (۳۱ آذر ۱۳۹۳)

ادامه‌ی سؤال: باهاشون که صحبت می‌کنم از پوچ بودن زندگی می‌کند. از اینکه هیچ چیزی برایشون معنی نداره می‌گند، از اینکه جامعه بهشون اهمیت نمیده می‌گند، از وضعیت بد اشتغال تو کشور می‌گند و... از همه چیز و همه کس بریدن. واقعاً نمیدونم چه جوابی باید بهشون داد؟ چه کمکی میتونم بهشون بکنم؟ به این دسته جوانا چه امیدی میشه داد؟ مگر نه اینکه رهبری تاکید میکنند سرمایه کشور ما همین جوانا هستن؟؟؟ لطفاً جواب قانع کننده بدید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دلسوزی برای دیگران و برخورداری از غیرت و دغدغه برای هم‌نوعان و هم‌وطنان، بسیار پسندیده و البته ضروری است، اما اولاً دلیل نمی‌شود که به هر حرفی که می‌زنند [که غالباً خودشان هم حرف خودشان را قبول ندارند]، پاسخ بدهید و ثانیاً گمان نکنید که اگر پاسخی مناسب، منطقی و مستدل داده شود، حتماً باید قبول کنند و می‌کنند. خیر، اصلاً چنین نیست، حتی اگر وحی نازل شود و آن را پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بیان و منتقل نمایند، لذا فرمود تو فقط تذکر بده:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده‌ای * تو بر آنها مسلط نیستی.

الف - این مملکت بیش از هفتاد میلیون جمعیت دارد که ده‌ها میلیون نفر از آنان را نوجوانان و جوانان تشکیل می‌دهند و هیچ دلیلی ندارد که حتماً همگان یکسان باشند.

ب - ابلیس پس از نافرمانی و بحث و جدل مستکبران، وقتی دستش از هر استدلالی خالی شد، گناه را گردن خدا انداخت و گفت: "تو مرا اغوا کردی" - این روش همه‌ی گناه‌کاران شد، یعنی همیشه انسان گناه‌کار [از آن جهت که از خود راضی و متکبر نیز هست]، گنااهش را گردن دیگران می‌اندازد، از خانواده گرفته تا دوست و رفیق، تا جامعه، یا حکومت، یا شرایط اقتصادی و ...

ج - اما در همین محیط، با همین شرایط و سختی‌ها، مشکلات اقتصادی و تورم و اشتغال و ... ده‌ها میلیون جوان مسلمان، مؤمن، متعهد، امیدوار، با انگیزه، با شور و ... نیز وجود دارد. خود شما که دلتان می‌سوزد و می‌خواهید آنان را متذکر شوید و پاسخ‌های منطقی بدهید نیز در همین جامعه هستید، منتهی با مواضعی دیگر.

خداوند متعال اینها را در دنیا و آخرت شاهد می‌آورد تا بهانه‌ای برای توجیه اراده‌های سست، عملکردهای سوء، تبلی‌ها، تبعیت از هوای

نوجوانان و جوانان مؤمن، امیدوار، با نشاط و فعال نیز در همین جامعه و همین شرایط زندگی می‌کنند؛ پس شاهدهی برای بطلان بهانه‌ها هستند:

وَيَوْمَ نَبْتَلُكَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُوَدِّعُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (التحل، ۸۴)

و روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده‌اند، نه رخصتی داده می‌شود و نه عذرشان پذیرفته می‌گردد

جوانان مؤمن، با انگیزه و امیدوار ما در این جامعه، مخاطب همان دعوتی قرار گرفتند که غیر مؤمنین و ناامیدان قرار گرفتند، منتهی آنها هر گاه دعوت شدند، متکبرانه روی برگردانند

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْفِفْ كَفَمُ رَسُولِ اللَّهِ نُورًا رُؤُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (المنافقون، ۵)

و چون بدیشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد سرهای خود را بر می‌گردانند و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند

کار یک عده، فقط سیاه‌فای و مسخره کردن دیگران است؛ خب نباید دروازه‌های چشم و گوش را به روی آنان باز کنند، تا عقل و فهم و قلب‌شان به تسخیر آنان درنیاید.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس، ۳۰)

دریغاً بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند.

یک عده، با این که خودشان در جهل، کفر، شرک، نفاق و معصیت غرق شده‌اند، با چشم تحقیر به مؤمنان نگاه می‌کنند و آنان را احمق می‌خوانند:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (البقره، ۱۳)

و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما نیز ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی‌دانند

کار یک عده نیز، رسماً - علناً و مستمر، سیاه‌فایی و ترویج یأس و ناامیدی [به ویژه در جوانان] است:

مقام معظم رهبری:

در مورد این مسئله‌ی اول که پراکندن نومیدی و یأس است، من اصرار دارم شما جوان‌ها بیشتر فکر کنید، تأمل کنید و نشانه‌هایش را ببینید. همین الان دارند این کار را می‌کنند؛ یک عده‌ای هم برای آنها و از زبان آنها و از حنجره‌ی آنها به نفع آنها حرف می‌زنند. (۱۳/۱۰/۱۳۸۶)

www.x-shobhe.com

نفس و ... باقی نماند:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَتَرْتَأَىٰ عَلَىٰكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التَّحَلُّ، ۸۹)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

از علل انحراف، ناامیدی و بی‌انگیزه بودن:

انسان وقتی به دنیا می‌آید، استعدادها بسیار دارد، اما از "علم" تهی است و هیچ نمی‌داند. ولی خداوند متعال به او ابزارهای مختلف "شناخت" و "علم" داده است. در وجودش عقل و فطرت و قلب را موهبت نموده و در بدن ظاهریش نیز مغز، چشم، گوش، دست، پا و سایر اعضا را قرار داده است و سپس دستورات لازم روحی و جسمی را برای رشد و کمال نیز صادر کرده است.

دریافت اصلی، با چشم و گوش است، و البته پشت آن باید «سمع و بصر» باشد. یعنی انسان برای شنیدن حرف حق سمیع باشد و در آنچه می‌بیند، بصیر باشد؛ پس اگر به اختیار و اراده‌ی خود، این ابزار را تعطیل کرد، انسانیت او نیز تعطیل می‌شود، درست مثل یک حیوان یا حتی بدتر:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

*** - پس وقتی انسان با اختیار خودش تابع هوای نفس شد، بر عقل و قلبش پرده می‌افتد و وقتی بطن خود را از لقمه‌ی حرام پر کرد، سمع و بصرش در حجاب قرار می‌گیرد و وقتی "چشم و گوش" را در اختیار دشمنان خود گذاشت و به صورت دائم و مستمر، فقط پیام‌های منحرف‌کننده، ناامیدکننده و بی‌انگیزه‌کننده را در شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی و کلاً فضای مجازی دریافت کرد، اثر می‌کند و همین می‌شود که شاهدید.

* - مگر می‌شود کسی خود را در آتش بباندازد و نسوزد؟ یا در باتلاق بباندازد و لجن سر تا پایش را نگیرد و فرو نرود؟ یا از بلندی پرت کند و ضربه‌ی مغزی نبیند و یا نمیرد؟

* - مگر می‌شود انسان با علم و اختیار، لقمه‌ی حرام [مادی و معنوی] بخورد - به جای قیام به قسط و عدل و انصاف، علیه خودش و دیگران ظلم کند - به جای آن که انسان کامل را الگوی خود بسازد «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، دائم از الگوهای منحط و رذیل شرق و غرب تقلید کند و سعی کند که ظاهر و باطن خود را شبیه آنان سازد - چشم و گوش را ورودی فسق و فجور قرار دهد ... و امیدوار و با انگیزه و با نشاط نیز باقی بماند؟! اگر این رویه امیدبخش بود، یأس و ناامیدی در غرب [طبق آمار خودشان] و عواقب سوء آن روزافزون نمی‌گردید.

* - البته تردیدی نیست که از اهداف و استراتژی‌های مهم و اصلی دشمن، رواج ناامیدی و ترویج بی‌تفاوتی است. در میان ملل خود این ترفند را به کار بردند و نتیجه گرفتند و اکنون می‌خواهند این تجربه را در میان سایر ملل، به ویژه ملت‌های مستقل، با ایمان، با انگیزه، با نشاط، فعال و ... نیز ترویج کنند. و باید اذعان داشت که متأسفانه برخی از عمال داخلی آنها و نیز کسانی که نادانسته در این راه قدم برمی‌دارند، ابزار آن دشمنان اصلی می‌شوند.

یک مثال خارجی و داخلی:

خارجی - در ابتدای صدر اعظمی خانم مرکل در آلمان، آلمانی‌ها بسیار امیدوار شده بودند و او را به خاطر دو عملکرد می‌ستودند. اول اشتغال و دوم افزایش حقوق بازنشستگان (چون آلمان کشور پیری است و بازنشسته زیاد دارد).

سؤال کردیم، چگونه اشتغال ایجاد کرده است؟ گفتند: اجازه داده که جوانان، در غسالخانه و نیز نظافت پارک‌ها کار کنند، البته هر نفر، فقط هفته‌ای دو ساعت، تا نوبت به همه برسد.

پرسیدیم، چقدر افزایش حقوق داده است؟ گفتند: ماهانه یک یورو. گفتیم: یک بطری آب ۱.۵ یورو می‌شود، شما به چه خوشحالید؟ گفتند: همین یک یورو را ضرب در کثرت بازنشستگان بکنید و ببینید که چقدر می‌شود؟

داخلی - به غیر از تمامی پیشرفت‌های سه دهه‌ی اخیر که به رغم همه‌ی مشکلات داخلی و خارجی به دست آمده، ظرف کمتر از یک دهه، تحولی بزرگ ایجاد شد. شکل روستاها عوض شد - به انرژی هسته‌ای و نانو تکنولوژی دست یافتیم - فضاپیما ساختیم - داروهای نایاب و استراتژیکی که فقط دو یا پنج کشور می‌ساختند را تولید کردیم - در بسیاری از عرصه‌های علمی جهان، در ده رتبه‌ی اول و گاهی در پنج رتبه‌ی اول قرار گرفتیم - در سرعت رشد علمی در جهان اول شدیم - شبیه‌سازی و تولید سلول‌های بنیادین را آغاز کردیم ... و اینها در حالی بود که در کشور ما "سیم کارت" تلفن همراه، یک تا دو میلیون تومان (آن موقع) ارزش داشت.

اما انصاف دهیم که امروزه چه ترسیمی از آن دوره می‌دهند؟! آیا همه‌ی دستاوردهای مردم (به خاطر اهداف جناحی، حقه‌ها و لجاجت‌های شخصی و سیاسی و ...) سیاه‌نمایی نمی‌شود؟ آیا ناامیدی تبلیغ نمی‌شود؟ آیا ترس و وحشت از هیبت دشمنان القا نمی‌گردد و ...؟

* - ولی در عین حال، همه در همین جامعه و شرایط هستیم، و همه عقل، بصیرت، چشم، گوش و اختیار داریم. یک عده به طرفی می‌روند و یک عده به طرفی دیگر؛ پس هر چند دیگران را مقصر کنند، اما ابتدا خودشان مقصرند.

پس شما برای "تذکر" و "آگاهی بخشیدن"، تلاش بی‌وقفه کنید، افسران جنگ نرم باشید؛ اما گمان نکنید که حتماً باید بپذیرند.

امام حسین (علیه‌السلام) را دیدند، همه‌ی حرف‌هایش را شنیدند، استدلال‌ها را گوش کردند، مواظب را مخاطب شدند ...، در آخر گفتند: ما خودمان همه‌ی اینها را می‌دانیم و حتی می‌دانیم که حق با توست و تو راست می‌گویی؛ اما تصمیم گرفتیم که تو را بکشیم.

سوال ۱۷: خانمی بسیار دانا که از حوزه علمیه آمده بود، فرمود: «بیايد حلقه‌های ۲۲ نفره تشکیل دهيم تا هر کدام روزهای جمعه ۵۰۰ صلوات برای سلامتی آقا و نابودی حکومت داعش بفرستيم، اسامی را نیز به من دهید تا به استنادم دهم ... ديگر هم او را نديديم. (۲۷ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این خانم بیش از آن که دانا باشد، زیرک بوده است و از سادگی و زودباوری مخاطبین، نهایت سوء استفاده را نموده است.

الف - متأسفانه برخی از مردم، عاشق حرف‌های بی‌حساب، کارهای عجیب و غریب و رفتارهای نامتعارف هستند و باز متأسفانه این میل عوامانه در خانم‌ها به مراتب بیشتر است.

همین امر سبب شده تا یک عده افراد زیرک (یا بهتر بگوییم: حقه‌باز) و البته هدفمند، به جلسات مذهبی [به ویژه برای بانوان] نفوذ کنند و با گفتن یاره‌هایی که هیچ ربطی به اسلام ندارد، دادن اذکاری عجیب و غریب و ...، ضمن ایجاد اعوجاج در ذهن و قلب آنها، تشکلهایی نیز به وجود آورند! چنانچه شاهدید حتی بی‌سوادترین افراد، در وایبر یا فضای مجازی، برنامه‌ی ذکر به مردم می‌دهند.

ب - تشکیل «حلقه» یکی از همین ترندها است. اساساً همین واژه‌ی «حلقه» برای مجالس و تشکلات دینی از کجا آمده است و چرا اخیراً این همه رایج شده است؟ آیا جز این است که ریشه در اسرائیلیات و تشکیل حلقه‌های فراماسونی و صهیونیستی و بعد شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائیت داشته است؟ البته منکر آن نیستیم که گاهی عرفا و ...، برای عبادتی خاص، حلقه‌ی ذکر تشکیل می‌دانند، اما نامش این نبوده است. بلکه همان مجلس ذکر می‌باشد.

ج - ذکر، چه صلوات و چه لعن و چه هر ذکر دیگری، یاد خدا، تهلیل و تکبیر و تسبیح خداوند متعال است. در واقع رابطه‌ای بین عبد و معبود است و عبادت است؛ حال چه لزومی دارد که اگر چند نفر قرار گذاشتند که در روز یا ساعت خاصی ذکر بگویند، حتماً اسامی خود را بنویسند و به کسی دهند تا او به استادش دهد؟!



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (المائدة، ۵۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته‌اند، چه از آنان که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنها داده شده و چه از کفار (دیگر) دوستان و یاوران خود مگیرید، و از خدا پروا کنید اگر شما مؤمنید

«صلوات»

«هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۵۳)

اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه او، تا شما را از ظلمت‌ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است.

«لعن»

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (البقره، ۱۶۱)

به یقین کسانی که کفر ورزیدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد

www.x-shobhe.com

د - گروه گروه کردن مردم، ایجاد حلقه‌ها و ...، چه در جلسات مذهبی، چه در فضاهای مجازی مثل فیس بوک، واتس آپ، وایبر، لاین و...؛ ظاهرش یک ارتباط است و باطنش تشکیل گروه‌های دسته‌بندی‌شده و شناسایی آنها برای اهداف بعدی می‌باشد.

چه لزومی دارد که کسی بیاید در جمع عده‌ای مؤمن و جلسه‌ای، برای ذکر صلوات یا ...، گروه ۲۲ نفری تشکیل دهد و اسامی آنها را دریافت کند که به اصطلاح نزد استاد ببرد و بعد هم برود و پیدایش نشود؟! مثلاً اگر گروه ۲۰ نفره یا ۲۰۰ نفره باشد چه می‌شود؟ پس کار حساب‌شده است.

اینها همان توطئه‌ها و فتنه‌هایی است که متأسفانه و معمولاً در کشور ما خیلی دیر مورد توجه قرار می‌گیرد و زمانی تصمیم برای روشن‌گری مردم و برخورد با آنها اخذ می‌شود که دیگر خیلی دیر شده و هر کاری که کنند، اثری ندارد، چه رسد به این که بسیار ضعیف و بد هم کار کنند و اثرش معکوس شود.

ه - از این رو، خواهش ما از همه‌ی خانم‌ها و آقایان این است که به هیچ وجه اجازه ندهند با افکار و عقاید آنها بازی کنند، دل پاک و نگاه صاف و صادقانه‌ی آنها را مورد سوء استفاده قرار دهند، به نام اسلام و ذکر و دعا و تسبیح و ...، آنها را سازماندهی کنند و برای خود دکان و دستگاه باز کنند.

نکته:

*- ذکر صلوات، ذکر لعن و هر عبادت دیگری، هیچ نیازی به تشکیل و تشکل حلقات در مجالس یا فضای مجازی ندارد و ثبت نام و ارائه‌ی مشخصات و تهیه‌ی فهرستی از اعضا و ... نیز نمی‌خواهد.

*- دین خدا، نه بازی و سرگرمی است و نه جادو و جنبل. بلکه همه عقل و بصیرت است، ایمان و اخلاص و عمل صالح است و همه نظم و انضباط و علم و برنامه‌ریزی در شئون فردی و اجتماعی زندگی است. فقاقت، مرجعیت، فتاوا، رهبری دینی و ...، برای همین است که هر چند نفری برای خود یک حلقه درست نکنند و دین نسازند.

*- هر کسی را به جلسات راه ندهید و به محض این که حرف عجیب و غریب زد، ذکرهای من‌درآوردی داد، اسم خواست، تشکیل حلقه داد، ادعای عرفان و عرفان‌زدگی کرد و ...، نه تنها با اعتراض بیرونش کنید، بلکه پیگیر شوید، شکایت کنید، مصر باشید که تحت تعقیب و پیگیری قرار گیرد.

لعن و صلوات:

لعن، لفظ نیست، بلکه دشمن‌شناسی است. لعن یعنی دور دانستن از رحمت خدا. لعن یعنی برائت خود از دشمن خدا، البته ممکن است با ذکر نام مصداق دشمن، مثل امریکا، انگلیس، اسرائیل، تکفیری، داعش و هر ظالم دیگری، به لفظ نیز بیان شود، اما به منظور لعن کسی، یا دعا برای نابودیش، صلوات نمی‌فرستند؛ بلکه همان لعن را بیان می‌کنند.

حالا این که قبل و بعد از هر دعایی، صلوات سبب استجاب بیشتر می‌شود، درست است، اما معنایش این نیست که مثلاً بگویند: برای نابودی استکبار و ظلم امریکا صلوات. یا برای نابودی داعش صلوات. این هم یک نوع اعوجاج طراحی شده به نظر می‌رسد.

بصیر و مراقب باشیم که بهترین عبادت است.

سوال ۱۸: می‌گویند چرا کسانی که این همه ظلم می‌کنند و شرارت می‌آفرینند و مفسدین فی الارض هستند عذاب نمی‌شوند و اصطلاحاً سنگ نمی‌شوند؟ (۳ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عذاب (در نتیجه‌ی کفر، شرک، الحاد، نفاق، ظلم و معصیت)، فعل خداست که بر اساس علم، حکمت، مشیّت و اراده‌اش محقق می‌گردد؛ لذا کار خدا و فعل خدا را فقط وقتی می‌توان پرسید «چرا نشد؟» که وعده داده باشد در زمان یا شرایط خاصی حتماً آن کار را انجام می‌دهد.

حال مگر خداوند متعال چنین وعده‌ای داده که هر کس کفر ورزید و یا ظلم کرد، حتماً در جا به زمین فرو رود و یا سنگ شود؟! اگر چنین وعده‌ای داده بود، ابتدا همان دستنی که شمشیر را برای جدا کردن فرق امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و ایجاد تفرقه در رأس اسلام بلند شده بود را به همراه صاحبش خشک و سنگ می‌کرد.

الف - البته هر کافر، مشرک، منافق، ظالم و اهل معصیتی، اگر در فرصتی که خداوند ارحم‌الراحمین داده است استغفار و توبه نکند، حتماً عقوبت دارد. چرا که در این نظام منسجم آفرینش، هیچ کاری بی‌نتیجه و بی‌بازتاب نمی‌باشد. منتهی نه تنها وعده نیامده که حتماً در همین دنیا و فوری عذاب می‌شوند، بلکه تصریح شده که "دنیا دار عمل است، نه دار مکافات"، چنانچه تصریح شده که "آخرت دار مکافات است، نه دار عمل".

ب - در عین حال، نتیجه، حساب، جزا و مکافات هر فعلی در ذات آن نهفته است، چنانچه در عالم طبیعت نیز آتش ذاتاً سوزاننده است و آب ذاتاً مرطوب است. از این رو فرمود: جهنم بر کافران محیط است و کسی که مال یتیم بخورد، آتش به شکم فرو برده است و ...؛ اما هر چیزی ظاهری دارد و باطنی، چنانچه هر کاری ظاهری دارد (عمل) و باطنی (نیت)؛ همان گونه که انسان ظاهری دارد (بدن) و باطنی (روح). حتی هر حرفی و سخنی ظاهری دارد (کلمات) و باطنی دارد (قصد گوینده).

پس اگر یکی مترجم بود و جمله‌ی عربی «اِنِّی اُحِبُّک»، یا انگلیسی «I love you»، یا آلمانی «Ich liebe dich» را ترجمه کرد به «من تو را دوست دارم» - و یا دیگری معلم بود و سر کلاس در درس دیکته به دانش آموزان گفت: بنویسید «من دوستت دارم» ...، با مفهوم، مقصود و روح همین جمله از سوی کسی که به محبوبش اظهار محبت و عشق کرده و می‌گوید: «من دوستت دارم»، بسیار متفاوت است.

ج - اما خداوند ارحم‌الراحمین، به انسان در این دنیا، تا زمان معینی مهلت می‌دهد که برگردد و اصلاح کند. اگر برگشت، آن گناه و حتی آثار آن گناه را می‌بخشد و حتی بیشتر، بلکه "سیئه" را مبدل به "حسنه" می‌کند، اما اگر برنگشت، عناد و لجاج کرد، کفر ورزید و دشمنی کرد، همان گناهش سبب خسران و عذاب بیشترش می‌گردد. ندیدیم کسی که نه تنها در پی کسب علم و معرفت نمی‌رود، بلکه اهل علم و دانش را نیز مسخره می‌کند، چه سان جهلش او را به قهقرا می‌برد و به هلاکت می‌اندازد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْضَةُ اللَّهِ وَمَنْ لَا يُشْعُرُونَ (العنكبوت: ۵۳)

آنها عجله در عذاب را از تو می‌خواهند، و اگر نبود مدت معینی (مقدرات)، حتماً بر آنها عذاب می‌آمد، و البته به ناگاه در حالی که غافلند عذابشان فرا خواهد رسید

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (الأعراف، ۱۸۲)

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به زودی آنها را اندک اندک از جایی که نفهمند (به هلاک دنیا و عذاب آخرت) غافلگیر می‌کنیم

ما فقط ظاهر را می‌بینیم، نه از دورن کسی خبر داریم و نه از باطن امور عالم و آثار آن چیزی می‌دانیم. از این رو بسیاری از رویکردها را نعمت شمرده و متعجب می‌گردیم که چرا کفار از آن برخوردارند؟! در حالی که چه بسا همان نعمت‌های ظاهری، اسباب نقت و عذاب بیشتر آنها باشد. مثل ثروت، قدرت، زیبایی، کثرت و ...، که موجب گمراهی، فلاکت و هلاکت بیشتر کفار و ظالمین گردید.

قَلَّا تُعْجِلُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (التوبه، ۵۵)

پس (فزون) مال‌ها و فرزندان‌شان تو را به شگفت نیارود؛ جز این نیست که خداوند می‌خواهد آنان را به وسیله (تحصیل و حفظ) آنها در زندگی دنیا عذاب کند و جان‌شان درآید در حالی که کافرنند

گاهی انسان از روی خدا ناباوری و بالتبع خود ناباوری و ضعف ایمان و توکل، و هم چنین از روی تبلی می‌گوید: چرا خدا دشمنان او را نابود نمی‌کند؟! مثل قوم موسی علیه‌السلام که به ایشان گفتند: تو با خدایت برو این شهر را تصرف کن و مردمش را که به جنگ آوری شهرت دارند، بیرون کن، تا ما وارد شویم. خدا نیز فرمود: پس چهل سال در صحرای سینا آورده پمانید.

ما، هلاک دشمنان، مستکبرین و ظالمین عالم را می‌خواهیم و خدا فرمود که هلاکت آنان را به دست شما قرار دادم [چرا که انسان خودش باید رشد کند]، اما وقتی انسان حال و حوصله جهاد نداشت، می‌گوید: چرا خدا آنها را عذاب نمی‌کند؟ پس خودش تحت سلطه‌ی ظالمین آواره‌تر می‌گردد وزیر پای آنان له می‌شود...

WWW.X-SHOBHE.COM

د - اما باید دقت نمود که "عذاب" نیز الزاماً طوفان نوح یا خشک و سنگ شدن انسان نیست، بلکه بدترین عذاب «استدراج» است، یعنی به تدریج و مرحله به مرحله عذاب می‌شود تا به عذاب اخروی برسد. چنانچه در عالم طبیعت نیز می‌گویند: «مرگ تدریجی به مراتب سخت‌تر از مرگ ناگهانی است».

به عنوان مثال: دروغ می‌گویند، خوشش می‌آید - غیبت می‌کند، شاد می‌شود - مرتکب زنا می‌شود، لذت می‌برد - مال حرام کسب می‌کند، احساس امنیت و غرور می‌کند ... اما آرام آرام به دورغ‌های بزرگتر، غیبت‌های بیشتر و مضرت، کسب حرام و رشوه و ربا و خوردن اموال مردم، زنا حتی محصنه و ... مبتلا می‌گردد و متوجه عذاب و هلاکت بیشتر خویش نیز نمی‌شود! به این می‌گویند: "عذاب تدریجی"، که به مراتب سخت‌تر از عذاب دفعی می‌باشد. چنانچه می‌فرماید:

«فَدَرَنِي وَمَنْ يُكَدِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (القلم، ۴۴)

ترجمه: پس مرا با کسانی که این حدیث را (قرآن را) تکذیب می‌کنند واگذار، که به زودی آنها را تدریجاً (به سوی عذاب و شقاوت ابدی) از آنجا که نمی‌دانند نزدیک می‌کنیم.

ه - پس در عین حال که خداوند ارحم الراحمین به هر شخصی و به هر قوم، ملت و جامعه‌ای تا حد معلوم و محدودی فرصت داده، و در عین حال که عذاب تدریجی نیز قرار داده، باید دقت کنیم که نوع عذاب در دنیا و آخرت، متناسب با جرم است، نه با انتخاب و یا تخیل ما و دیگران. و آن تناسب را نیز خداوند متعال بر نظام آفرینش حاکم کرده است.

از این رو، عذاب صرفاً بارش سنگ و آتش از آسمان، یا سنگ شدن انسان نیست، بلکه این همه جهل، ظلم، جنگ، خونریزی، تجاوز، چپاول، ناامنی، خیانت، فقر، بدبختی، از هم پاشیدن خانواده‌ها، مطرود شدن ارزش‌ها و جلوه‌ی ضد ارزش‌های اخلاقی و رفتاری، پاشیده شدن خانواده‌ها، کثرت فرزندان زنا و ... همه عذاب است.

منتهی اگر به آنها گفته شود که این عذاب همان کفر و شرک و نفاق شماسست - این عذاب بی‌ایمانی است - این عذاب اطاعت نکردن است - این عذاب بی‌بصیرتی و اراده‌ها و انتخاب‌های غلط خود شماسست - این عذاب بندگی فراعنه‌ی نفس و فراعنه‌ی بیرونی است - این عذاب عدم پذیرش ولایت انسان کامل است و ... باور نمی‌کنند و چه بسا بخندند یا مسخره هم بکنند، که این خود عذابی بالاتر است. به تدریج از معصیت به سوی انکار و از انکار به سوی تمسخر می‌روند:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَاكُ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (الرّوم، ۱۰)

ترجمه: سپس عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام دادند (معصیت)، این شد که آیات خدا را تکذیب کردند (انکار) و آنها را مسخره می‌کردند (استهزاء).

سوال ۱۹: اخیراً باب شده که در فضای مجازی، به کاربران ارزشی و بسیجی و مدافع نظام و احکام اسلام، بگویند "تندرو"، و رفتارهای آنها را به داعش تشبیه می‌کنند چونکه به احکام اسلام پایبند هستند ... لطفاً پاسخی محکم که ما را در راه دفاع از ارزش‌ها بیشتر پایبند کند بدهید. (۴ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چطور شد که عدم پایبندی به ارزش‌ها، متقابلاً پایبندی به جهالت قدیمی، تعصبات ارتجاعی در کفر و فساد، دیکتاتوری در تحمیل نظریات و خواسته‌هایشان، لجاج در فسق و فجور و جنایاتشان ...، هیچ کدام "تندروی" نیست، اما پایبندی به ارزش‌ها، تندروی است؟!

تهمت، دروغ، افترا، شایعه‌سازی، جوسازی، تخریب شخصیت و ...، اخیراً باب نشده است؛ بلکه این یکی از شیوه‌های قدیمی در جنگ نرم، توسط دشمنان جاهل، عنود و لجوج و بندگان هوای نفس و طواغیت، در مقابله با مؤمنین بوده، هست و خواهد بود. بایکوت کردن با انگ و تهمت جدید نیست، بلکه اخیراً فقط امکانات و تجهیزات الکترونیکی، سبب فراقکنی بیشتر شده است. یک نفر جمله‌ای می‌نویسد و به هزار نفر می‌فرستد و همه گمان می‌کنند که هزار نفر آن را گفته‌اند.

الف - هیچ پیامبری نیامد، مگر آن که او را به انواع تهمت‌ها متهم کردند و از آن بابت به تمسخرش گرفتند.

حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را گفتند که قصد دارد فرهنگ ملی و دین آباء و اجداد قوم را از زمین ببرد و خودش حکومت کند. به حضرت موسی (علیه‌السلام) گفتند که ساحر بزرگ و معلم ساحران است و چون قدرت بدنی دارد، زور هم می‌گوید ...، بیشترین تهمت‌ها به حضرت خاتم‌الانبیاء، محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بود که او را ساحر، شاعر، مجنون، قدرت‌طلب، بدون نسل و ... خواندند؛ و همین‌طور هیچ یک از اهل بیت (علیهم‌السلام)، اولیاء‌الله و مؤمنین نبودند که هدف این افتراها قرار نگرفته باشند. کار اینها دروغ، تهمت، افترا، تحقیر و مسخره کردن است. تا جایی که خالق و پروردگار عالم، در مورد آنان می‌فرماید:

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، ۳۰)

ترجمه: ای افسوس بر این بندگان که هیچ فرستاده‌ای برای آنها نیامد مگر آن که او را مسخره می‌کردند.

ب - دین، اعتقادات، پایبندی به ارزش‌ها، اسلامیت و انسانیت ما به خاطر تعریف و تمجید دیگران نیست که با مسخره کردن آنها دچار تزلزل گردد. بلکه مبتنی بر "شناخت عقلی و قلبی" و مستدل به دلایل عقلی و مستند به وحی است. پس بدیهی است که هیچ دروغ، تهمت و تمسخری، نفی‌کننده‌ی دلایل عقلی نمی‌باشد و نه تنها در مؤمن سبب تزلزل نمی‌گردد، بلکه سبب اطمینان بیشتر و ثبات قدمش می‌گردد.

ج - روش و شیوه‌ی جاهلان، کافران، ظالمان و جنایتکاران این است که اولاً همیشه چهره‌ی کریه خود را پشت نقاب‌های زیبا و همه‌پسند پنهان می‌کنند؛ و ثانیاً آنچه خود هستند و می‌کنند را به دیگران نسبت می‌دهند. چنانچه شاهدیم، خودشان فاسد هستند، اما خود را "اصلاح‌گرا" می‌خوانند - خودشان دیکتاتورند، اما خود را "لیبرال دموکرات" می‌خوانند - خودشان تروریست هستند، اما خود را اهل مبارزه با تروریست می‌خوانند - خودشان

امام خمینی رحمة الله علیه:

«سلاح تبلیغات، بُرنده‌تر از سلاح جنگ است»

قوی‌ترین سلاح کفار و دشمنان اسلام و مسلمین و هر انسان ارزشمندی، ضد تبلیغ است که این سلاح، با دروغ، تهمت، شایعه و مسخره کردن مسلح می‌شود. اولین شاخصه یک موحد، مؤمن و مسلمان نیز این است که از سرزنش و مسخره کردن آنان، هیچ نگرانی و خوفی ندارد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُمْقٍ أُجْلِفَةٍ أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَجَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (المائدة، ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش‌گر

امام سجاد علیه‌السلام: خدای را سپاس که دشمنان ما را از احمق‌ها قرار داد.

هر گاه به نیروهای ارزشی و شها، تهمت‌هایی چون: تندرو، افراطی، تروریست، داعشی و ... می‌زنند، از سویی به قیاحت این اندیشه‌ها و رفتارها اذعان می‌کنند و از سوی دیگر خودزنی می‌کنند، چون همگان منشاء این جهالت‌ها، و عوامل اصلی این ظلم‌ها و جنایات و نوکران آنها را به خوبی می‌شناسند.

القاعده‌ای‌ها، داعشی‌ها و مثل آنان، نیروهای دست‌پرورده‌ی همین لیبرال دموکرات‌های ضد ارزش هستند و در خدمت به آنها، به تسلیحات آنان مسلح می‌باشند و به انواع تاکتیک‌ها و تکنیک‌های خودشان تأسی و توسل دارند.

داعش را آوردند، تا اذهان عمومی

این صحنه‌ها را فراموش کنند



www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

مرتجع هستند، اما خود را روشن فکر و دیگران را مرتجع می نامند - خودشان جاهلند، اما همگان را احمق می دانند و ...

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (البقره، ۱۱)

ترجمه: و چون به آنها گفته شود: در روی زمین فساد نکنید گویند: جز این نیست که ما اصلاح گریم.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ»

(البقره، ۱۳)

ترجمه: و چون به آنها گفته شود: شما نیز مانند [سایر] مردم ایمان بیاورید، گویند: آیا ما هم مانند کم خردان ایمان بیاوریم؟ بدان که آنان خود کم خردانند، اما نمی دانند.

کیست که نداند خودشان داعشی هستند؟

آنچه تحت عناوینی چون: وهابی، سلفی، تکفیری، داعشی و ... ظهور و بروز پیدا می کند، اسم‌هایی هستند بر جریان‌هایی که همیشگی تاریخ پیدا شده اند و هر گاه نامی به خود گرفته اند.

دست کم مطالعه تاریخ یکی دو قرن اخیر نباید برای اینان دشوار و سخت باشد. جنگ‌های صلیبی - جنگ جهانی اول - جنگ جهانی دوم - جنگ ویتنام - اشغال نظامی و تروریستی سرزمین فلسطین و بیش از ۸۰ سال جنگ با آنها - آپارتاید وحشیانه به ویژه در آفریقای جنوبی - تحمیل جنگی ۸ ساله بر ایران - نمایشنامه‌ی ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن اشغال افغانستان - قصه‌ی کودکانه‌ی برخورداری صدام از سلاح‌هایی که آمریکا و اروپا را تهدید می کند و اشغال نظامی عراق به این بهانه - انجام ترورها و انفجارهای کور در افغانستان و عراق به منظور القای ضرورت دوام حضور نظامیان غربی و استمرار سلطه - روی کار آوردن السیسی در مصر با کودتای نظامی، پس از قیام مردم؛ مانند کودتای ۲۸ مرداد در ایران - قانونی کردن شکنجه و ترور توسط مأموران سیا و پنتاگون و سازمان‌های جاسوسی انگلیس - تأسیس زندان‌هایی چون ابوغریب و گوانتانامو، که خدا می داند چه زندان‌های ناشناخته دیگری وجود دارد [چنانچه در فیلم‌های هالیوودی نشان می دهند که زندان‌های مخوف تری در زیر کشتی‌های بزرگ دارند] - قانونی کردن بازداشت، ربایش یا ترور اتباع دیگر توسط آمریکا و انگلیس در جهان - کشتار مسلمانان بوسنی - کشتار مسلمانان میانمار، کشتار کودکان فلسطینی و غزه - بیمار، مسموم، نازا و مبتلا کردن مسلمانان جهان به انواع بیماری‌های مرگ‌زا و یا نسل کش، در جنگ‌های بیولوژیکی (Bioterrorism) و ... - کدام یک توسط مسلمانان ارزشی انجام شده و در کدام یک آمریکا و انگلیس و متحدان و نوکران آنها نقش مستقیم نداشته اند؟!

چه کسی نمی داند که وهابیت، سازمان‌های تروریستی چون: کومله یا منافقین در ایران، و طالبان، القاعده، تکفیری، داعش و ... در جهان اسلام را آنها تأسیس کرده اند؛ آنها تجهیز کرده اند، آنها آموزش داده اند ... و همه عمال آنها هستند؟! از این روست که تا کنون نیز جز مسلمان‌گشی، هیچ کاری نکرده اند.

سپاه، بسیج و کلیه نیروهای ارزشی:

البته که باید نظام جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه، ارتش، سپاه و بسیج ولایی و بالاخره مردم مسلمان و یا غیرمسلمان، اما غیور ایرانی که پایبند به ارزش‌های دینی، اخلاقی، انقلابی، ملی و ... هستند دشمن باشند.

اساس دشمنی آنها در اصل با تمامی "ارزش‌هاست، نمی بینید که حتی در تئوری‌ها، نظریه‌ها و حتی دروس دانشگاهی، کلیه ارزش‌های دیگران را نفی می کنند، در عین حال بی ارزشی خود را به عنوان "تنها ارزش" القاء کرده و قابل توجه و تبعیت می خوانند و نامش را نیز "لیبرالیسم یا دموکراسی" می گذارند؟!!

از این رو ارزشمندان را نیز بر نمی تابند، چرا که در مقابل جهالت، ظلم، استکبار و سلطه‌ی آنان ایستادگی می کنند.

سوال ۲۰: در مقاله‌ای منسوب به ژیک، درباره مسأله جنسیت، این ایده مطرح می‌شود که "اسلام از تصور حضور دو نامحرم در خلوت، بدون انجام عمل منجر به لذت جنسی، ناتوان است..." (۶ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معمولاً از خودشان نظری می‌دهند، آن نظر را به اسلام منسوب می‌کنند و سپس آن را نقد می‌کنند.

"تصور" کار ذهن است، نه کار یک "دین الهی"؛ و البته اکثر قریب به اتفاق مکاتب، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های غیرالهی [ایسم‌ها، با اسم‌های گوناگون]، مبتنی بر "تصور، ظن و گمان" می‌باشد.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (النجم، ۲۳)

ترجمه: اینها نیستند مگر نام‌هایی که شما و پدران‌تان آنها را نامیده‌اید و خدا هیچ حجتی [دلیل، برهان، سلطه‌ای] بر آنها نفرستاده است. **آنان جز از گمان و هواي نفس خویش پیروی نمی‌کنند**، در حالی که از سوی پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

*- منتهی دین اسلام، حساب تصورات و احتمالات "انسان" را نیز کرده و احکامش را بیان نموده است. چرا که اسلام دینی برای کمال انسان است و قرآن کریم کتاب "انسان‌شناسی" می‌باشد.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانبیاء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما (بحث از خود شما) در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟

الف - خداوند علیم و حکیمی که انسان را خلق کرده است، آعلّم است به این که در میان محبت‌های دنیوی، بعد از "حبّ حیات"، هیچ محبت و کشش‌ی شدیدتر از "شهوت جنسی" برای انسان وجود ندارد و بالتبع پس از لذت حیات «بودن»، هیچ لذتی بالاتر و شدیدتر از لذت جنسی برای او وجود ندارد که ارضای طبیعی‌اش با "جماع" بین زن و مرد محقق می‌گردد و غیرطبیعی‌اش با استمناء، لواط، مساحقه، وطی حیوانات و ... صورت می‌پذیرد. حلالش با ازدواج بین زن و مرد حاصل می‌گردد و حرامش با "زنا" یا

ب - شدت حبّ حیات، برای انگیزه‌ی "بودن و شدن" به انسان داده شده است و اولین زیرمجموعه‌ی آن نیز حبّ شهوت جنسی است که برای شدت انگیزه در تولید نسل و تداوم بقا به انسان داده شده است؛ اما انسان می‌تواند از هر نعمتی سوء استفاده کند. چنان‌چه چشم برای دیدن مادی و شکوفایی بصیرت عقلی و روحی داده شده است، اما انسان می‌تواند "حرام" ببیند و چشم بصیرتش را مستور یا حتی کور کند؛ و همین‌طور است دیگر امیال و اعضا.

ج - از جمله ویژگی‌های انسان (زن و مرد)، ذهن متصور اوست که اگر کنترل نشود، بسیار "هرزه‌گرد" نیز هست. هر آنی به صد جا پرواز می‌کند

خالق حکیم که هادی است، خود میل شدید به شهوت جنسی [که همیشه با مُاد "زن" مطرح می‌شود] و هم چنین میل شدید به قدرت و ثروت را انسان قرار داده و باید‌های چگونگی حفظ و استفاده از آنها را نیز بیان داشته است. آیا این کمال قابل اشکال است؟!

رُئِنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِئَةِ وَالخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ (آل عمران، ۱۴)

محبت مشتهیات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آنکه اینها وسیله برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست

مولی نظر علی طالقانی رحمة الله علیه
(متوفی ۱۳۰۶ ق)

کتاب "کاشف الأسرار، ج ۲، ص ۴۸"

بعد از محبت حیات دنیا، محبت صحت (سلامت) است و از لوازم بلاواسطه او است و بر مابقی مقدم است، زیرا که جمیع لذایذ دنیا بسته به صحت است؛ و بعد از او اعظم شهوات، **شهوت جماع** است، چنان‌چه گفتیم سرّ ایجادش بقای نوع انسان است ... لذا نقل از نبی (ص) است: "مایوس می‌شود شیطان از بنی آدم، مگر وقتی که بیاید ایشان را از جهت زنان. یعنی دام فریب آخر او "زن" است...

می‌بینی جوانان چگونه چشم از مال و خویشان و پدر و مادر، به جهت زنان بپوشند؟ بین که این همه غزل و هزلیات که شعرا می‌سازند، به همین مطلب و لوازم آن، از شراب و شمع و مجلس تعلق دارد.

هرگز شنیده‌ای که کسی به جهت محبت مال، یا فرزند، یا لباس، یا صوت خوب، عاشق و معجون باشد؛ ولیکن به جهت ما نحن فیہ (آن چه در موردش بحث می‌کنیم)، چه کتاب‌های ساخته و چه مجلدات پرداخته؟ از لیلی و معجون و بهرام گلندام ... و شیرین و فرهاد.

آیا نخوانده‌ای سوره یوسف را که زنان مصر چه کردند؟ «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْرَهُهُ وَقَطَمْنَ أُيُوبَ» چون دیدند یوسف را، بزرگ شمردند او را و بریدند دست‌های خود را...

اگر حکیمی مردم را دز مقدمات مفسده یا هلاکت برحذر داشت، یعنی توان تصور هلاک نشدن آنها در معرکه را ندارد؟!

www.x-shobhe.com

و هیچ کس هم نمی‌تواند بازش دارد. حتی می‌تواند در ذهنش خدا را "مجسم" کند و برایش بدن و دست و پا فرض کند - می‌تواند در ذهنش دزدی کند و یا آدم بکشد - با این و آن هم‌خوابی کند و یا حتی به نوامیس دیگران تجاوز کند و ...؛ آیا غیر از این است؟ و دقت کنیم که باورها و سپس عمل‌ها از همین ذهنیت‌ها نشأت می‌گیرند. مگر در یهودیت، مسیحیت و حتی اسلام این تیمیه و وهابیت، برای خدا جسم قائل نشده‌اند؟ مگر انسان وقتی یک میل را مکرر و مستمر متصور شود، آرزوی تحققش در او ایجاد نمی‌شود و به دنبال آن نمی‌رود؟

د - حال باید در این مملکت وجود، عقل، فطرت، غریزه، امیال، شهوات، ذهن، تصور، خیال و ... همه در اختیار و کنترل حاکم (انسان) باشد تا بتواند با هدفمندی، نظم، برنامه‌ریزی، جلوگیری از تشتت، تنش، ممانعت از ظلم یک قوا به قوای دیگر ...، و در نتیجه استقرار "قسط" در وجود خود رشد کند تا بتواند در حیات اجتماعی نیز به "قسط" عمل نماید. همه‌ی دین برای همین است. چنانچه فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... - به راستی [به درستی که ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان [حق و باطل] نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف برخیزند ... / (الحديد، ۲۵)».

خب، چه باید کرد؟ آیا فقط باید گفته شود که خطا، اشتباه و گناه نکنید، یا باید گفته شود حتی از بسترسازی، زمینه‌سازی و مقدمات گناه نیز پرهیز کنید.

مثال: اگر شما صاحب یا رییس یا مسئولی در حفظ یک کارگاه با مواد قابل اشتعال باشید، فقط به زیرمجموعه می‌گویید: "اینجا را به آتش نکشید؟"، یا تمام احتمالات آتش گرفتن را نیز گوشزد می‌نمایید و می‌گویید: «مراقب باشید حرارت این محیط بیش از حد بالا نرود - هیچ شعله‌ی کم یا زیادی به این محوطه نزدیک نشود - اینجا کسی سیگار نکشد - جرقه‌ای زده نشود - مواد شیمیایی مؤثر در یک‌دیگر جدا و دور از هم انبار شود - به هنگام استفاده، با دقت و درست استفاده شود و ...»؟

حال آیا می‌توان گفت: «این آقای مالک یا مدیر مسئول، از تصور نزدیک هم بودن آتش و مواد آتش‌زا ناتوان است»؟!

اگر شما مسئول بهداشت و سلامت یک عده باشید، فقط به آنها می‌گویید: "مراقب باشید که سکتی قلبی یا مغزی نکنید و سرطان نگیرید؟"؛ یا تمامی زمینه‌ها و علل و بسترهای احتمالی آن را نیز در نظر گرفته و گوشزد می‌کنید؟

نتیجه: پس خداوند متعال در تکوین (خلقت) این میل شدید (شهوت جنسی) را قرار داده است و در تشریح (قوانین)، حتی احتمالات احتراق را نیز بیان داشته است. چنانچه میل به ثروت، قدرت، اولاد و ... را نیز قرار داده است، و قوانین مفید واقع شدن آنها و عوامل مضر شدن آنها را نیز بیان داشته است.

پس می‌فرماید: مردان مؤمن، هیزی نکنند - زنان مؤمنه چشم‌چرانی نکنند - خود را با تصاویر زنده و غیرزنده تحریک نکنند - شهوترانی با نامحرم را در ذهن و خیال تصور نکنند - در جایی که رفت و آمدی نیست، با هم خلوت نکنند - یک‌دیگر را لمس نکنند و ...؛ چرا که اینها همه ایمان‌سوز است. اینها همه بسترهای اشتعال‌های انسان‌سوز و جامعه‌سوز است. آیا اکنون در عالم چنین نیست؟! آیا این توجه، از جامعیت و کمال دین نیست؟

پس بحث این نیست که اگر دو نامحرم با هم در اتاقی تنها بودند، حتماً با هم آمیزش می‌کنند و ما مسلمانان نمی‌توانیم تصور کنیم که دو نامحرم در فضایی تنها باشند و فساد نکند؛ چه کسی این را گفته است؟ بلکه بحث این است که از زمینه‌سازی، بسترسازی، مقدمه‌سازی و ... اجتناب کنید. خب این که توصیه‌ای بسیار عليمانه و حکیمانه است.

سوال ۲۱: اگر قرار است مکتب امام حسین (ع) احیا بشه، بهتر نیست به جای روضه و گریه فقط سخنرانی و بحث بشه؟ ذکر مصیبت چه کارایی داره؟ (۷ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این «به جای»، از آن ترفندهای ظریف دشمن است. دائم می‌گویند: "آیا بهتر نیست به جای این کار، آن کار را بکنیم؟!" و ما باید دقت کنیم که تمامی این "به جای"ها، نوعی تجزیه، جهت تحلیل قوا و تضعیف است.

الف - خداوند متعال هر ویژگی، توان، استعداد و ابزاری که به انسان عطا نموده، لازمه‌ی رشد و کمال او می‌باشد. لذا هر کدام کارایی‌ها و آثار خاص خود را دارند. پس اگر هر کدام تعطیل شوند و "به جای" دیگری مورد استفاده قرار گیرند، نقص حاصل شده و مقصد محقق نمی‌گردد. با چشم نمی‌توان شنید و با گوش هم نمی‌توان دید.

ب - خالق علیم و حکیم، به انسان "عقل و قلب" داده است. هر کدام جایگاه، کارایی و نقشی دارند و سبب رشد کمالی می‌شوند و از هیچ کدام نیز کار دیگری بر نمی‌آید.

عقل برای تفکر، شناخت و تدبیر است، قلب هم برای فهم، عشق و تنفر است. انسان نمی‌تواند به جای عقل، با قلبش تفکر و تدبیر کند و به جای قلب، با عقلش عشق بورزد یا متفر شود؛ و اگر یکی از آنها را تعطیل کند، تجزیه و ناقص شده است و اگر هر یک را به جای دیگری بگذارد، هر دو را تعطیل کرده است.

مثال:

آیا می‌توان گفت: فقط قلب و عشق اهمیت دارد. انسان باید فرزند خود را دوست داشته باشد و دیگر در مورد تربیت، سلامت و سرنوشت او تفکر و تدبیر نکند؟!

آیا می‌توان گفت: فقط تعقل و تفکر اهمیت دارد. انسان باید برای اداره‌ی کانون خانواده خود، تفکر و تدبیر کند و دیگر عشق و محبت، که ایثار از توابع آن است، لازم نیست؟!

*- پس چرا نوبت به اسلام، اهل عصمت (علیهم‌السلام)، قرآن کریم و شناخت و محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) که می‌رسد، یک عده می‌گویند: "عشق لازم است و تفکر نمی‌خواهد"، یک عده هم می‌گویند: "به جای عشق ورزیدن، باید فقط مطالعه و تفکر نمود؟!"

*- تعطیل عقل و تفکر و یا قلب و محبت و عاطفه، که تجزیه و مثله کردن انسان است، در کجا محقق شده که اصرار دارند در مسلمین محقق گردد؟!

ج - با مطالعه در آیات قرآن کریم، مشهود می‌گردد که به هر دو نعمت "عقل و قلب" تصریح و تأکید دارد. از یک سو با بیان دلایل، بیته‌ها و شواهد، دعوت به تعقل، تفکر، تدبیر و عبرت کرده است و از سوی دیگر، به "حبّ و بغض" در راه خدا و یا در راه نفس اماره و غیر راه خدا، توجه و تذکر داده است.

کار عقل، شناخت، تفکر و تدبیر است. با دلایل عقلی، قبول یا رد می‌کند، اما نمی‌تواند مهر بورزد یا متفر شود. کار قلب، "حبّ و بغض" است. عشق یا تنفر می‌ورزد، اما نمی‌تواند تفکر و تدبیر کند. پس، برای رشد و کمال انسانی، هر دو لازم است و هر یک کارایی خود را دارند.

اگر عزیز کسی می‌برد و یا کشته شود، چه کار می‌کند؟ آیا فقط تفکر و تدبیر می‌کند که او که بوده چه شد؟ چرا شد؟ حال من باید چه کنم؟ یا فقط می‌نشیند و با ماتم، زانوی غم بغل می‌گیرد و اشک می‌ریزد؟ یا هر دو؟

حضرت زینب علیها السلام که مشهور به "مقبله‌ی عرب بود و آن چنان عاشق خدا، اسلام، قرآن و امام حسین علیه السلام بود، چه کرد؟ آنجا که عقلانیت لازم بود، برادر را در گودال رها کرد و به سوی امام زمانش (حضرت سجاد علیه السلام) شتافت و آنجا که ذکر محبوب به میان آمد، در میان دوست و دشمن، در خلوت و جلوت، با ذکر مصیبت گریست.

بیان‌دهیم که چرا خداوند هادی، اجر رسالت را در شناخت اهل بیت علیه السلام نرمود، بلکه در "مودت" آنها قرار داد و فرمود: **قُلْ أُو۟س۟مَاتُکُمْ عَلَی۟هِ أَج۟رٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی۟ الْقُر۟بٰی**؟ آری، شناخت مقدم بر محبت است، اما انگیزه‌ی حرکت، مودت و عشق و محبت است.

به گرایش‌ها، کشش‌ها، تبعیت‌ها و تقلیدهای باطل مردمان جهان و دعوت به آنها توجه کنید؛ آیا ریشه در "شناخت و عقلانیت" دارد، یا در میل، رغبت و محبت؟ آیا در تبلیغات بر معرفت و شناخت آنها تکیه می‌شود و یا بر امیال و دوست‌داشتنی‌های آنان؟

دشمنان می‌خواهند، اساساً اسلام نباشد و اگر چاره‌ای نیست و نزدیک به دو میلیارد مسلمان وجود دارد، مایلند یا در اسلام و مسلمانی آنها تعقل، تفکر و تدبیر، نباشد و یا اسلامی خشک، متعصب، بی‌عاطفه، بی‌محبت، بی‌تنفر، بی‌انگیزه و در نتیجه بی‌تحرك باشد.

عقل حکم می‌کند که "انسان عاشق" است و بالتبع "تنفر" هم دارد. اما "عشق ورزیدن" کار قلب است.

عقل، حق و باطل را می‌شناساند، اما طرفداری یا مخالفت، کار قلب است.

مخالفان و دشمنان، دوست ندارند که "محبت و تنفر" مسلمانان و از جمله "شیعیان" و به ویژه نسبت به اهل بیت (ع)، ظهور و بروز علنی و عمومی داشته باشد.

د - هر جا "شناخت" لازم باشد، به قرائت و تلاوت قرآن، کسب علم، مطالعه، اندیشه و بصیرت تصریح کرده است، و هر کجا که حرکتِ درست، بر اساس شناخت صحیح لازم باشد، "محبت" را عامل انگیزه‌ی حرکت برشمرده است، چرا که مکرر بیان شد: "انسان به دنبال محبوب می‌رود، نه معروف (شناخته شده). یعنی به دنبال چیزی یا کسی می‌رود که آن را دوست دارد، نه چیزی یا کسی که آن را می‌شناسد. ابلیس هم خدا را می‌شناخت، اما نفس خود را بیشتر دوست داشت. بسیاری از مردم، خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را می‌شناسند و خوب هم می‌شناسند، اما علایق دیگر مانع پیروی و تبعیت آنها شده و می‌شود.

از این رو در کلام الله شاهدیم که دلایل متفاوتی برای شناخت توحید و معاد و نیوت اقامه می‌شود، اما وقتی دعوت به حرکت می‌کند، «محبت» را شرط و عامل شمرده و می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي - بگو اگر خدا را دوست دارید، پس، از من تبعیت کنید» و حتی سبب مغفرت خود را نیز «محبت» متقابل بیان می‌دارد: «يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. / (ال عمران، ۳۱)».

ه - بدیهی است که نمود "حبّ و بغض"، شادی و ناراحتی است که به شکل غم، ماتم ... بروز می‌کند و در هنگام شدتش، با ذکر مصیبت یا گریه و تعزیه، توأم می‌گردد.

ه/۱: این محبت و عاطفه به محبوب (هر کس یا هر چیزی که باشد)، با "ذکر = یادآوری"، ظهور و قلیان می‌یابد و در خود یا دیگران مؤثر است. چنانچه فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - برای یاد من اقامه‌ی نماز کن».

چنانچه وقتی می‌خواهید خوشحالی یا غم خود را به دیگران منتقل کنید، استدلال عقلی نمی‌آورد، بلکه حوادث مورد نظر را بازگو می‌کنید. از نعمات، نعمات و خاطره‌های شیرین و تلخ می‌گویید.

حال اگر این ظهور عمومی باشد، حفظ شعائر باشد، و آن هم در فاجعه‌ی کربلا باشد، تأثیرش در خود و دیگران به مراتب بیشتر می‌شود و سبب مقابله‌ی مخالفان یا دشمنان به اشکال مختلف می‌گردد.

پس مراقب باشیم که نه "عقل" را به جای "قلب" بگذاریم و نه هیچ کدام از این دو بال رشد و کمال را ناکارآمد و تعطیل کنیم.

عشق و محبت و بالتبع آن تنفر، اساس نظام آفرینش و هدایت است. قواعدی هم دارد، از جمله آن که "عاشق همیشه مایل به لقای محبوب است" و "دوری و نزدیکی محبوب، سبب سرور یا حزن معشوق می‌گردد" و دیگر آن که "انسان به سوی معشوق می‌شتابد".

مرتبط:

* [تاکتیک «به جای»، عامل اصلی در ایجاد هر انحراف، اعواج و ریشه‌ی هر دعوائی است.](#)

* [در وایر و فضای مجازی شایع شده: آیا بهتر نبود به جای هزینه برای عزاداری و گریاندن، دل بنیمی را شاد می‌نمودیم، به جای نذری، به زلزله زده‌ها و ... کمک می‌کردیم؟](#)



واژه "إله" برای غیر "الله جل جلاله"
 أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ
 وَكَيْلًا (الفرقان، ۴۳)
 آیا دیدی کسی را که خدای (إله) خود را هوای
 (نفس) خود گرفته؟ آیا تو کارساز او (در
 هدایت یا حفظ از عذاب آخرت) خواهی شد؟

واژهی "ولی" برای "الله جل جلاله" و "طاغوت"
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
 النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ
 مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
 فِيهَا خَالِدُونَ (البقره، ۲۵۷)
 خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند.
 آنان را از تاریکیها به سوی روشنائی به در می‌برد
 . و [الی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان
 طاغوتند، که آنان را از روشنائی به سوی تاریکیها
 به در می‌برند. آنان اهل آتشد که خود، در آن
 جاودانند.

واژهی "امام" برای پیشوایان حق
 وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ
 الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا
 عَابِدِينَ (الأنبياء، ۷۳)
 و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما
 هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای
 نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی
 کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

واژهی "امام" برای پیشوایان باطل
 وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا
 يُنصُرُونَ (القصص، ۴۳)
 و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند
 گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

هر پیام‌آوری، پیامبر یا پیغمبر است، منتهی مهم
 است که "نبی الهی" است یا خیر؟
 هر پیشوایی، امام است، منتتهی مهم است که
 پیشوای حق و به سوی حق است، یا باطل و به
 سوی باطل؟
 عرف نیز تا وقتی معتبر است که در چارچوب
 فرهنگ دینی باشد، نه عاداتها و سنن "من
 درآوردی" یا آداب و رسوم اجدادی.

حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، "امام" و رهبر
 این جامعه است، چه او را "امام" بخوانند، یا حتی
 مثل برخی از حسودها، فقط "سید علی" بگویند.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۲: در مورد به کاربردن یا نبردن واژه "امام" برای حضرت آقا (امام
 خامنه‌ای) گفتم: "لفظ امام به معنای پیشوا و رهبر است و چطور به
 پیش نماز مسجد می‌گوییم امام جماعت، پس چرا به رهبری جامعه
 مسلمین نباید بگوییم امام؟" ایشان پاسخ داد: "آیا می‌توان به کسی که
 پیامی را جا به جا می‌کند گفت پیامبر یا پیغمبر. شاید در معنای لغوی
 ایرادی نداشته باشد، اما عرف و مفهوم این اجازه را به ما نمی‌دهد.
 (کارشناسی فناوری اطلاعات) (۷ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چند نکته در این بحث حایز اهمیت و لازم به توجه است:

الف - به ولی فقیه در یک نظام اسلامی، "امام" گفته شود یا نشود،
 "امام" هست. چرا که پیشوایی دینی و جامعه دینی را بر عهده دارد.
 چنانچه امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) را امام، امیرالمؤمنین و
 خلیفه‌الله بخوانند یا نخوانند، فرقی نمی‌کند، ایشان چنین هستند.

ب - در عین حال که در مواضعی الفاظ، واژه‌ها و القابی که مردم یا
 عده‌ای از آنها خطاب می‌کنند، مهم نیست و اصل این است که در
 اعتقاد و عمل او را "امام" می‌دانند و از او تبعیت می‌کنند یا خیر؟ اما هر
 کجا که بحث از جایگاه و موقعیت است، این القاب در درجه‌ی والایی از
 اهمیت قرار می‌گیرد، چرا که هر کدام معنایی داشته و مفهومی را
 منتقل می‌کنند. همه‌ی انحرافات نیز از "بدلسازی" مصادیق کاذب برای
 این معانی شکل می‌گیرد.

از این رو در قرآن کریم ملاحظه می‌کنیم که از یک سو به نبی‌اش
 می‌فرماید بگو من بشری مثل شما هستم، از سوی دیگر می‌فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ
 اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده‌ی خدا و
 خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

یعنی اگر چه او یک بشری مانند دیگران است و نامش نیز
 محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، اما بدانید که در مقام و جایگاه، او مثل شما و
 پدران شما و ... نیست، بلکه اولاً نبی است که رسول شده و ثانیاً
 آخرین انبیا و بالتبع آخرین رسل الهی است، پس باید اطاعت شود. «وَ
 مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... - و هیچ پیامبری نفرستادیم
 مگر برای آن که به فرمان خدا فرمانش برند. / (النساء، ۶۴)»

ج - وقتی سخن از "نبی"، "رسول"، "امام" و "ولی"، در فرهنگ
 اسلامی مطرح می‌شود، هیچ معنا ندارد که ما "عرف" را جایگزین
 فرهنگ قرآن و حدیث نماییم.

در فرهنگ قرآنی، هم به "امام حق"، امام اطلاق شده است و هم به
 "امام باطل" - هم به خدا "ولی" اطلاق شده و هم به رسول خدا (صلی‌الله-
 علیه‌وآله)، هم به اولی‌الامر الهی و هم به طاغوت و طواغیت.

"إله"، اسم و نام الله جلّ جلاله است، اما می‌فرماید: برخی از مردم چیزهای دیگر و حتی مجسمه، بت، طاغوت یا حتی هوای نفس خود را "إله" می‌گیرند.

پس معنا ندارد اگر گفته شود که چون ما موحد، مسلمان و شیعه هستیم، خدا و پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را "ولی" می‌دانیم، عرف به ما اجازه نمی‌دهد که برای غیر آنها نیز همین واژگان را به کار ببریم و یا به غیر خداوند متعال، "إله" بگوییم.

د - در خصوص لفظ پیامبر نیز همین‌طور است. هر کس که پیام آورد، پیامبر آن پیام‌دهنده می‌شود. مگر در همین عرف امروز نیز به نام‌رسان و یا آورنده‌ی پیام دیگری، پیام‌رسان یا به تعبیر دیگر "پیام‌آور یا پیامبر" نمی‌گوییم؟ مگر واژه‌ی "اخبار" برای بخشی از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی که وقایع و حوادث را به اطلاع می‌رساند، در برخی از کشورهای عرب زبان، "نبأ" یا جمع آن "انباء" نمی‌باشد.

نتیجه: پس اگر چه گاه روی کلمه و واژه هیچ تعصبی نیست، اما روی معنا و مفهوم مصداق آن، اصرار و تأکید است.

مهم است بدانیم که شخص "نبی = پیامبر"، "رسول = فرستاده"، "ولی = سرپرست دوست" و "امام = رهبر و پیشوا"؛ از سوی کیست؟ از که خبر آورده؟ نماینده کیست؟ چه خبر یا پیامی آورده؟ به چه و کجا دعوت می‌کند؟! خدا، یا غیر خدا - معاد یا دنیا - حق یا باطل - نور یا ظلمت - الله جلّ جلاله، یا طاغوت؟

پس این که برخی اصرار دارند که به شخصیت‌هایی چون امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) یا آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، "امام" گفته نشود و برای آن، انواع و اقسام دلایل غیر قابل قبول می‌آورند، اغلب به خاطر این است که نه تنها ایشان را به "امامت = رهبری و ولایت فقه و فقیه" قبول ندارند، بلکه می‌خواهند دیگران نیز آنها را در این مقام نبینند و چنین خطاب نکنند، تا بتوانند "امام باطل" را به جای "امام حق" بدل بزنند. تا وقتی اذهان عمومی جامعه‌ی اسلامی، امام و پیشوای حق را بشناسد، به امامت و ولایت طواغیت تن در نمی‌دهد، اما اگر به این مقام نشاخت، زود بدل می‌خورد. در گذشته نیز همین‌طور شد که به معاویه و یزید لعنة الله نیز "امیرالمؤمنین و امام" گفتند.

پس اصراری نیست که در لفظ "امام خامنه‌ای" گفته شود، اما اصرار است که در عقل، اعتقاد و عمل، او را امام، پیشوا و رهبر جامعه‌ی اسلامی بدانند.

مرتب:

[چرا مقام معظم رهبری را «رهبر مسلمانان جهان» می‌خوانند؟](#)

[آیا اطلاق «امام» یا «رهبر مسلمانان جهان» به مقام معظم رهبری درست است؟](#)

سوال ۲۲: چرا اختیار انصراف دادن از این زندگی رو نداریم؟! چرا باید تا تهش بمونیم و بسازیم؟! (امریکا) (۸ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مگر انتخاب زندگی به اختیار شما بوده که انصرافش به اختیار شما باشد؟ البته انسان اختیار به خودکشی دارد، مانند اختیار به بسیاری از گناهان دیگر، اما بخشوده نمی‌شود.

اگر چه انسان‌ها اختیار خودکشی دارند و می‌توانند خودکشی کنند، اما نکته اینجاست که آنقدر به دروغ دم از "دموکراسی" و "اختیار" انسان زده‌اند، که آدمی ناخودآگاه احساس می‌کند که باید "خدا" باشد؛ یعنی مالک و مختار بر هر چیزی و هر کاری؛ و کسی هم نباید بپرسد: چرا چنین کردی؟! در صورتی که انسان فقط یک مخلوق است؛ منتهی مخلوقی با استعدادها بسیار برای رشد، کمال و "شدن". از جمله این استعدادهای برای کمال، یا بهترین بگوئیم "اسمای الهی" که در او تجلی یافته است، همین "اختیار" است. نه ملائک، نه حیوانات، نه نباتات و نه جامدات و نه اجنه، هیچ کدام از شدت این "کمال"، مانند انسان برخوردار نیستند.

اما مگر "اختیار" ما چقدر است؟ نگاه به عالم خلقت کنید تا به محدوده‌ی اختیار انسان پی‌ببرید. انسان چه چیزی را می‌تواند خلق کند که مالک و مختار آن باشد؟ به چه چیزی می‌تواند جان "روح" دهد، تا مالک و مختار آن باشد؟ اگر همه‌ی دانشمندان جمع شوند، حتی یک مگس را نیز نمی‌توانند خلق کنند و جان ببخشند. خداوند متعال فرمود، یک مثال می‌آورم که به آن گوش کنید؛ پس گوش کنید:

«بَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

الف - انسان اختیار دارد و می‌تواند خودکشی کند، اما نزد پروردگار مٔان گناهی نابخشودنی است، چرا که هم "قتل نفس" انجام داده و یک نفر را کشته و هم این کار را به خاطر "ناامیدی از فضل و رحمت پروردگار" انجام داده که گناهی نابخشودنی است و هم به حکمت خلقت خود دهن‌کجی کرده است و هم به جامعه‌ی بشری لطمه و خسارت زده است و ...

وقتی کسی از فضل و رحمت خدا ناامید می‌شود، در واقع فضل و رحمت واسعه‌ی او را رد و تکذیب کرده است و این افترا، نسبت دروغ و گناه بزرگی است.

ب - درست برعکس آنچه القا می‌کنند، انسان به هیچ وجهی "مالک" خودش نیست که تصمیم بگیرد بماند و یا به زندگی خودش در این دنیا پایان دهد. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، ملک و مُلک خداست.

عاشق، مایل به وصال و دیدار معشوق است و خود را برای آن آماده می‌کند و زینت می‌بخشد. البته "معشوق"ها متفاوتند و هر کس متناسب به معشوقش خودسازی و خودآرایی می‌کند. عاشق خدا نیز با اخلاص در توحید و عمل صالح، خود را برای این دیدار می‌آراید و آماده می‌کند.

... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (الکهف، ۱۱۰)
پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل شایسته کند و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد

خداوند رحمان و رحیم، حتی بندگان گناه‌کارش را بسیار دوست دارد، از این وعده داده که اگر برگردند و روی به او کنند، همه گناهانشان را یکجا می‌بخشد:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (الزمر، ۵۳)
بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان

وقتی هدف، غایت و اوج عشق و محبت و آرزو، دنیا و مظاهرش شد، انسان خدای خود و معاد را فراموش می‌کند و چون خدا را فراموش کرد، خود را که "بنده"ی اوست، نه دیگری، فراموش می‌کند. از این رو فرمود:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنسَاهُمْ أَذُنًا هُمْ الْقَاسِيُونَ (الحشر، ۱۹)
و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنها همان نافرمان‌ها هستند

انسان، هم خودش ضیف و فقیر و ناتوان است و هم خواسته‌هایش (ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ)، پس وقتی خدا را فراموش کرد، دچار عجز، یأس و سرگردانی می‌شود. اما اگر بداند، بفهمد و ایمان بیاورد که در هر کجا و هر وضعی که باشد، خدا با اوست و او بنده‌ی خداست، به خودش، به زندگی و رسیدن به اهداف نیز امیدوار می‌شود و زندگی روح و نشاط می‌یابد.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ مِمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
و هر جا که باشید، او با شماست، و خدا بدانچه می‌کنید بیناست.



(الحديد، ۴)
www.x-shobhe.com

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (المائدة، ۱۲۰)

ترجمه: ملکیت حقیقی و حاکمیت آسمانها و این زمین و آنچه در آنهاست از آن خداست.

و البته زیبایی و ارزش وجود و زندگی نیز در این است که انسان بداند، مال خداست، نه مال هیچکس دیگری، حتی خودش.

علل اصلی میل به خودکشی:

میل یا اقدام به خودکشی علل ظاهری بسیاری دارد، برای هر کس ممکن است علت متفاوتی وجود داشته باشد، اما اگر ریشه‌یابی کنیم، معلوم می‌شود که دو علت، ریشه و اصل این تصمیم مایوسانه و نابخردانه می‌باشد:

اول - نرسیدن به آمال و آرزوهای دنیایی: بشر آرزوها و آمالی دارد که وقتی نه تنها به آنها نمی‌رسد، بلکه هر روز احساس می‌کند که دورتر شده و تحقق آنها بعیدتر شده است، احساس "ناامیدی" و "پوچی" می‌کند.

این حالت برای انسان هوشیار و بصیر، بسیار خوب است؛ چرا که می‌فهمد این دنیا دار بقا نیست و همه چیز در آن "فانی" است. پس می‌فهمد که هیچ چیزی را نباید هدف نهایی و اوج آمال خود در نظر بگیرد؛ به هیچ چیزی نباید به عنوان معشوق حقیقی دل ببندد؛ و به هیچ چیزی نباید تعلق و وابستگی (بندگی) داشته باشد، به غیر از خداوند حی و باقی. "لا إله إلا الله" یعنی همین.

دوم - عدم شناخت و بالتبع ایمان به آخرت: چون نمی‌شناسد، گمان می‌کند که مثلاً "خودکشی" و یا حتی کسب و لذت حرام، او را راحت می‌کند! از غمها و گرفتاری‌ها رهاکننده و به او آسایش و آرامش می‌بخشد. اما اگر بداند، بفهمد و ایمان بیاورد که چنین نیست و نظام حکیمانه‌ی خلقت و بالتبع تولد، حیات، زندگی، مرگ، پس از مرگ و بالاخره "قیامت"، بسیار وسیع‌تر و جدی‌تر از این است که او تصور داشته، به هیچ وجه و در هیچ مشکلی، به فکر انتحار (خودکشی) نمی‌افتد.

عشق و امید، تنها عامل بازدارنده:

اگر عشق و امید وصال معشوق نباشد، زندگی پوچ می‌شود و انسان بدون نیاز به خودکشی، می‌میرد.

هیچ عاملی در این عالم هستی، قدرتمندتر از "محبت و عشق" نیست. ندیدید حتی عشق‌های مجازی و موفقیت و یا شکست در آنها چه به روز انسان می‌آورد؟ آیا همه‌ی تلاش‌های آدمیان برای "رسیدن" نیست؟ آیا اغلب خودکشی‌ها به خاطر شکست در عشق نیست؟ حال یا عشق به یک فرد (مرد یا زن)، یا عشق به سایر مظاهر دنیا.

خداوند متعال در کلام وحی می‌فرماید: برخی از انسان‌ها چیزهای دیگری را به جای خدا می‌گذارند و همه‌ی محبتشان را به آن اختصاص می‌دهند، محبتی عین محبت و دوست داشتن خدا، سپس ادامه می‌دهد که اما شدت و نقطه‌ی اوج عشق مؤمنین، خداست (البقره، ۱۶۵).

مشکل ما انسان‌ها این است که چون خودمان زیاد خدا را نشناخته و دوست نداریم، گمان می‌کنیم که او نیز ما را دوست ندارد (البته این القای شیاطین انس و جن است)، لذا احساس تنهایی و بی‌په‌ودگی می‌کنیم. انسان دوست دارد که دوست بدارد و دوست داشته شود.

اما غافلیم از این که خداوند مَنَّان، مخلوق خود را خیلی دوست دارد و اگر دوست نمی‌داشت خلق نمی‌کرد و حتی اگر بنده‌ی گناه‌کارش را دوست نمی‌داشت، به او فرصت بازگشت و وعده‌ی حتمی بخشش نمی‌داد.

در حدیث قدسی فرموده است: «بنده‌ی من! به حقی که بر من داری، دوستت دارم، پس به حقی که بر گردنت دارم، دوستم داشته باش.» (کتاب لقاء الله)

در کلام خود (قرآن کریم) می فرماید: من خیلی به تو نزدیک هستم، پس تو خودت را از من دور نکن. بیا با خالق خودت، رابطه‌ی دوستانه و عاشقانه برقرار کن. من به تو نزدیک می شوم، اجابت می کنم، تو هم به من نزدیک شو و مرا اجابت کن. و البته این اجابت ما به نفع خودمان است.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»
(البقره، ۱۸۶)

ترجمه: و چون بندگان من از تو درباره‌ی من بپرسند (بگو که) من حتماً (به همه) نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، شاید که راه یابند.

اگر انسان خدا را دوست داشته باشد و عاشق او باشد، مایل است که به لقای محبوبش برسد، لذا با عبادت و اطاعت از او، سعی می کند که سالم، موفق و روسفید به این دیدار نایل گردد و به فضل و کرم او نیز به وصال می رسد.

اگر انسان خدا را دوست نداشته باشد، این عشق فطری را به غیر خدا اختصاص می دهد و غیر او همه چیز فانی است، پس احساس ورشکستی، غبن و ناامیدی به انسان دست می دهد.

WWW.X-SHOBBHE.COM



امام "عقل" است و هر کار غیر معقولی نزد ایشان مذموم است

«قَدْ آذَانَا جَهْلَاءَ الشَّيْعَةِ وَحَمَقَاؤُهُمْ، وَمَنْ دَيْتَهُ جِنَاحَ الْبُعُوضَةِ أَرْجَحَ مِنْهُ» (احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹)

به درستی که آزار می دهند ما را نادانان و کم خردان (احمق های) شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین داری آنان برتر و محکم تر است.

در سالروز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، باید مغموم و محزون از چنین واقعه تلخی، به محضر ایشان سلام و عرض تسلیت و تعزیت نمود و سپس با جدیت تمام "تجدید بیعت" نمود.



www.x-shobhe.com

سوال ۲۴: برخی می گویند در سالروز شهادت امام حسن عکسری (ع) - نهایت در آخر روز - باید لباس نو پوشید، عطر زد و به امام زمان بابت تاجگذاری و آغاز امامت تبریک گفت. نظر شما چیست؟ آیا باید چنین کرد؟ (حسابرسی/تهران) (۱۰ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آن برخی، مستند بر حدیث و روایت و یا به حکم عقل و یا حتی مبتنی بر عادات گذشتگان صالح چنین می گویند، یا از خودشان ابداع کرده اند؟!

در هر حال اگر به سیره ی اهل بیت (علیهم السلام) توجه کنیم و یا حتی اگر به آداب و رسوم و فهم خودمان توجه کنیم، پاسخ کاملاً روشن است:

الف - فرض کنید پدر کسی از دنیا رفته باشد، یا کشته شده باشد و یا فرد والامقامی بوده و به فیض شهادت نایل آمده باشد. بعد عده ای در عصر یا غروب آن روز، خیلی خوشحال، مسرور، با لباس های رنگارنگ و دلی شاد و لبی خندان به خانه ی او روند و به پسرش بگویند: تبریک می گویم که پدرت کشته شد و از دنیا رفت و تو جانشین و وصی او شدی؟! انصافاً صاحب عزا به آنها چه می گوید و یا اگر چیزی نگوید، چقدر دلش به درد می آید و به این افراد چگونه نگاه می کند؟

ب - همیشه فرض کنید که در زمان و معرکه حاضر هستید و در شب قدر، خبر شهادت امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام)، رسماً اعلام و منتشر شده است؛ حالا اگر یک عده شادو خندان بروند به امام حسن مجتبی (علیه السلام) تبریک بگویند، وصفشان چیست؟! نمی گویند یا دشمن علی (علیه السلام) بوده و بغض ایشان را در دل داشته که اکنون خوشحال است، یا کلاً خیلی نادان است و یا ...؟

ج - وقتی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) رحلت نمودند، امیرالمؤمنین، همسر و فرزندان ایشان علیهم السلام و پیروان صدیق چه کردند؟ آیا لباس نو پوشیدند و شاد و مسرور شدند و به جانشین ایشان تبریک گفتند؟!

وقتی سیدالشهداء، امام حسین (علیه السلام) در گودال قتلگاه به شهادت رسیدند، حضرت زینب (علیها السلام) چه کردند؟ بله، بدن امام را رها کردند و به سوی امام عصرش، حضرت سجاد (علیه السلام) شتافتند؛ اما آیا به ایشان تبریک گفتند و یا خیلی خوشحال عرضه داشتند: امام قبلی شهید شد و به شما آغاز امامت و یا به قول اینها تاج گذاری را تبریک می گویم؟!

د - در هشتم ربیع الاول که امام حسن عکسری (علیه السلام) به شهادت رسیدند، امام زمان (علیه السلام) در چه حال و احوالی بودند؟ آیا شاد بودند یا محزون و گریان؟! اکنون در سالروز شهادت پدر بزرگوارشان در چه حالی هستند و از شیعیان خود، پدر و اجداد معصومشان چه انتظاری دارند؟!

آیا منتظرند که یک عده لباس نو بپوشند، خود را معطر کنند، گل و شیرینی پخش کنند و نزد ایشان رفته و عرض تبریک کنند؟!

ه - بله، باید محضر ایشان مشرف شد، سلام گفت، تسلیت عرض نمود، و با ایشان بیعت (تجدید بیعت) کرد، آن هم با دل و چهره ای محزون و قلبی مغموم، نه این که مسرور تبریک گفت، تبریک و خوشحالی به چه؟ به این که امام حسن عکسری (علیه السلام) به شهادت رسیدند؟!

آیا اگر امام زمان (علیه السلام) حاضر بودند و می شد که به در خانه ی ایشان بروند، چه می کردند؟ شاد و مسرور می رفتند و تبریک می گفتند؟!

پس اجازه ندهیم که این خرافات را ترویج کنند. امام (علیه السلام)، شیعیانی عاقل، بصیر، هوشیار، اهل ولایت و دشمن شناس و تابع می خواهند.



سوال ۲۵: چرا می‌گویید جشن امامت امام زمان نگیریم؟ شیعه مذهب حزن نیست. به وقتش عزا و به وقتش جشن و شادی دارد و ...
(دوستان در واتس‌آپ) (۱۱ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همیشه باید ذهن را از "خلط مبحث" مراقبت نمائیم، وگرنه سبب می‌شود از موضوع دور شویم و به نتیجه نرسیم.

موضوع بحث، "جشن" به مناسب آغاز امامت است، نه تشیع و مقوله‌ی حزن و سرور در این مذهب، یا شخص امام زمان علیه‌السلام و آغاز امامت ایشان و...؛ موضوع این بود که آیا جشن گرفتن در این روز موضوعیتی دارد؟

موضوع آغاز امامت حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، مانند آغاز امامت حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام و سایر ائمه اطهار می‌باشد. آیا شیعیان آن حضرت، فریاد رحلت جشن گرفتند و سایر شیعیان فریاد شهادت امام عصرشان، برای آغاز امامت، امام بعدی "جشن" گرفتند؟

باید همیشه در جشن و ماتم، چه برای اهل عصمت علیهم‌السلام و چه برای خودمان، به گونه‌ای عمل کنیم که خود را در محضر بینیم، چنانچه اولاً معنی برای حضور امام در مجلس خود نیسیم و ثانیاً دقت کنیم که اگر تشریف آوردند، می‌توانیم همان سبک و سیاق و رفتار را ادامه دهیم؟!

یا خدایی ناکرده حضرت و بودن در محضر ایشان را باور نداریم، پس بهتر است که دست کم به نام آنها کاری نکنیم، یا اگر باور داریم، نه تنها بهتر است، بلکه نباید خلاف انتظار، توقع و رضایت ایشان کاری کنیم.
بدیهی است اگر امت در این روز ضمن عرض تسلیت، بیعت کنند، پاسخ مثبت و رضایت حاصل است، اما اگر جشن گرفتند، آیا ایشان شرکت می‌کنند، یا تأیید می‌کنند؟!

آیا این نظر شاذی است؟! یا منطبق با همان آموزه‌های حکیمانه اهل عصمت (ع) می‌باشد؟

www.x-shobhe.com

به دنبال درج مطلبی پیرامون جشن و شادی و عرض تبریک به محضر شریف حضرت حجة‌بن‌الحسن‌العسکری (علیه‌السلام) در ۸ یا ۹ ربیع (لینک)، پیام‌های بسیاری از تشکر و تقدیر و تأیید و هم‌چنین "نقد و تکذیب" ارسال گردید که مفهوم کلی آنها همان است که در سؤال فوق ایفاد گردیده است.

بله، شیعه هم حزن دارد و هم سرور، اما چنانچه در سؤال نیز تصریح شده "به وقتش".

از این رو در سال‌روزی مانند ۹ ربیع‌الاول، ما شیعیان در ظاهر و باطن بسیار خوشحال هستیم، جشن می‌گیریم و خوب و پرشکوه هم می‌گیریم، به یک-دیگر نیز تبریک می‌گوییم، اما برای چه؟ برای این که ما توفیق یافتیم که شیعه‌ی حضرت مهدی (علیه‌السلام) باشیم، نه این که به ایشان تبریک بگوییم که امام شده است. مثل ذکر روز غدیر است، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام...» نه این که الحمدلله که حضرت علی (علیه‌السلام) امام شد. آنها امام بوده و هستند، و ما مفتخر شدیم و توفیق یافتیم که شیعه‌ی آنها باشیم. حرف ما این است، آیا این سخنی خیلی شاذ است؟!

الف - البته که شیعه نه تنها مذهب حزن نیست، [هر چند که مصائب بسیار تلخ و دردناک و جان‌سوزی بر آن تحمیل شده است]، بلکه به رغم این مصائب از یک سو و خوف و خشیت متقیانه از آخرت از سوی دیگر، مذهبی پر از امید و بالتبع پر نشاط است.

ب - از اسباب این نشاط، همین اعتقاد به حضور و سپس ظهور حضرت بقیة‌الله، حجة‌بن‌الحسن‌العسکری (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌باشد. چرا که اگر در هر دین، آیین، مذهب، مکتب و امتی، همه‌ی رهبران را می‌کشتند، ناامیدی و یأس و حزن غالب می‌شد و نشاط از بین می‌رفت؛ اما تداوم امامت تا قیام قیامت و امید به "فرج" است که بقا و نشاط را تداوم بخشیده است. در عالم هیچ چیزی مثل "امید" نشاط‌آور و انگیزه‌بخش نمی‌باشد و هیچ امیدی والاتر از استقرار و گسترش حکومت عدل الهی در سرتاسر گیتی به ولایت امام زمان (علیه‌السلام) نمی‌باشد.

ج - منتهی باید دقت نمود که به صورت مستمر، از یک سو ذهنمان را از "خلط مبحث" مراقبت کنیم و از سوی دیگر، مکرر از ناحیه‌ی خودمان مراسم‌سازی (جشن یا عزا) نماییم.

در احادیث بسیاری آمده که شیعه، به حزن ما محزون و به سرور ما مسرور می‌گردد. حال سؤال این است که آیا آقا خیلی مسرور هستند که پدرشان به شهادت رسیده و امامت به ایشان رسیده است؟! آیا صبح فردای شهادت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) و آغاز امامت، ایشان انتظار دارند که مردم خوشحال و مسرور و شاد، با گل و شیرینی خدمت رسیده و تبریک بگویند؛ یا ضمن هم‌دردی در مصیبت شهادت امام حسن عسکری (علیه‌السلام)، با ایشان بیعت کنند؟!

د - امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان حکومتشان، در خطبه‌ای که مصادف با عید غدیر بود، به مردم توصیه کردند که این روز را جشن بگیرید، چرا که روز اکمال دین، اتمام نعمت و ... می‌باشد؛ اما آیا فردای رحلت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، خودشان جشن گرفتند و یا انتظار جشن گرفتن از سوی شیعیانشان را داشتند؟! یا این که انتظار می‌رفت، به حضور برسند و ضمن عرض تسلیت، تعزیت و همدردی در این مصیبت بزرگ، با ایشان بیعت کنند (که نکردند).

و - برای سایر امامان (علیهم السلام) نیز همین‌طور است، چنانچه از عصر عاشورا و آغاز امامت امام سجاد (علیه السلام) مثال آورده شد. حال اگر فردای عاشورا، امت ایشان جشن می‌گرفتند و جهت عرض تبریک خدمت می‌رسیدند؛ کاری پسندیده بود و یا نکوهیده؟! مثلاً فرض بگیرید که کاروان اسرا، با پیشوایی حضرت زینب (علیها السلام)، لباس نو می‌پوشیدند و شادان و خندان خدمت امام زمان خویش رسیده و تبریک عرض می‌نمودند؟!!

ز - بله، در عید غدیر خم، عید فطر، سالروز میلاد معصومین (علیهم السلام) و حتی اولیاء الله، مسرور هستیم و جشن نیز می‌گیریم، به یک‌دیگر تبریک می‌گوییم و ...؛ اما موضوعیت جشنی به عنوان آغاز امامت یک امام که مقارن با شهادت امامی دیگر است، چیست؟

قرار شد شیعه، به حزن امام محزون و به سرور امام مسرور باشد؛ حال قلب امام در چنین روزی مسرور است یا محزون؟ پس چرا خودفریبی کنیم؟! دنبال خوشایندهای خودمان هستیم، یا دنبال امام و امامت؟!!

ح - بله، جا دارد امروز یا فردا به عنوان یک سالروز (وگرنه هر روز)، انسان مؤمن و شیعه، قلب خود را بیاراید، خود را آماده‌ی حضور در محضر شریف بنماید، سلام دهد، عرض تسلیت کند و بیعت نماید؛ اما جشن چه بگیرد؟! از خودش بپرسد که آیا من خیلی خوشحال هستم که امام حسن عسکری به شهادت رسیدند و امامت به فرزند ایشان رسیده است؟ بلکه باید بگوید که جشن می‌گیرم برای توفیق خودم به تشیع.

ط - بله، آغاز امامت هر امامی، واقعه‌ی بسیار بزرگی است که کل عالم هستی را متأثر می‌نماید، اما برای امام و امت، مسئولیت‌آور است.

ما باید خوشحال از این باشیم که اهل امامت هستیم، شاکر از این باشیم که انشاءالله از امت حضرت مهدی (علیه السلام) و منتظرین عصر غیبت محسوب می‌گردیم، و امیدوار باشیم که نه تنها دل امام زمان خویش را به درد نیاوریم، نه تنها سرباری برای ایشان نباشیم، بلکه به عنوان شیعه و سربازی خوب و مقبول، در پی انجام وظایف در برآوردن انتظارات ایشان داشته باشیم؛ چنانچه در دعای عهد از خداوند منان مسئله می‌نماییم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ [وَ الْمُتَمَتِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ] وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»

ترجمه: خدایا مرا از یاران و مددکاران و دفاع‌کنندگان از او قرار ده، و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته‌هایش، و اطاعت‌کنندگان اوامرش و مدافعان حضرتش و پیش‌گیرندگان به جانب خواسته‌اش و کشته‌شدگان در پیشگاهش.

*** -** پس این که گفته شد، جشن و شادمانی و سرور به عنوان آغاز امامت و تبریک و تهنیت به ایشان در این روز، موضوعیتی ندارد، هیچ ربطی به این که شیعه مذهب حزن نیست ندارد، بلکه تثبیت حزن و سرور واقع‌بینانه و به موقع و به دور از خرافه‌ها یا عادت‌سازی می‌باشد. اگر پسر با مرگ یا شهادت پدر، متکفل امور خانواده شد، جشن و سرور دارد؟ اگر امامی هم‌زمان با شهادت امام دیگر (به ویژه پدر)، متکفل امور امت شد، جشن و سرور دارد؟!!

پس ما شیعیان در ظاهر و باطن بسیار خوشحال هستیم، جشن می‌گیریم و خوب و پرشکوه هم می‌گیریم، به یک‌دیگر نیز تبریک می‌گوییم، اما برای چه؟ برای این که ما توفیق یافتیم که شیعه‌ی حضرت مهدی (علیه السلام) باشیم.

لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

دعاهایی که در کلام وحی و یا توسط اهل عصمت (ع) تعلیم شده‌اند، همه علم، حکمت و نشان دهنده‌ی گره‌ها و راهنمای گشایش آنها هستند، مثل دعای کمیل:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ،
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّعْمَ، اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ
لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُحْسِبُ الدُّعَاءَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي
الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ
ذَنْبٍ أَدْبَنْتُهُ وَ كُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا ...

در این فرازا، با فکر، اخلاص، جدیت و خلوص، از خداوند مئان مسئلت می‌ماییم تا گناهایی که سبب پرده‌ردی، نزول نعمت، تغییر نعمت، حبس دعا، نزول بلا می‌شود و نیز کلیه خطاهای ما را ببخشد. این یعنی گشایش بخت.

انسان عاقل، مؤمن و متقی، نباید در هیچ عرصه‌ای بی‌هدف، بی‌دیمی، بی‌برنامه، بی‌فکر و تدبیر گام بگذارد، و حق ندارد در هیچ توفیقی و امکانی "فرصت‌سوزی" نماید. اگر درست عمل کرد، توکل، توسل و دعا اثر ویژه‌ی خود را دارد.



برو کار می‌کن
مگو چیست کار؟

اینجا گشایشی نیست



بیاندیشیم، چرا کسی برای کسب علم، زیبایی اندام، آرایش و زیبایی ظاهر و ... سراغ دعانویسی و اذکار غریبه می‌رود؟

اما نوبت به فراخی رزق یا گشایش بخت که می‌رسد، بسیاری عوامانه به دنبال دعانویس و رمال و اذکار واتس‌آپی و غیره می‌گردند؟! همان‌طور که تا درد و دارو را نشناسیم و برای معالجه اقدام نکنیم، سلامتی به دست نمی‌آید، تا گره‌ی بخت و علاج آن را نشناسیم و اقدام درست نکنیم نیز گشایشی حاصل نمی‌شود.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۶: می‌خواستم بدونم این دعاهایی که از ائمه اطهار برای باز شدن بخت، چه در سایت یا حضوری به مردم می‌دهند، اصلا صحت دارند یا نه؟ سبب گمان بد به خداوند نمی‌شود و باعث گناه نمی‌گردد و ازدواج از طریق سایت همسریابی وب گناه دارد یا حلاله در صورتی منجر به ازدواج بشود؟ (دانشجو) (۱۲ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیه‌ی مورد سؤال به شرح ذیل می‌باشد:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. همانا خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

الف - ابتدا دقت و سعی کنیم که به شدت از "اجتهاد" و فتوا دادن پرهیز کنیم. حتی مجتهدین و فقها از فتوا دادن پرهیز دارند، مگر آن که ضرورت ایجاب کند متکفل این امر گردند. اگر استنباط و استخراج و بیان احکام به این راحتی بود که با روخوانی چند آیه و حدیث میسر می‌گردید، نه پیامبر و اهل عصمت علیهم‌السلام آن همه زحمت برای بیان احکام می‌کشیدند و نه امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام آن قدر تدریس می‌کردند؛ و نه تحصیل فقه و اصول سه دهه طول می‌کشید. اما الان راحت همه اجتهاد کرده و حتی فتوا هم می‌دهند(!؟)

ب - بی‌تردید هیچ کس به هیچ بهانه‌ای، حجت برای کفر، معصیت و نافرمانی خدا ندارد. پس مبدا شیطان ما را مغرور به این سازد که "ما بر خدا حجت داریم که فرمانش را مطیع نگردیم"؛ به انسان عقل و شعور و فطرت داد، انبیاء، رسل و وحی را هم فرستاد، تا حجت او بر خلق تمام شده باشد و ولایت و امامت را نیز داد، تا دین کامل و نعمت تمام شده باشد:

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۱۶۵)

ترجمه: فرستادگانی بشارت‌رسان و بیم‌دهنده (فرستاد)، تا مردم را بر خدا (در روز قیامت) پس از (آمدن) این فرستادگان حجتی نباشد، و خداوند همواره مقتدر، شکست‌ناپذیر و حکیم (در همه‌ی امور) است.

ج - در آیه‌ی فوق (الحجرات، ۱۴) می‌فرماید که یک عده از اعراب (بادیه‌نشینان، نه همگان)، نزد تو ادعای ایمان می‌کنند ...! ببینید در آخر نیز توصیه می‌کند که از خدا و رسول اطاعت کنید، چیزی از شما کم نمی‌شود. خب این چه ربطی دارد تا کسی بگوید: من همان بادیه‌نشین هستم، هنوز ایمان به قلبم راه نیافته و چون در اول آیه "یا ایها الذین امنوا" فرمودی، پس ربطی به من ندارد، در نتیجه من در نافرمانی خدا حجت دارم؟ به همان بادیه‌نشین‌ها نیز، در همان آیه فرمود: اطاعت کنید. حالا

کسی با استناد به همان آیه می‌تواند بگوید که حجت دارم اطاعت نکنم؟!

د - در آیهی دیگری می‌فرماید که ای مؤمنین، ایمان بیاورید ...:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۳۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

خب، آیا معنا و مقصود آیه این می‌شود که مؤمنین به خدا و رسول ایمان ندارند و باید ایمان بیاورند؟ یا اگر ایمان ندارند، پس چرا خدا با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطابشان نمود؟

ه - دقت کنیم اسلام درجه به درجه است، چنانچه ایمان نیز مرتبه به مرتبه است، یعنی دارای شدت و ضعف مرتبه می‌باشد. دانش‌آموز کلاس اول محصل است، حضرت آیت‌الله یا درجه‌ی دکترا نیز محصل است، و به هر دو می‌توان: محصل، دانش‌آموز، دانش‌پژوه، دانشجو و طلبه خطاب نمود.

خدا نیز بنده‌ی تازه‌وارد و حتی نیمه‌تسلیم‌شده‌اش را نیز احترام گذاشته و «مؤمن» خطاب می‌کند، تا با کافر فرق گذاشته شود، اما اگر گمان کرد و یا به قول خودمان قیافه گرفت که اول و آخر اسلام و ایمان، همان است که او دارد، به او می‌گوید: خیر، هنوز راهی بس طولانی در پیش داری. هنوز ایمانت به الله و رسول الله و قرآن و اسلام نیز کامل نشده است، پس ای مؤمن! باید ایمان بیاوری.

پس اگر فرمود: "ای مؤمنین روزه بر شما نوشته شده است، معنایش این نیست که اگر کسی به درجات والای ایمانی نرسیده بود، دیگر لازم نیست روزه بگیرد"، یا اگر فرمود: "ای مؤمنین چرا آنچه نمی‌کنید را می‌گویید"، مقصود مؤمنین درجات بالا که هرگز چنین نمی‌کنند، نمی‌باشد.

و - گاهی ایمان به مرحله‌ای [اگر چه ابتدایی] حاصل شده، اما ایمان به مراحل و مسائل دیگر حاصل نشده است و چه بسا حتی فرد نسبت به آنها "کفر و تکذیب" نیز داشته باشد؛ از این رو در آیات به این دسته از مؤمنین گفته می‌شود که باید به آن حقایق دیگر نیز ایمان بیاورید.

به عنوان مثال: همین امروز کم داریم کسانی که می‌گویند: «ما به خدا ایمان داریم، اما دیگر پیامبر و قرآن و اسلام و ... را قبول نداریم! یا به خدا و معاد ایمان داریم، اما قیامت در همین دنیاست! یا به خدا، معاد، رسول و ... همه ایمان داریم، اما این احکام را آخوندها از خودشان در آورده‌اند! یا حتی آن اصول و این احکام را نیز قبول داریم، اما حالا یک کمی گناه در مجلس عروسی، یک جرعه شراب در محفلی دیگر، کمی قمار به قصد تفریح و با پول کم، قدری بدحجابی، دفعات محدودی دوست دختر و پسر گرفتن (البته انشاءالله به قصد خیر و شناسایی برای ازدواج) و ... ایرادی ندارد؟! خب، این دیدگاه‌ها و احکام را از کجا آورده‌اند و منشأ آنها چیست؟ آیا بی‌ایمانی و ضعف ایمان به این امور نمی‌باشد؟

*** -** از این رو به مؤمن به توحید، می‌فرماید به رسول و کتابی که به او آمده و رسل و کتب گذشته نیز ایمان بیاورید (النساء، ۱۳۶).

*** -** به مؤمنین به خدا و معاد و رسول و ... می‌فرماید که در خصوص جنگ و کشته شدن و مرگ، اندیشه‌ی شما مثل اندیشه‌ی کفار نباشد، که در مورد برادران و خویشان و عزیزان کشته شده‌ی خود می‌گفتند: "اگر به جنگ نمی‌رفتند و نزد ما می‌ماندند، کشته نمی‌شدند"، پس به اراده‌ی خدا ایمان بیاورید. (الاعمران، ۱۵۶)

*** -** به مؤمنین به خدا و رسول و کتاب و قیامت، می‌فرماید، باید به حرمت شراب و قمار نیز ایمان بیاورید تا رستگار شوید، نه این شراب و قمار فقط برای مؤمنین حرام است نه مسلمین:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۹۰)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیره‌های قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید.

و ...

ز - آیا تمامی کسانی که به نحوی گناهی انجام می‌دهند، مثل این که کاهل‌نماز یا بدحجاب باشند و یا دوست دختر و پسر داشته باشند و یا اهل معصیت‌های دیگری باشند، کافر هستند؟ خیر. اما به حرمت آن معاصی هنوز "ایمان" نیاورده‌اند.

آیا تمامی کسانی که تسلیم شده و دستورات را عمل می‌کنند، اما گاه با میل و گاه با اکراه، کافر هستند؟ یا فقط کمی مسلمان (تسلیم) هستند؟ خیر. منتهی هنوز به حقانیت آن دستورات ایمان نیاورده‌اند. پس اگر فرمود: مردان و زنان مؤمن هیزی نکنند، حجاب را رعایت کنند و ...، معنایش این نیست که تا کسی به لحاظ ایمانی سلمان فارسی یا ابوذر غفاری یا سمیه نشد، مشمول این دستورات می‌باشد؛ بلکه می‌فرماید: ای مؤمن، ایمانت را رشد بده و به اینها هم ایمان بیاور تا در اسلام، ایمان و بالتبع تقوی و قرب الهی تکامل یابی.

ح - دقت کنیم که هر امری، ظاهری و باطنی دارد و هر یک روی دیگری تأثیر متقابل دارد. تا تسلیم نشوی و نماز نخوانی، به صراط مستقیم هدایت نشده و ایمان نمی‌آوری، اما اگر نماز خواندی، ایمانت کامل‌تر و مستحکم‌تر می‌گردد. لذا به "مؤمن" ابتدایی می‌فرماید چنین بکن و چنین نکن، تا ایمانت کامل‌تر گردد.

همسریابی:

همان‌طور که در رسانه‌های عمومی بارها تذکر داده شده، باید مراقب سوء استفاده‌ها باشید. اگر صرف معرفی باشد و آشنایی با رعایت حدود شرعی باشد، چه فرقی دارد که همسایه یا خویشان معرفی کنند یا یک مرکز رسمی در فضای مجازی؟ اما اگر به این بهانه ارتباط نامشروعی، از رفیق‌بازی گرفته تا ... رخ دهد، خب معلوم است که حرام است.

حتی برخی فکر می‌کنند اگر طرف نامزد شد، یا مثلاً قصد ازدواج بود، دیگر هر حرامی حلال می‌شود، اما این خطاست. تا وقتی زن و مرد به واسطه‌ی عقد ازدواج محرم نشوند، عین دو تا نامحرم هستند، هر چند که سال‌ها عاشق و نامزد یک‌دیگر باشند و قصد ازدواج داشته باشند.



توصیه‌های بزرگان علم و متخلّقین به اخلاق‌الله، چون امام خمینی رحمه الله علیه، توصیه به همگان در تمامی مراحل و شئون زندگی می‌باشند.

شما که امروز در این حوزه‌ها تحصیل می‌کنید و می‌خواهید فردا رهبری و هدایت جامعه را به عهده بگیرید، خیال نکنید تنها وظیفه شما یاد گرفتن مشتئی اصطلاحات می‌باشد، وظیفه های دیگری نیز دارید.

شما باید در این حوزه‌ها خود را چنان بسازید و تربیت کنید که وقتی به یک شهر یا ده رفته‌اید، بتوانید اهالی آنجا را هدایت کنید و مهذب نمایید. از شما توقع است که وقتی از مرکز فقه رفته‌اید، خود مهذب و ساخته شده باشید، تا بتوانید مردم را بسازید و طبق آداب و دستورات اخلاقی اسلامی آنان را تربیت کنید. اما اگر خدای نخواست در مرکز علم خود را اصلاح نکرده، معنویات کسب ننمودید، به هر جا که بروید - العیاذ بالله - مردم را منحرف ساخته، به اسلام و روحانیت بدبین خواهید کرد. (جهاد اکبر - یا - مبارزه با نفس)

کسی سند نداده که ایمان شما ثابت بماند؛ شاید ایمان مستودع (قابل برگشت) باشد و آخر کار شیطان از شما بگیرد و با عداوت خداوند تبارک و تعالی و اولیای او از دنیا ببرد. یک عمر از نعمت‌های الهی استفاده کرده، سر سفره امام زمان (ع) نشسته، و آخر کار خدای نخواستگی این جهان و با دشمنی با ولینعمت خود جان بسپرید. (همان)

ولی اگر در جوانی به فکر اصلاح و ساختن خود نباشید، دیگر در پیری کار از کار گذشته است. تا جوانی فکری نکنید؛ نگذارید پیر و فرسوده شوید. قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه‌های فساد در آن ضعیف می‌باشد، لیکن هر چه سن بالا رود، ریشه گناه در قلب قوی تر و محکم‌تر می‌گردد. تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست. (همان)

شهید آیت الله مهتری رحمه الله علیه:

ازدواج، اولین مرحله خروج از خود طبیعی فردی و توسعه پیدا کردن شخصیت انسان است... (۹) یک پختگی هست که فقط در پرتو ازدواج و تشکیل خانواده پیدا می‌شود. این پختگی در مدرسه، در جهاد با نفس، در نماز شب، و حتی با ارادت به نیکان هم پیدا می‌شود؛ این را فقط در ازدواج باید به دست آورد. (تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۵۱ - ۲۵۲)

علامه آیت‌الله محمدتقی جعفری رحمه الله علیه: «برتراند راسل (فیلسوف مشهور) به من نوشت: چرا اسلام این قدر به ازدواج بها داده و برایش قانون وضع کرده است؟ در جواب او نوشتم: مسئله انسان است؛ با ازدواج می‌خواهد انسان به وجود آید.»

(علی اکبر مظاهری، جوان و انتخاب همسر، ص ۷)

www.x-shobhe.com

سوال ۲۷: آیا این درست است که انسان بعد از وقایعی مانند اشتغال و ازدواج از لحاظ معنوی و روحی و ... دچار مشکلاتی می‌شود؟ مثلاً تا حدی قسی‌القلب می‌شود، و یا حال عبادت از او گرفته می‌شود، و یا دچار محافظه کاری و عدم ریسک پذیری و چابکی وعدم انجام امر به معروف و نهی از منکر و ... می‌شود؟ آیا می‌توان گفت برخی شأن طبیعی است؟ راه حل چیست؟ (۱۵ دی ۱۳۹۵)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر درست نیست، ازدواج و اشتغال می‌تواند سبب رشد و توفیقات بیشتر گردد.

همه‌ی صفات، حالات و شئونی که در وجود انسان نهادینه شده است، طبیعی و لازمه‌ی حیات و تکامل او می‌باشد. از ایمان و کفر، حبّ و بغض (دوستی و دشمنی)، یا عشق و نفرت، خوشحالی و ناراحتی، شجاعت و ترس، آرامش و اضطراب و ...؛ همه لازمه‌ی حیات و رشد زندگی فردی و اجتماعی انسان است.

الف - انسان از سوپی موجودی "چند بُعدی"، و از سوی دیگر موجودی "چند مرحله‌ای" می‌باشد. ابعاد وجودی انسان قابل شمارش نیست، چرا که چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند، همه‌ی عوامل در او پیچیده شده است، از روحانیت و ملکوت در او هست تا حیوانی و حتی جمادی. "مراحل" نیز قابل شمارش نمی‌باشند، چه مراحل مادی که از عالم خاک به نطفه ... و نوزاد می‌آید و سپس ادوار متفاوت را طی می‌کند، تا آن که جسمش به همان خاک برگردد و روحش به همان عالم ملکوت. و چه در مراحل معنوی، از آنجا که آشنا و مکلف می‌شود تا آنجا که "رسد به جایی که به جز ملک نبیند"؛ و همین‌طور است نقش و شئون فردی و اجتماعی او در هر مرحله.

ب - انسان در هر مرحله، به لحاظ معرفتی، ایمانی و اخلاقی، باورها و بالتبع اهداف والایی دارد، مهم این است که آیا در مرحله‌ی بعدی تکامل می‌یابد و یا عقب‌گرد و سقوط می‌کند. به این می‌گویند: "امتحان"، یا به تعبیر دیگری "فتنه". برای همین مکرر متذکر گردید که زن و فرزند و مال و منال، همه "فتنه" هستند، یعنی محل و ابزار آزمایش و امتحان تو هستند:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (الأنفال، ۲۸)

ترجمه: و بدانید که اموال و فرزندانان وسیله‌ی آزمایشند، و خداست که پاداشی بزرگ در نزد اوست.

ج - همان‌طور که در طی دوران تحصیلات، امتحان کلاس دومی برای کلاس اولی نیست و امتحان دبیرستانی برای دبستانی و دانشگاهی برای دبیرستانی نیست (چون مرحله و به طور کلی عالم وجودی و تحصیلی‌شان متفاوت است)، امتحانات و ابتلائات دوران زندگی مشترک با دوران مجرد متفاوت است و امتحانات دوران کسب و کار و درآمد (معاش)، با دوران تحت تکفل دیگران بودن متفاوت است. چنانچه در سایر پیش‌آمدهای روزگار نیز [سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ...] نیز همین‌طور است. امتحان دوره‌ی صلح با جنگ متفاوت است، دوره‌ی آرامش و استقرار با آشوب و فتنه متفاوت است، دوره‌ی ثبات با دوره‌ی تلاطم متفاوت است، دوره‌ی رونق و برکت با دوره‌ی رکود و قحطی متفاوت است و ...

د - امتحان، نتیجه و ظهور «آموخته‌ها» و «شدن‌ها» می‌باشد و کسی را گریزی از آن نیست. انسان در هر مرحله‌ای گمان می‌کند که دیگر آنچه باید بیاموزد را آموخته و آنچه باید می‌شد را شده است، حالا باید برود مرحله‌ی بالاتر. اما به محض امتحان، معلوم می‌شود آیا چنین بوده یا نبوده است؟ می‌تواند به مرحله‌ی بالاتر بیاید، یا به عقب برگشته و هنوز باید تلاش کند.

مثال:

ابلیس که از گروه جتّیان بود، فردی بسیار دانشمند، فاضل و مؤمن بود؛ تا آنجا که صفات ملکوتی او به واسطه‌ی عبادتش غلبه یافت و در صف ملائک قرار گرفت.

"سنت الله"، امتحان است، خدا به او فرمود: بر آدم سجده کن. اما «آبی و استکبر»، یعنی خودداری کرد و تکبر ورزید و از آن مقام اعلی، به اسفل السافلین سقوط کرد.

این مرض "تکبر" در ابلیس بود، اما ظهور و بروزی نداشت، چون میدانش پیش نیامده بود. خدا میدان را برایش مهیا ساخت. اگر اطاعت می‌کرد، این مرض او نیز شفا می‌یافت، بیماری‌اش با این سجده معالجه می‌شد و به مراحل بالاتر اوج می‌گرفت؛ اما به معالجه تن نداد و با این مرض و ابتلا هلاک شد.

ه - انسان‌ها نیز همین‌طور هستند. مثلاً در دوران تجرد، بیشتر یاد خدا می‌کنند، نماز اول وقت می‌خوانند، در جلسات مذهبی شرکت می‌کنند، در مجامع عمومی نیز ظاهری مذهبی دارند و ...؛ چرا که هنوز عشق و علاقه و تعلق دیگری ندارند. در مرحله‌ی بعد، نیاز روحی، روانی و جسمی، ضرورت‌های فردی و اجتماعی، که همه در وجودش نهاده شده‌اند، او را مایل به ازدوج می‌کنند. کسی را می‌بیند، عاشق می‌شود، ازدواج می‌کند و تعهدات دیگری بر دوش می‌گیرد ...، حالا مهم است که خدا را فراموش می‌کند و برایش جایگزین‌ها می‌گذارد یا خیر؟ یا پیش از گذشته معرفت و عشق و بندگی می‌یابد و همه‌ی وظایف محوله را در راستای توحید و عبودیت انجام می‌دهد یا خیر؟

*** -** مجرد، تا وقتی در خانه‌ی پدری خود زندگی می‌کند، بسیار به حلال و حرام علاقمند است و به گمان خودش خوب هم رعایت می‌کند، اما دیر یا زود، نوبت به کسب خودش پیش می‌آید؛ در این مرحله، از سوپی نیازش بیشتر شده و از سوپی دیگر امیالش فراوان‌تر گردیده، حال مهم است که آیا هنوز هم به حلال و حرام علاقمند می‌ماند و رعایت می‌کند، یا خیر؟

*** -** این آقا یا خانم اهل ایمان، متخلق، تحصیل‌کرده در دانشگاه و حوزه، دارای مراتبی از موفقیت و موقعیت اجتماعی، فعال، حتی جهادگر و اینارگر و ...، هنوز مدیر، وکیل، وزیر، رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس حزب و ... نشده است. ادعاهای زبانی و حتی عملی‌اش بسیار است، سابقه و کارنامه‌اش خوب یا حتی درخشان است، پس امتحان پیش می‌آید و به مقامی می‌رسد - مردم به او رجوع می‌کنند - به او پیشهاد و حتی اصرار ریاست می‌کنند - برایش یا "الله اکبر" می‌گویند و یا کف و صوت می‌زنند و ...؛ حالا مهم است که آیا هنوز در همان مواضع ایمان، اخلاص، اخلاق و ... باقی می‌ماند تا کامل‌تر نیز شود، یا ناگهان مثل "ابلیس" سقوط می‌کند؟

*** -** آیا کم دیدیم کسانی را که با اعتقاد و ایمان محکم، عزم راسخ، پابندی به اصول، جدیت و تلاش فراوان وارد میدان شدند، اما همین که به قدرت و مکنت و شوکتی رسیدند، آرام آرام زاویه گرفتند، تا آنجا که علیه اسلام و فقه و ولایت قیافه و موضع گرفتند و به جایگاه دست‌بوسی و کرنش در مقابل طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سقوط کردند؟!

نکته:

البته که شرایط و ایجاب‌های هر دوره و مرحله از رشد، و یا برهه‌های زمانی و یا شرایط محیطی متفاوت است. پس نه تنها قرار نیست که انسان در همه‌ی مراحل و شرایط و محیط‌ها، ثابت بماند و یک کار را انجام دهد، بلکه "عمل صالح" یعنی انتخاب بهترین موضع در هر موضوع و انجام بهترین عمل.

به عنوان مثال: ممکن است یک جوان مجرد مذهبی، هر شب با دوستان به هیئتی برود و یا فوتبال بازی کند و یا ...؛ خب استمرار این عادت پس از ازدواج بسیار خطاست و حتی ممکن است موجب پاشیدن کانون خانوادگی اش گردد.

مجرد ممکن است تا صبح نماز بخواند، صبح هم تا ظهر و بعد از ظهر بخوابد. بدیهی است که این کار پس از ازدواج یا اشتغال، نه تنها عبادت نیست، بلکه معصیت هم هست، چون از کار و خانواده و معاش و فعالیت اجتماعی و ... باز می ماند.

پس اگر نظم دیگری به برنامه ی هیئت و نماز و مطالعه و ورزش خود داد و نیز برنامه ی خانه و خانواده و کسب و کار را درست تدوین کرد، نباید گمان کند که لابد دیگر توفیق از او سلب شده که دیگر هر شب به هیئت نمی رود یا تا صبح نماز نمی خواند؛ بلکه باید بفهمد که به توفیق والاتری نایل آمده است. البته اگر هدف هم چنان خدا باشد و در چارچوب حرکت کند. در این صورت، ابعاد وجودی او، متناسب با هم رشد می کنند.

فرض کنید، طفلی به دنیا آمده و رشد خود را آغاز کرده است. چگونه خواهد بود اگر سرش رشد کند و بدنش رشد نکند؟ ابعاد وجودی غیرمادی نیز همین طور است. مثل کسی که عملش رشد کرده، اما اخلاقش رشد نکرده است؛ پس آن علم او موجب هلاکت خودش و دیگران می گردد. یا کسی (یا جامعه ای) که اقتصاد و سرمایه اش توسعه یافته، اما تفکر، تعقل، وجدان و اخلاقش رشد نیافته است.

******* راه حل، خودسازی به موقع است - کسب معرفت و استحکام ایمان به ویژه در جوانی است - در اختیار و کنترل گرفتن نفس و عید و مطیع خدا بودن در تمامی حالات، مراحل و شرایط است - علم، بصیرت و مراقبت است.

سوال ۲۸: چرا دیگر از "خودارضایی" و روش‌های ترک آن نمی‌نویسید؟
می‌دانید بسیاری مبتلا به این عارضه هستند؟ (دانشجو/تهران) (۱۶ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که می‌دانیم؛ هم در ارتباط گسترده با نوجوانان و جوانان در جامعه این اطلاع منتقل می‌شود و هم از نظرات (کامنت)‌های ارسالی کاربران گرامی معلوم می‌شود. اگر دقت کنید، شاید بیشترین نظر (کامنت) به همین موضوع اختصاص داشته است.

نوجوانان و جوانان امروز، با چند مشکل مواجه هستند:

اول - غریزه‌ی طبیعی جنسی خودشان است که با آغاز سن بلوغ شکوفا شده و هر روز و هر سال به شدت کشش و خواهش آن افزوده می‌شود.

دوم - تأخیر خواسته و ناخواسته در ازدواج.

سوم - کثرت و سهولت دسترسی به عوامل تحریک‌کننده، از قبیل عکس و فیلم در فضای مجازی و یا صحنه‌های زنده‌ی خیابانی.

چهارم - مشاورین جنایت‌کاری که به بهانه‌های متفاوت و توجیهاتی که ظاهر علمی نیز به آن می‌دهند، استمناء یا همان خودارضایی را ترویج و تجویز می‌کنند.

پنجم - عدم امکان کنترل دیگران یا ایجاد محدودیت، برای یک عادت روانی و رفتار شخصی و ...

*- در گذشته‌ای نه چندان دور، به والدین توصیه می‌شد که شبکه‌های ماهواره‌ای را به خانه‌ی خود راه ندهید، چرا که نتیجه‌ای جز تخریب همه‌جانبه ندارد، تفریح اندکی برای شماسست و تخریب سهمگینی برای همه‌ی اعضای خانواده است؛ و اگر نمی‌توانید خود را کنترل کنید، دست کم اجازه ندهید تا کودکان و نوجوانان، در حضور یا غیاب شما به آنها دسترسی داشته باشند و ...؛ اما آیا امروز با پیشرفت سریع تکنولوژی، این حرف‌ها معنا و مفهوم و کاربرد مطلوبی دارد؟! هر کودک، نوجوان و جوانی، یک گوشی در دست دارد و در دنیا مجازی خود به هر کجا که می‌خواهد می‌رود و حتی در هر فاحشه‌خانه‌ای از روسیه گرفته تا امریکا، از چین گرفته تا انگلیس و ...، به رویش باز است.

در چنین وضعیتی، کار بسیار دشواری می‌شود، چنانچه پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «زمانی می‌رسد که نگه داشتن دین، از نگه داشتن آتشی در دست سخت‌تر می‌شود»، بسیاری خواسته و ناخواسته قربانی می‌شوند، به سر فرد و جامعه این می‌آید که شاهدیم ...؛ و البته کسانی که در این میدان ساخته می‌شوند نیز بسیار بصیرتر، مؤمن‌تر و محکم‌تر هستند. مثل انفجار معادن است، برای یافتن قطعه‌ای الماس. که اگر چه کوچک است و در میان هزاران تَن سنگ و خاک، همین الماس یک یا دو یا چند قیراطی به دست آمده است، اما همان است که قیمت دارد، چشم‌ها را خیره می‌کند و زینت‌بخش و سرمایه است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (الرعد، ۲۸)

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌یابد آگاه باشید که دل‌ها تنها به یاد خدا آرام می‌یابد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (البقره، ۱۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از صبر (که روزه از مصادیق عبادی آن است) و نماز کمک بجویند، که همانا خداوند با صابران است

اگر بیماری جهت بهبود نزد پزشک رفت و پزشک برنامه یا دارویی برایش تجویز نمود، اما او رعایت و عمل نکرد، چه می‌شود؟ اگر باز پرسد: بگویند من چه کنم تا مداوا شده و بهبود کامل یابم؟ پاسخ چیست؟

برخی عادت به "خود فریبی" دارند و در این فریب، خود را مصون از هر بلایی که در شرایط مشابه به سر دیگران آمده، پنداشته و می‌گویند: "من فرق می‌کنم!" مثل کسانی که به سراغ مواد مخدر رفته و می‌گویند: "من معتاد نمی‌شوم"، یا دوست نامحرم می‌گیرند و می‌گویند: "من مراقبم و به من آسیبی نمی‌رسد!"

اگر پسر یا دختری خود را در معرض دیدن عکس، فیلم، صحنه‌های مستهجن خیابانی، تخیل و تصور قرار داد و تحریک نشد، حتماً باید به پزشک متخصص مراجعه نماید.

مراحل زندگی، مانند قطعات صنعتی یک دستگاه تولیدی یا قطعات یک پازل است، هر کدام ویژگی و جایگاهی دارند که اگر مراعات نشود، سیستم از کار می‌افتد و یا تصویر کامل و مطلوب به دست نمی‌آید.

وقتی در فرهنگ جامعه، اقتصاد زیر بنا شد، مدرک‌گرایی شاخصه شد، پایان تحصیل، پایان خدمت، اشتغال، برخورداری از ملک و خودرو، توان تهیه تجهیزات سنگین، مهره‌ی بالا و برگزاری مراسم تشریفاتی و پر هزینه، مقدمه ازدواج تلقی شد، این وسط "ازدواج و جوانان" و [آینده] به مسلخ رفته و ذبح می‌شوند.

www.x-shobhe.com

الف - پیش از این درباره‌ی آثار سوء خودارضایی (استمناء)، در سلامت بدن، روان، روح، ایمان، تعاملات اجتماعی، ازدواج و مجامعت با همسر، ابتلا به بیماری‌هایی چون: ترس، انزوا، دورنگرایی، خیال‌پردازی، خیانت و جنایت ذهنی؛ و همچنین بیماری‌های جسمی چون: کم‌سویی بینایی، زودانزالی و ... بسیار نوشته‌ایم و شما نیز در این پایگاه یا منابع دیگر خوانده‌اید؛ پس در این زمینه حرف جدیدی نیست، شما نیز این مطالب را نمی‌خواهید، چون خودتان می‌دانید، بلکه سؤال اصلی در راه‌کار ترک این عادت است.

ب - مکرر بیان شد و باید باور شود که هیچ کس از بیرون نمی‌تواند مانع خودارضایی یک فرد شود، چون یک عادت و اخلاق و رفتار کاملاً شخصی است، دیگران فقط می‌توانند متذکر عواقب بسیار بد دنیوی و اخروی آن گردند، به این امید که تذکرشان نفعی داشته باشد «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى - پس (آنان را) تذکر ده اگر تذکر سود بخشد. / (الاعلی، ۹)».

ج - خودارضایی، سرماخوردگی یا سردی و صفرا نیست که علاج‌کننده‌ای بگوید: این دارو را بخور تا بیماریت برطرف گردد. از یک سو عامل تحریکش یک نیروی غریزی و بسیار قوی به نام "شهوت یا میل جنسی" است، و از سوی دیگر چگونگی ارضای این نیاز و خواهش، به انتخاب و اراده‌ی خود شخص بستگی دارد. پس در واقع هیچ چیزی به جز علم، اطلاع، ایمان، تقوا و اراده و اختیار شخصی او، نمی‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده و راهنما عمل کند.

د - بله، راه‌کارهایی برای کنترل هوای نفس [چه در شهوت جنسی، چه شهوت شکم، چه شهوت قدرت یا سایر شهوات] توصیه شده است، اما باز هم پذیرش، تبعیت و انجام آنها به عزم و اراده‌ی شخص بستگی دارد.

* از جمله‌ی این راه‌کارها "توجه" انسان به خودش و اهدافش می‌باشد. انسان به هر چه میل کند، توجه می‌کند و توجهش به هر سو جلب شود، بدان سو می‌رود. خواه این توجه به خدا باشد، یا به پول، یا غریزه‌ی جنسی ...، یا هر چیز دیگری. پس، از یک سو باید توجه به اهداف والاتر دیگر و در نهایت توجه به خدای خالق که به سویی برمی‌گردیم را تقویت و تشدید نمود، و از سوی دیگر توجه به آمیزش جنسی را کم نمود. [کم کردن توجه، با کاهش و تضعیف قوای جنسی بسیار متفاوت است].

باید ذهن را در کنترل خود داشت. ما باید ذهن را به سوی مطلوب ببریم، نه این که او ما را ببرد. ما باید نفس را به دنبال اهداف خود بکشیم و ابزار کارمان قرار دهیم، نه این که نفس سوار بر ما شود و ما را به سوی آمال خودش براند. "نفس"، حیوانی است؛ اما ما "انسان" هستیم.

* استمرار و شدت توجه به معبود حقیقی، از یک سو به انسان ارزش می‌دهد، چرا که [چنانچه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند]، ارزش هر کس به اندازه‌ی چیزی است که او (آن) را دوست دارد. از سوی دیگر این توجه، موجب آرامش و قوت قلب می‌گردد و قلب انسان را از اضطراب در مقابل حوادث یا تمایلات حفظ می‌کند «أَلَا يَذَكِّرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». و از سوی دیگر به هر کار انسان جهت تکاملی و نور و صیغه‌ی الهی می‌دهد، پس اگر انسان کاری را مغایر با رشد و تکامل خود دید، انجام نمی‌دهد.

* در هر حال باید توجه نمود که "غریزه‌ی جنسی"، مربوط به "طبیعت بشر"، یعنی جسم اوست؛ پس بیشتر از سایر مشتتهای نفس (مثل میل به قدرت)، قابل کنترل است.

ببینید به رغم فشار غریزه‌ی خوردن و لذت چشیدن طعم خوراکی‌های لذیذ و رنگارنگ، کسی که مایل است بیماری فشار، چربی یا قند خود را مداوا یا کنترل کند، یا حتی کسی که مایل است از اندام مناسب‌تری برخوردار گردد و آن را حفظ کند، چگونه با عزمی راسخ و اراده‌ای پولادین، یک برنامه‌ی «رژیم» سخت غذایی را بر خود تحمیل می‌کند؟ غریزه‌ی جنسی نیز همین‌گونه است، هم شدت دارد و هم کاملاً قابل کنترل است.

* به کسی که برای سلامتی و اندام مناسب خود اهمیت قابل است، برنامه «رژیم» می‌دهند، مثلاً می‌گویند: صبح‌ها یک کف دست بیشتر نان نخور - نشاسته و پروتئین را با هم نخور چرا که یکی از آنها در معده فاسد می‌شود (امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هیچ گاه دو نوع خورشت را با هم نمی‌خوردند) - مواد هیدروکربونی و آنچه به چربی و قند تو می‌افزاید نخور - میوه و سبزی زیاد بخور و ...؛ به کسی که می‌خواهد

قوای شهوت جنسی را در اختیار خود بگیرد نیز برنامه «رژیم» داده‌اند تا روح، روان، اعصاب ... و خلاصه کنترل نفسش در اختیار و اراده خودش باشد؛ از جمله:

۱- علم، معرفت و ایمان به خدا و قیامت، و علم به انسان (خود حقیقی) و جایگاه او در عبودیت را تقویت کن؛

۲- علم و آگاهی نسبت به فواید شهوت جنسی و مضرات همه جانبه‌ی ارضای نادرست آن را در خود افزایش بده؛ تا همان‌طور که به خاطر این آگاهی دست به برق نمی‌زنی یا مواد مسموم را نمی‌خوری، خودارضایی یا روش‌های نادرست دیگر ارضای جنسی را پیشه نکنی؛

۳- هر موقع دیدی ذهنت رفت، مهارش کن و افسارش را بکش، اگر دیدی زورش زیاد است و نمی‌شود، برو وضو بساز و دو رکعت نماز بخوان، تا متوجه خدا شوی و از او قدرت حکومت بر بدن و نفس را مسئلت نمایی. مگر نفرمود: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ - از صبر (شکیبایی) و نماز کمک بجوئید»، خوب این برای همه مشکلات، فشارها و گرفتاری‌هاست.

۴- هر گاه فشار بسیار زیاد شد، کمی نرمش کن و دوش بگیر، اگر آب کمی سرد باشد، مؤثرتر است.

۵- از خلوت خارج شو، چون انسان در خلوت خودارضایی می‌کند.

۶- خودت را با دیدن عکس، فیلم، صحنه‌های خیابانی (هیزی) و یا خیال و تصور ذهنی، تحریک مضاعف نکن. بالاخره بشری، وقتی خودت را تحریک کردی، فشار می‌آید و ناچاری این فشار را خارج کنی.

۷- به هر قیمتی است، زودتر ازدواج کن. [هر چند که می‌دانیم با فرهنگ امروز، به ویژه مواضع پدران و مادران دلسوز، ولی ناآگاه، و همچنین زیربنا قرار گرفتن "اقتصاد به جای اعتقاد" و شرایط نامساعد اقتصادی، ازدواج سخت شده است].

تجارتی سودبخش:

سعی کنیم در هر امری و هر کاری و هر تصمیمی، با خدا معامله کنیم. دنیا دار تجارت است. فروشنده ماییم و خریدار یا خداست و یا شیطان. بر عهده‌ی خودمان است که وارد کدام بازار شده و با چه کسی معامله کنیم؟ شیطان که چیزی ندارد تا بابت بها بدهد، همه خالی‌بندی و ضرر و خسران است، پس با آن غنی کریم تجارت کنیم و سود زیاد دنیوی و اخروی ببریم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» (الصف، ۱۰ و ۱۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات بخشد * به خدا و فرستاده‌اش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید، این (ایمان و جهاد) برای شما بهتر است اگر بدانید.

حال یک بار این تجارت (و جهاد اکبر = خودسازی) را امتحان کنید، به محض این که فشار زیاد شد و نفس شما را به سوی این کشید که با عکس، فیلم یا دست کم تخیلات ذهنی خودارضایی کنید، این بازار را ترک کنید و بگوئید این بار می‌خواهم با او معامله کنم، پس می‌روم چند آیه قرآن می‌خوانم و در مورد آنچه خواندم، دقایقی تفکر می‌کنم، یا می‌روم دو رکعت نماز می‌خوانم که به جای معصیت، عبادت کرده باشم، یا می‌روم کتابی مطالعه می‌کنم که علمی کسب نموده باشم، یا می‌روم کمی ورزش می‌کنم یا دوش می‌گیریم که معصیت نکرده باشم ...

إن شاء الله در این عزم راسخ و تجارت سودمند، موفق و مؤید باشید.

مرتبط:

[چگونه خودارضایی \(استمناء\) را ترک کنیم؟](#)

سوال ۲۹: وقتی در تسلی به مصیبت زده، با ذکر واقعه عاشورا می‌گوییم: مگر از ایشان بیشتر مصیبت دیده‌ای؟ می‌گوید: "او امام حسین بود، من کجا، او کجا؟! حال با توجه به ضرورت الگوپذیری ما از امامان در تمامی شئون زندگی، جواب مناسبی ارائه کنید که هم امثال ایشان به این شکل تسلی پیداکنند هم جهان بینی‌شان در این زمین تصحیح شود.

(دانشجوی حسابداری/تهران) (۱۶ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جهان‌بینی آنها درست است، ما باید در آموخته‌های خود تجدید نظر کنیم و به فکر اصلاح و اکمال دیدگاه‌های خود باشیم.

خب، راست می‌گویند. نه ما مثل امام حسین (علیه‌السلام) هستیم و از ایمان و صبر ایشان برخورداریم، نه مصائب وارده بر ما مثل مصائب ایشان است. نه آنها در مصائب خود غم و اندوه و گریه نداشتند؛ و نه از ما خواسته‌اند که نداشته باشیم.

ما چون مقوله‌هایی چون "مصیبت"، "صبر"، "اسوه و الگو بودن اهل عصمت (علیهم‌السلام)" و همچنین چگونه "تسلی" دادن را درست درک نکرده و یاد نگرفته‌ایم، روش برخوردارمان نیز غلط است و پاسخ نمی‌دهد. [البته در بسیاری از موارد همین‌طور است، نه فقط در تسلی مرگ].

روزی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، به یاد پسرشان حضرت ابراهیم افتادند که بنا به اقوال قبل از دو سالگی از دنیا رفته بود. ایشان گریستند؛ عده‌ای متعجب پرسیدند: آقا شما چرا گریه می‌کنی، مگر پیامبر نیستید؟ فرمودند: چرا پیامبرم؛ اما پدر هم هستم.

الف - خداوند متعال به انسان عقل، شعور و منطق داده است برای شناخت و تفکر و تدبیر، قلب و احساسات و عواطف هم داده است برای دوست داشتن و بد آمدن؛ حال دلیلی ندارد که انسان هر دوی آنها یا یکی از آنها را از کار بیاندازد. پس تا وقتی عقل و قلبش محجوب و بیمار نشده و از پای در نیامده، هم تفکر دارد و هم "عشق و نفرت"، پس سرور و حزن هم دارد، خنده و گریه هم دارد و باید داشته باشد تا رشد و تکامل یابد.

ب - یقیناً کسی که از غصه‌ی درگذشت پدر، مادر، همسر، فرزند و سایر عزیزانش گریان نشود، در غم ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) نیز اشکی از قلب نمی‌ریزد، چون این قلب دیگر خیلی قصی شده است. همان‌طور که اگر انسان نبی درونی (عقل) را لیبیک نگفت، به نبی بیرونی (رسول) نیز لیبیک نمی‌گوید و دعوتش را نمی‌پذیرد و اگر در قلب خود خدا را نیافت و عاشقش نشد، در بیرون نمی‌یابد.

مصیبت:

مصیبت یعنی "برخورد کردن"، که البته بیشتر به حوادثی که مطلوب نیستند اطلاق می‌گردد. اما هیچ کس را گریزی از "مصیبت" نیست، حتی اهل عصمت (علیهم‌السلام) نیز نه تنها از مصیبت در امان نیستند، بلکه بیشتر در معرض انواع آن قرار دارند. چرا که "مصیبت"، به ویژه در فقدان محبوب‌ها، سبب علم، اخلاص و رشد می‌گردد. با این مصیبت‌ها، انسان نه تنها علم پیدا

محبّ مایل به لقای محبوب است، پس کسی که خدا را دوست دارد، وصال او را که پس از مرگ و کنار رفتن حجاب‌ها و تعلقات مادی حاصل می‌گردد را نیز دوست دارد. یهودیان انحصار طلب می‌گفتند: فقط ما خدا را دوست داریم و خدا نیز فقط ما را دوست دارد، خدا هم فرمود: اگر گمان می‌کنید که چنین است، پس از او تمنای مرگ کنید تا به وصال محبوب برسید

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الجمعة، ۶)

بگو: ای کسانی که یهودی هستید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدايید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست‌گویید.

فرهنگ‌سازی در چگونگی "واکش" در قبال مصیبت‌ها، باید قبل از اصابت آنها صورت پذیرد. هنگام اصابت مصیبت، باید با مصیبت زده همدردی کرد، او را یاری نمود، قوت قلب و تسلی داد. گاهی قوت قلب و تسلی به این است که مصیبت‌زده احساس کند تنها نیست، دیگری نیز درده او را می‌فهمند و مغموم گریانند.



مصیبت دیده را با ذکر رحمت واسعة الهی تسلی دهیم

تسلی دادن با یاد اهل عصمت علیهم‌السلام را نیز از خودشان بیاموزیم

از امام صادق (ع) روایت شده است که حضرت به مردی که فرزند خود را از دست داده بود، تسلیت و دلداری داد و فرمود: خداوند برای فرزند تو (به مراتب) از تو بهتر (و دلسوزتر و مهربانتر) است و پاداشی که خداوند به تو کرامت خواهد کرد (به مراتب) بهتر و برتر از فرزند تو است. و هنگامی که خبر دادند که هنوز آن مرد یتیمی می‌کند و آرامش خود را هنوز باز نیافته است، بار دیگر نزد مرد رفت و به او فرمود: چرا رحلت رسول خدا (ص) (با آن جلالت قدر) مایه تسلیت و دلداری خود نمی‌دانی؟! عرض کرد: فرزند من گناهکار بود و اندوه من به خاطر این است. حضرت فرمود: همانا او سه گونه امید در پیش دارد که باید بدانها دل بست: اول، شهادت و اقرار به یگانگی خداوند (با گفتن لا اله الا الله)؛ دوم، رحمت بی‌منتهای خداوندی؛ سوم، شفاعت رسول خدا (ص)؛ و آن شاء الله هیچ یک از این سه را از دست نخواهد داد و (از عذاب الهی) نجات پیدا می‌کند. (الکافی ۲: ۲۰۴)

www.x-shobhe.com

کرده و می‌فهمد که همه چیز فانی است، به جز حق تعالی و وجه او باشد؛ بلکه این حقیقت را مکرر درک و وجدان می‌کند.

از این فرمود که مؤمن وقتی دچار مصیبت می‌شود، دچار خودباختگی نمی‌گردد، چون می‌داند که تعلقی به آن نداشته است، پس مبدأ و مقصد خود را یاد می‌کند و می‌گوید که اول و آخر برای من خداست: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - همان کسانی که چون مصیبتی بر آنها وارد شود گویند: همانا ما از آن خداییم و همانا به سوی او باز خواهیم گشت. / (البقره، ۱۵۶)».

مرگ:

مرگ نزد ما از سخت‌ترین "مصیبت‌هاست؛ هنوز خیلی مانده تا زیبایی مرگ فرهنگ‌سازی شود و انسان بفهمد که "مرگ"، پل زیبای عبور برای وصال و لقای محبوب است. هر کسی نمی‌تواند مانند امام حسین (علیه‌السلام) بگوید: «مرگ مانند جواهری بر گردن دختری جوان است» و یا مثل حضرت قاسم (علیه‌السلام) بگوید: «احلی من العسل - از عسل شیرین‌تر و گواراتر است».

اما اگر کسی به این حد نیز برسد، باز از خوف مرگ خود و یا در سوگ عزیزان خود گریان می‌شود، دست کم به این می‌گرید که آنها رفتند و رسیدند و او باید مابقی راه را بدون آن یاران عزیز طی کند و یا زندگی را در فراق آنها ادامه دهد. خب این گریه و ماتم دارد.

تسلی:

تسلی دادن دیگران به هنگام وارد شدن مصیبت‌ها به آنان [به ویژه مصیبت مرگ عزیزان]، امری انسانی و بسیار شریف است؛ اما معنای تسلی دادن این نیست که به او بگویند: گریه نکن، ماتم نداشته باش، غصه نخور، عزیزت را فراموش کن، یا فقط برای امام حسین (علیه‌السلام) گریه کن و ...؛ اینها خطاهای ما در دلداری و تسلی دادن است و اصلاً انطباقی با جهان‌بینی و ایدئولوژی و یا بهتر بگوییم، آموزه‌های اسلامی، به ویژه در تعلیم و تربیت و ارتباطات ندارد. اهل عصمت (علیهم‌السلام)، مصیبت‌زده را این گونه تسلی نمی‌دادند.

امام صادق (علیه‌السلام)، به صاحب عزا فرمودند که گریه نکن، یاد مصیبت کربلا بیافت و ...، بلکه فرمودند: «جبر الله وهنکم، وأحسن عزاکم، ورحم متوفاکم». (میزان الحکمة، محمدی الریشهری، ج ۲، ص ۱۹۷۲)

امام رضا (علیه‌السلام) در تعزیه‌ی حسن بن سهل فرمودند: «التهنئة باجل الثواب أولى من التعزية علی عاجل المصيبة». (همان)

یاد مصیبت‌های اهل بیت (علیهم‌السلام):

بله، فرموده‌اند که در مصیبت‌های وارده به خود، یاد مصیبت‌های وارده به ما اهل بیت (علیهم‌السلام) بیافتید. اما معنایش این نیست که مصیبت خود را فراموش کنید و یا اصلاً ناراحت هم نشوید.

بلکه یعنی، زندگی سرتاسر مصیبت است، اول مصیبت فقر و ناداری بر تو احاطه دارد - بعد که به تو می‌دهند، مصیبت حفظ و نگهداری و بهره‌وری درست (آن هم در میان مفاسد تباه‌کننده و دشمنان حسود و حریص و طماع) گریبان‌گیرت می‌شود - و بعد هم هر چه داده‌اند، چون امانت بود پس می‌گیرند و مصیبت ناداری و فراق، مجدد به تو اصابت می‌کند.

ابتدا که متولد می‌شوی، بینایی نداری؛ خب این یک مصیبت است - بعد به تو نور چشم می‌دهند و کاملش می‌کنند، این هم خود مصیبت است - بعد با کھولت سنّ، سوی چشمت ضعیف می‌شود و حتی ممکن است از بین برود، این هم مصیبت است و مرگ حلقه‌ی آخر این سلسله.

«وَمَنْ نَعْمِرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (یس، ۶۸)

ترجمه: و کسی را که عمر دراز دهیم او را در خلقت، واژگون می‌کنیم (نیروهایش را رو به ضعف می‌بریم)، پس آیا نمی‌اندیشند؟ (به تعبیری: هر کس را که عمر دراز دهیم، از خلقتش می‌کاهیم).

پس فرمودند در مصیبت‌ها به یاد مصیبت ما باشید، یعنی در هر حادثه‌ای - چه تلخ و چه شیرین - از ما و یاد ما غافل نشوید. هم وقتی می‌بینید که بر ما نیز آن مصیبت‌ها و شدیدتر از آنها وارد شده است، تسلی دل شما می‌شود - هم غم و اندوه شما، جهت و نور الهی می‌گیرد - هم در واکنش، صبر، استقامت، چاره‌جویی ... و یا حفظ یاد و خاطره عزیز نیز به ما تاسی می‌کنید.

مصیبت بیماری، مرگ، زندانی و شکنجه شدن، هجرت، فراق اهل و عیال و خویشان، دوری از وطن، گرفتاری و بدهکاری، گرسنگی و تشنگی، مصیبت متهم شدن به انواع افتراها، مصیبت غیض و غضب جاهلان، دشمنان، و یاری احمقانه و یا خیانت دوستان (حتی همسر)، مصیبت تنهایی در میان انبوه جمعیت، یا تنهایی در گودال قتلگاه، مصیبت فتنه‌های خانگی یا خارجی، مصیبت قطع عضو خود یا عزیزان و یا حتی دیدن سرها بر بالای نیزه‌ها و ... همیشه بوده و هست و خواهد بود، پس اگر به یاد امامان باشیم، نه تنها در صبر و استقامت و تحلیل وقایع و درس و عبرت الگوبرداری می‌کنیم، بلکه در حزن و اندوه و گریه نیز به آنان تاسی می‌کنیم.

در نتیجه: در وفات پدر، به مادری که همسر و یاور و شریک زندگی‌اش را از دست داده، نمی‌گوییم یا گریه نکن و یا فقط برای اباعبدالله (علیه‌السلام) گریه کن؛ بلکه می‌گوییم: **إن شاء الله** خداوند متعال مقامش را رفیع و جایگاهش را فراخ و بهشت قرار می‌دهد - می‌گوییم: تو او را دوست داشتی، اما خدا بنده‌اش را بیشتر دوست دارد و او را کفایت می‌کند - می‌گوییم: **إن شاء الله** خدا او را با ائمه مشحور کند و به تو از صبر حضرت زینب و سایر بازماندگان علیهم‌السلام نصیب گرداند؛ **إن شاء الله** به حق باب الحوائج (علیه‌السلام)، این بیماری، بدهی یا مشکل تو مرتفع می‌گردد و ...

سوال ۳۰: چگونه می‌شود بغض به دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیدا کرد و این بغض را زیاد کرد؟ گاهی من احساس می‌کنم که دچار دلسوزی برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌شوم که چرا اینقدر به انحراف کشیده شدند و حتی گاهی دلم چندان نمی‌آید که لعن و نفرین‌شان کنم در حالی که این برخلاف روایات و زیارت عاشورا است. (ارشد مدیریت/مشهد) (۱۹ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

محبت و دلسوزی، با کشش و گرایش و تسلیم و یا همراهی و همکاری در دشمنی متفاوت است.

بیشتر از من، شما و هر دلسوز دیگری، این خداوند متعال است که بندگان را دوست دارد و مایل به بازگشت (توبه) و اصلاح و اکمال آنهاست. عزیزترین بندگان را با پذیرش سخت‌ترین شرایط و مصائب، برای هدایت همه‌ی بندگان فرستاد و در رحمت، مغفرت و توبه را به روی همه باز گذاشت.

*- پس از خداوند متعال، کسی دلسوزتر به دوست و دشمن، از پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) وجود ندارد، که «رحمة‌للعالمین» است؛ حرص ایمان آوردن بندگان خدا را دارد:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبة، ۱۲۸)

ترجمه: حقا که شما را فرستاده‌ای از خودتان آمده (نه از فرشتگان و نه از اجنه) که رنج و ضرر شما بر وی گران است، بر (ایمان و کمال) شما حریص است و به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

آنقدر علاقمند به همگان، دلسوز، نگران و تلاشگر برای هدایت، ایمان، رشد و کمال مردم (حتی دشمنان) است، که خدا او را تسکین می‌دهد و می‌فرماید:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (الکهف، ۶)

ترجمه: شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پیگیری [کار] شان تباه کنی.

*- پس از ایشان، دلسوزترین انسان‌ها و جمیع مخلوقات، معصومین (علیهم‌السلام) هستند که جان خود را در راه خدا، برای اصلاح امت به مخاطره انداخته و به شهادت رسیدند. قطعاً امام حسین (علیه‌السلام)، برای ایمان حضرات زینب، ابوالفضل یا علی‌اکبر علیهم‌السلام قیام ننموده و به شهادت نرسیده‌اند، بلکه برای اصلاح امتی که به فساد کشیده شده بودند و جلوگیری از افساد و تباهی مردمان در روزگاران آینده، به میدان آمدند.

*- و پس از آنان، سایر اولیاء الله هستند که دلسوز همگان می‌باشند، لذا بسیار دیده‌اید که حتی سرسخت‌ترین دشمنان را نصیحت می‌کنند تا شاید اصلاح شوند.

پس، این نوع محبت و دلسوزی به بندگان خدا و دغدغه‌ی هدایت و رشد آنها، اخلاق و سیره‌ی همه‌ی انبیا، اوصیای و اولیای الهی می‌باشد.

الف - "محبت"، نقطه‌ی مقابل "بغض" است. محبت به یک شخص یا چیزی،

دلسوزی یا دلبستگی بسیار متفاوت است و شیاطین جن و انس نیز از همین راه وارد شده و مؤمن را به گمراهی می‌کشانند. دل انسان، برای جوانانی که فریب طاغوت را خورده و برای منافع آنها، جان خود را از دست می‌دهند - برای کسانی که درگیر فساد و فحشا و اعتیاد شده‌اند - برای کسانی که با جهل و عناد و متعصبانه با حق عناد دارد، می‌سوزد، اما انسان به هیچ یک دلبستگی ندارد.

دلسوزی، انسان را به قیام و اقدام برای اصلاح وامی‌دارد و انسان دلسوز را رشد میدهد، اما دلبستگی انسان را به دنبال خودش می‌کشاند و به تسلیم وامی‌دارد و انسان وابسته را به ذلت و خواری می‌کشاند.

فرض کنیم لشکری به فرماندهی طاغوت، در مقابل لشکر حق صف‌کشی کرده و قصد خونریزی و تباهی و جنایت و تجاوز دارند. خوب، هر انسانی دلش می‌سوزد، اما آیا به دشمنش دلبستگی هم دارد؟ اگر داشته باشد که می‌تواند از حق و حقوق خود دفاع کند.

زندگی جز "حب و بغض" نیست، چنان‌چه امام صادق علیه‌السلام فرمودند، دین نیز چیزی جز "حب و بغض" نیست، منتهی دین یعنی "حب الله و بغضاً لله".

حب و بغض منشاء و هدف هر حرکتی است، انسان به سوی آن چه دوست دارد می‌رود و به تناسب از دشمن دور می‌شود.

از این رو فرمود: ولایت دشمنان خودتان و دشمنان من را، چه در دوستی و محبت و چه در سرپرستی نپذیرید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ لَتُلَوِّثُوا إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أُنْتُمُونَ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. (الممتحنة، ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با آنها طرح دوستی می‌افکنید در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کفر ورزیده‌اند، آنها رسول خدا و شما را به خاطر ایمانتان به خدای یکتا که پروردگار شماست (از وطنتان مکه) بیرون می‌کنند، پس با آنان اظهار دوستی نکنید (اگر از وطنتان) برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید شما دوستی خود را پنهانی به آنها می‌رسانید در حالی که من به آنچه پنهان دارید و آنچه آشکار کنید داناترم. و هر کس از شما چنین کند پس حقا که راه راست را گم کرده است

اسلام انگلیسی و امریکایی یعنی مسلمانان در لفظ و عمل به جان هم بیافتند، بعد امریکا و اروپا به عنوان منجی عالم بشریت وارد صحنه شوند و همه را به صلابه کشند.

www.x-shobhe.com

به همراه بغض به همان، در یک دل نمی‌گنجد؛ و هر محبتی نیز با بغض دشمن آن محبوب همراه است. مثل این که بگوییم: هر کس به علم علاقه دارد، از جهل بیزار است - هر کس به استقلال علاقه دارد، با استعمار دشمنی و مقابله می‌کند - هر کس به تقوا علاقه دارد، از معصیت دوری می‌کند - هر کس به بهشت علاقه دارد، از جهنم گریزان می‌شود و

ب - "محبت"، خود به دنبال معرفت (شناخت) می‌آید. انسان کسی یا چیزی را دوست یا دشمن دارد که آن را می‌شناسد و به هر میزان که بشناسد، به همان میزان محبت یا بغض دارد.

از این رو، "ولایت"، دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی، از معرفت‌الله و بالتبع معرفت اولیاءالله گرفته تا شناخت هر خیر و شرّ دیگری - از دشمنی دشمنان خدا گرفته تا دشمنان خود و انسانیت، ریشه‌ی اعتقادات و زیرساخت مواضع و اعمال می‌باشد. "تولا و تبرا" که اصل دین است، یعنی همین دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی و بالتبع حب به دوستان و بغض به دشمنان.

ج - لعن و نفرین و دشمنی نیز لفظی نیست، بلکه مبتنی بر شناخت عقلی، باور قلبی و مواضع عملی است. اگر در قرآن فرمود: خدا لعن می‌کند و یا ملائک لعن می‌کنند، معنایش این نیست که [العیاذ بالله] تسبیح به دست گرفته و دائم ذکر لعن می‌گویند؛ بلکه یعنی از شمول رحمت خارج می‌کنند. دیگر آن ملعونین را دوست نداشته و مورد تفقد کریمانه قرار نمی‌دهند.

د - حبّ دوستان و لعن و دشمن داشتن دشمنان خدا، دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان بشریت، فقط در چند دعا یا زیارت عاشورا نیامده است، بلکه کلام‌الله به آن تصریح دارد. «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ»، «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»، «وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»... همه آیات الهی است.

*** - منتهی نباید گمان شود که هر کس شیعه نیست، لابد دشمن اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد، بلکه هر کس به دشمنی پرداخت دشمن می‌شود.** چنانچه مقام معظم رهبری در خصوص "ضد ولایت فقیه" می‌فرمایند هر کس که قبول نداشتن یا حتی مخالف بود، ضد ولایت فقیه نیست، بلکه هر کس که پنجه درانداخت ضد است (مضمون).

نکته: دقت کنیم که چند قرن استعمار و فرهنگ‌سازی انگلیس و امریکا به صورت مستقیم و توسط عمال دلیسته و وابسته، سبب گردیده تا در میان اهل سنت بحث از «دشمن» مطرح می‌گردد، به یاد شیعه می‌افتند و تا در میان اهل تشیع، بحث از «دشمن» به میان می‌آید، به یاد سنی می‌افتند، و بالتبع در فرصت مناسب و به فرماندهی همان کفار و طواغیت به جان افتاده و گمان می‌کنند که کلی هم ثواب دارد؟!

اگر دقت کنیم در همین ایران اسلامی خودمان که پرچمدار "وحدت بین مسلمین" است، از یک سو مبحث لعن مقدسات دیگران را تبلیغ می‌کنند و از سوی دیگر به شدت علیه لعن به امریکا و انگلیس ضد تبلیغ می‌کنند! خب این آثار همان دلبستگی به طاغوت است که البته بی‌بصیرتی هم می‌آورد.

پس مراقب باشیم و اجازه ندهیم که زود یک خط‌کش وسط بیاورند و عوامانه بین صفوف مسلمین خط‌کشی کنند و آنها را مقابل هم قرار دهند و خود فایده‌اش را برده و جشنش را بگیرند.

ما با دشمن خدا، رسول، قرآن، اسلام، مسلمین و بشریت دشمن هستیم، در عقل، قلب و عمل نیز لعن می‌کنیم و البته می‌دانیم که دشمن ما امروز امریکا، انگلیس و اسرائیل (صهیونیسم بین‌الملل) است که با تمام قوا به میدان آمده و می‌جنگد.

ه - مهم این است که انسان نفس خویش را به کنترل بگیرد، منیت را بدون هیچ توجیهی کنار بگذارد و هر کسی یا چیزی را برای خدا و به امر خدا دوست یا دشمن بگیرد. «حَبًّا لِلَّهِ، بَغْضًا لِلَّهِ».

پس اگر کسی نسبت به دشمنان خدا، اسلام و مسلمین و بشریت، احساس علاقه، محبت و دوستی می‌کند، از یک سو ضعف شناخت دارد و از سوی دیگر درگیر و اسیر کشش‌های نفسانی خویش است.

*** - آیا ندیدیم بسیاری مسلمانند، حتی ملیس به لباس اهل علم نیز هستند، نماز هم می‌خوانند و دم از اسلام و اسلام‌شناسی و حتی تشیع و ولایت امیرالمؤمنین، قیام امام حسین، ظهور حضرت مهدی علیهم‌السلام می‌زنند، اما مدلس نیز می‌باشند و دلشان برای انگلیس و امریکا می‌طپد؟!**

عقل و بصیرت و ولایت‌پذیری، برای همین است که حتی مواضع درست نیز اتخاذ شوند، تا بعداً هیچ اعوجاجی رخ ندهد. آیا کم بودند دوستانی که دشمن شدند؟ یا کم بودند دشمنانی که دوست شدند؟